

نقش ائمہ
در
احیای دین


بسم الله الرحمن الرحیم

نقش ائمه (علیهم السلام) در احیاء دین

نویسنده:

مرتضی عسکری

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقش ائمه در احیاء دین

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسکری مرتضی ۱۲۹۳- عنوان و نام پدیدآور : نقش ائمه در احیاء دین سلسله بحثهایی از مرتضی عسکری مقدمه و تنظیم سخنرانیها از محمدعلی جاودان مشخصات نشر : تهران بنیاد بعثت کتابخانه بزرگ اسلامی ۱۳۵۷ - شابک : ۶۵ریال ج ۱) یادداشت : کتابنامه مندرجات : ج ۱. اصطلاحات اسلامی موضوع : اسلام -- مقاله ها و خطابه ها. موضوع : ائمه اثناعشر -- مقاله ها و خطابه ها. موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها. شناسه افزوده : جاودان محمدعلی ، گردآورنده و مقدمه نویس شناسه افزوده : بنیاد بعثت کتابخانه بزرگ اسلامی رده بندی کنگره : BP۱۰/۵ /ع ۵ن ۷ ۱۳۵۷ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۸۳۴۹

سر آغاز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خاتم الانبیاء محمد و آله الطاهرین .

و بعد: بیش از چهار سال است که به سبب بیماری و نقاهت بحثهایی از این جزء از (نقش ائمه در احیاء دین) ناقص مانده . و از آنجا که (الجود الناقص خیر من علمه) مصلحت بر آن دیده شد که این نوشته به همین صورت به دست چاپ سپرده شود.

چنانکه با دعاهای مومنان پس از این خداوند تبارک و تعالی صحت و توانایی عنایت فرماید در چاپهای بعدی - باذنه تعالی - نواقص مرتفع خواهد شد.

سید مرتضی عسکری

پیشگفتار

در بحثهای گذشته آنهمه آشفتگی ها را در اخبار سیره و روایات حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و تفسیر قرآن ، مشاهده نمودیم ، و دیدیم چگونه به سبب آن آشفتگی ها، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دستخوش تحریف گردیده ، و در نتیجه در جامعه های مسلمانان افکاری تحریف شده به نام اندیشه و فکر اسلامی و اسلام اصیل شناخته شده بود.

اکنون - بحول تعالی - در صدد آن هستیم تا بررسی نمائیم چگونه دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله آن همه آشفتگی ها را علاج فرموده و سامان داده اند. این بررسی در ضمن پنج بحث ذیل انجام می پذیرد:

۱ - بررسی آن بخش از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله که در شناسایی عوامل انتشار اسلام و بقاء آن ضرورت دارد، و در نتیجه آن بحث ، عوامل انتشار سنت پیامبر و بقاء آن شناسایی می شود.

این بحث در جزء کنونی (جلد هشتم) انجام خواهد شد.

۲

- بررسی بر خورد چهار خلیفه با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و چگونگی پیدایش فرقه های مختلف در مکتب خلفا که موضوع جلد نهم کتاب را تشکیل می دهد.

۳ - بررسی برخورد معاویه تا ماءمون که در جلد دهم بررسی خواهد شد.

۴ - پیامبر صلی الله علیه و آله سنت خود را به اوصیاء خود می سپارد (موضوع جلد یازدهم).

۵ - بررسی چگونگی جهاد اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله در راه احیاء سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نقش آن در احیاء دین و شناخت حقیقت تشیع ، که این سلسله از بحث ها را بدین نام آغاز کردیم . این مباحث را در جلد دوازدهم کتاب - ان شاء الله - مورد تحقیق قرار خواهیم داد.

(هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین):

اوست خدایی که در میان عرب امی پیامبری از خود آنها برانگیخت تا آیات کتاب او را برایشان تلاوت کند واز (پلیدیهای اخلاقی) پاکشان سازد و کتاب الهی و حکمت را به ایشان آموزش دهد (جمعه / ۲)

(هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کرده المشرکون):

اوست که رسولش را به رهنمونی و راه راست و کیش درست بفرستاد تا او را بر تمامی کیشها و آیینهای عالم غالب گرداند؛ گرچه مشرکان را ناخوش آید. (صف / ۹)

(محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبغون فضلا من الله و رضواما سیماهم

فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوراه و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه فارزه فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزرع لیغیظ بهم الکفار و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما) :

محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست . و آنانکه با اویند، بر کافران بسیار خشن و سختدل و میان خودشان مهربان و نرمدل اند. آنان را بینی که در رکوع و سجودند و فضل و رحمت خدا و خوشنودی (او را) جویند. نشانه سجود بر روی و رخسارشان پدیدار و آشکار است . این وصف حال ایشان است در کتاب تورات و نیز در انجیل . (مثل حال آنان) به دانه ای مانند که نخستین جوانه آن سر زخاک بر آرد، سپس نیرو گیرد تا ستبر گردد. بر پای خود راست و استوار گردد. برزگران را به شگفتی آرد و خوش آید.

(همچنین است حال رسول خدا و یاران او که از ضعف به نیرومندی رسند تا خدا) آنان را مایه خشم کافران قرار دهد.

خدا آنان را که ایمان آوردند و اعمال شایسته کنند، آمرزش و مغفرت و پاداشی عظیم وعده فرموده است (فتح / ۲۹).

مقدمه

توضیح

پیش از آغاز بحث اصلی خود در این جزء - یعنی بررسی فشرده سیره پیامبر صلی الله علیه و آله - دو مساله مهم را برای زمینه سازی بحث ، در این مقدمه بررسی خواهیم نمود:

۱ - غرائز انسانی و ریشه های نیاز بشر به دین

۲ - جهان عرب در عصر بعثت و قبل از ظهور اسلام

با طرح این دو مساله زمینه لازم برای دست یافتن به نکات

دقیق سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله - ان شاءالله - فراهم خواهد شد.

نیروهای انسانی و غرائز او

انسان مجموعه ای است از نیروهای مادی جسدی ، و نفسانی معنوی ، و دارای غرائزی است حیوانی ، و غرائزی انسانی و مافوق غرائز حیوانی ، هر دسته از آن نیروها را نیازمندیهایی به تناسب حالشان می باشد، و پروردگار عالم هر چه مورد نیاز این انسان است ، بر روی این زمین آفریده و فرموده است :

(و سخر لکم ما فی السموات و الارض جمیعا...)

خداوند برای شما آماده و مسخر گردانید همه آنچه در آسمانها و در زمین است . (جاثیه / ۱۳)

با توجه به آنچه اشاره نمودیم ، روشن می گردد که این انسان نیازمند رهنمودهایی است تا بداند چگونه از آنچه برایش آفریده شده بهره برداری صحیح نماید، مانند آنکه راهنمایی شود:

چگونه نیازمندیهای معده را از خوردنیها و آشامیدنی های سالم و نافع رفع نماید، نه از آشامیدنیها و خوردنیهای زیان آور.

و چگونه غریزه جنسی را از راه آمیزش پاك و سالم اشباع بنماید، نه از راه پلید همجنس بازی مهلك .

و چگونه از غریزه خود خواهی استفاده صحیح نماید، نه تا حد زیان رسانیدن به دیگران .

انسان در همه این کارها می بایست راهنمایی شود که چگونه رعایت میانه روی و اعتدال کرده ، از افراط و تفریط پرهیز کند تا سیر رشد وجودیش به سر حد کمال انسانی برسد. و به همین سبب پروردگار انسان او را توسط پیامبران به دین (اسلام) رهبری فرمود و اسلام را برای انسان با فرستادن خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله کامل کرد و فرمود:

(الیوم

اکملت لکم دینکم ....)

امروز دین شما را برای شما کامل نمودم (مائده / ۳)

در بحثهای آینده - بحول تعالی - بررسی می نماییم خداوند تبارك و تعالی چه وسائلی را برای پیامبرانش آماده فرموده بود تا بتواند اسلام را به مردم تبلیغ نماید، و نیز تا آخرین روز عمر دنیا، آن اسلام در دست مردم باقی بماند. و نیز بررسی می نمائیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این راه به دستور خداوند چه مجاهدت هائی را انجام داد.

برای آماده شده زمینه این پژوهش ها، بررسی وضع جامعه عرب قبل از اسلام نیز ضرورت دارد که بحوله تعالی آن را آغاز می نمائیم .

وضع جامعه عرب قبل از اسلام

اشاره

برای شناسایی وضع جامعه عرب قبل از اسلام ، بررسی به امر لازم است :

۱ - اصل و نژاد عرب

۲ - وضع دینی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی عرب قبل از اسلام

۳ - وضع مکه و مدینه قبل از بعثت و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ - اصل و نژاد عرب

عرب را گویند از نژاد سام فرزند نوح پیامبر علیه السلام هستند. همه اعراب در اصل به دو سلسله نسل عدنان ، و نسل قحطان ، تقسیم می شوند. شرح این دو نسل به قرار ذیل است :

۱ - نسل عدنان از سلاله اسماعیل فرزند ابراهیم می باشند. آنها در اصل در مکه ، و سپس در زمین های نجد، و پس از آن در همه جزیره العرب مسکن داشتند، و کسانی که قبل از بعثت در مکه بودند، قبایل قریش بودند.

۲ - نسل قحطان سلاله یعرب بن قحطان می باشند. محل سکونت آنها در اصل در زمینهای یمن بود. سپس ده قبیله از آنها به شام و عراق و مدینه هجرت کردند. آنها که به مدینه آمدند، دو قبیله اوس و خزرج بودند.(۱)

۲ - وضع دینی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی عربقبل از اسلام

۱ - وضع دینی در جزیره العرب

در جزیره العرب و اطراف آن سه شریعت از جانب پروردگار برای هدایت مردم آمده بود که پیروان آنها قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هر سه شریعت را تحریف کرده بودند:

یکم - شریعت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

نام پیروان این شریعت در قرآن و حدیث پیامبر (حنیف) و جمعش (احناف و حنفاء) می باشد. (حنف) در لغت عرب به معنای روگردانیدن از باطل به سوی حق می باشد، (۲)، و (حنیف) یعنی روگردانیده از باطل به سوی حق . این نام با لفظ (مسلم) با هم در قرآن آمده و فرموده :

(من کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما) : ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، بلکه حنیف بود و مسلمان بود. (آل عمران / ۶۷)

پس از ابراهیم فرزندش

اسـماعیل ، و سـپس فرزندان اسـماعیل بر شـریعت ابراهیم بودند و (حنفا) بودند، و اولین کسـی که شـریعت حضرت ابراهیم را تغییر داد (عمر و بن لحی) از نسل اسماعیل بود.

وی در سـفر به شام به شهر (ماب) از سرزمین (بلقاء) (۳)رسید در آنجا قوم عمالقه بت می پرستیدند. عمرو از آنها پرسید: این ها چیست که شـما می پرستیـد؟ گفتند: اینها بت هسـتند. ما از این بت ها طلب باران می نماییم ، باران برای ما می بارند، یاری بر دشمن می خواهیم ، ما را یاری می دهند؟!

عمرو گفت : یکی از این بت ها به من می دهید. آنها به او بت (هبل) را دادند، و او هبل را به مکه برد و بر پا داشت ، و مردم را به عبادت و تعظیم هبل وا داشت ، و بدعتهای دیگر نیز در دین ابراهیم پدید آورد. (۴)

پس از آن ، بت پرسـتان در میان قریش و دیگر قبائل نسل اسماعیل منتشر شد؛ در حالی که آنها فرزندان ابراهیم بزرگترین بت شکن تاریخ بشـر بودند! ...و بدین ترتیب پیروان ابراهیم - که از نسل فرزندش اسماعیل بودند و در مکه سکنا داشتند - به گرد همان خانه کعبه که بزرگترین بت شـکن تاریخ بشـر آن را برای پرسـتش خدای یکتا بنا کرده بود، مشـهورترین بتهای عرب را نصب کرده و به گردش طواف می کردند، و از بتها حاجت می طلبیدند!

با این حال ، قریش خود را وارث ابراهیم ، و کلیـددار خانه کعبه ، و میزبان حجاج بیت الله می دانسـتند، و بـدین سـبب خود را برگزیده نسل

آدم می پنداشتند!

سایر قبایل عرب نیز بت پرست بودند - جز اندکی از آنها که به یهود و نصاری گرویده بودند - و همه بت پرستان حج بیت الله را به جا می آوردند، لیکن مراسم حج را نیز از آنچه ابراهیم خلیل آورده بود، تحریف کرده بودند.

آنان چهار ماه را ماه حرام می نامیدند و در آن جنگ نمی کردند. آن چهار ما عبارت بود از: سه ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم که در آنها به حج می رفتند و باز می گشتند، و ماه رجب که در آن به عمرده می رفتند.

در این چهار ماه مردم سرزمین جزیره العرب در حال امن می زیستند، و اگر فردی در آن چهار ماه حتی قاتل پدر خود را می دید دست تعدی به او دراز نمی کرد. در ضمن از این چهار ماه برای بازرگانی نیز استفاده می کردند، و در بازارهای خود برای خرید و فروش حاضر می شدند.

قبائل قریش و دیگر قبیله های بت پرست عرب ، هیچ توجهی نداشتند که شریعت حنیف ابراهیم تحریف گشته است ؛ تا اینکه در یک موسم بت پرستی ، چهار تن از آنها به قرار ذیل به این تحریف پی بردند.

تنی چند در جستجوی شریعت ابراهیم علیه السلام

قبل از بعثت پیامبر، چهار تن از اهل مکه به نامهای : ورقه نوفل ، عبیدالله بن جحش ، عثمان به حویرث ، وزیدبن عمرو بن نفیل ، با یکدیگر گفتند: (قوم ما گمراه شده اند، و بر دین پدرمان ابراهیم نیستند! (قوم ما گمراه شده اند، و بر دین پدرمان ابراهیم نیستند! این سنگها چیست

که به گرد آنها طواف می کند و از آنها حاجت می طلبند؛ با آنکه آنها بینا و شنوا نیستند؟! بیائید تا در جستجوی دین حنیف ابراهیم در شهرها بگردیم .

در نتیجه از این چهار تن : ورقه و عثمان به مسیحیت گرویدند؛ و عبیدالله اسلام آورد و سپس مرتد شد و مسیحی گشت ؛ و زید بن عمرو بن نفیل بت پرستی و دیگر بدعت های قریش را ترک گفت و در خانه کعبه بانگ برآورده به قریش گفت : شما بر دین ابراهیم نیستید!(۵)

کار این چند تن یک روشنگری بود برای قریش و آماده کردن ذهن آنها برای بعثت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله

دوم - شریعت موسی بن عمران علیه السلام

شریعت موسی بن عمران علیه السلام گرچه در آغاز در طور سینا بر موسی بن عمران نازل شد، لیکن قوم مخاطب آن - اسرائیل - در حال مسافرت به بیت المقدس بودند، و قبله و مرکز دینی آنها بیت المقدس در شام بودند.

قوم یهود - بنی اسرائیل - که وارثان این شریعت بودند، پس از جنگها و زد و خوردها با امم دیگر، پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی از آنها در سرزمین یمن با گمنامی می زیستند، و اندکی دیگر در بعضی شهرهای شام با خواری به سر می بردند، و بیشتر آنها در مدینه و اطراف مدینه در آبادیهای خیبر و وادی القری و تیما - در نزدیکی شام - زندگی می کردند:

همانگونه که شریعت ابراهیم علیه السلام دچار تحریف گشته بود، شریعت موسی علیه السلام و کتاب آسمانی آن (تورات) نیز دستخوش تحریف

شـده بـود. گذشـته از این ، همـان تورات تحریف شـده نیز در دسـترس توده هـای یهود نبود، بلکه نوشـته هـایی بود در دسـت رهبران دینی آنها که از نسل هارون بودند، و بدین سبب قسمتی از آن را نیز کتمان می کردند؛ و از شریعت موسی علیه السلام بیشتر به شعارهایی پایبند بودند مانند قبله بودند بیت المقدس ، تعطیل شنبه ، و روحانیت فرزندان هارون .

در کتابهای که در دست این رهبران دینی یهود بود، بشارتهایی که در آنها انبیاء بنی اسرائیل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله - با تعیین صـفات مشـخصه او - خبر داده بودند، سالم و دست نخورده مانده بود؛ چه آنکه آن بشارتها با مصالح روزمره آنها - تا قبل از بعثت پیامبر - تضادی نـداشت . و به همین دلیل علماء یهود ساکن مدینه ، از بعثت پیامبر خاتم و مسـکن او در مدینه بسیار گفتگو می کردند، و از آن به عنوان پیشگوییهای عالمانه به مردم اوس و خزرج می دادند.

سوم - شریعت عیسی بن مریم علیه السلام

عیسـی بن مریم علیه السـلام پس از موسـی علیه السـلام در بیت المقـدس مبعوث شـده بود، و خود از بنی اسـرائیل بود. پس از عروج حضرتش به آسمان ، شریعت ایشان نیز مانند دو شریعت دیگر دچار تحریفهای شدید شد؛ تا آنجا که پیروان آن قائل به خداونـد سه گانه : پـدر، و پسـر - عیسـی - و روح المقدس شدند، و تعطیل شـنبه را به یکشـنبه تغییر دادند... و بدین ترتیب از مسیحیت نیز جز چند شعار مانند قبله و برداشتن صلیب - که معتقد

بودند مسیح بر آن دار زده شده - چیزی نمانده بود.

اما با اینهمه ، بشارتهایی که پیامبران قبل از حضرت مسیح و خود حضرت مسیح درباره پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله داده بودند، به دلیل آنکه با مصالح روزمره آنها تضادی نداشت ، در کتابهای دینی نصاری و در دست علماء آنها را از تحریف مصون مانده بودند، و علماء نصاری هر جا که بودند از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به عنوان پیشگویی خبر می دادند.

مسیحیان در جزیره العرب بیشتر در شام بودند، و تنها اندکی از آنان در یمن و عراق می زیستند، چند دیر راهبان آنها نیز در راه شام به مکه بود که گاه با کاروانهای تجارتی تماس می گرفتند، و از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفتند.

برخورد اهل ادیان سه گانه با یکدیگر

یهود و نصاری با یکدیگر دشمنی . کینه توزی و دیرینه داشتند. قرآن کریم در حکایت قول آنها درباره یکدیگر می فرماید:

(و قالت الیهود لیست النصاری علی شی ء و قالت النصاری لیست الیهود علی شی و هم یتلون الکتاب ...)

یهودیان گفتند: نصاری بر حق نیست . و نصاری گفتند:

یهود بر حق نیستند و در حالی که هر دو گروه (اهل کتاب هستند) کتاب آسمانی را می خوانند. (شاید مقصود آن باشد که به آن عمل نمی کنند) (بقره ۱۱۳).

بت پرستان ، هم خود را بر حق می دانستند: و هم اهل کتاب را، ولی یهود را بیشتر احترام می نهادند، و آنها را اهل کتاب اول می نامیدند.

عقیده به معاد روز قیامت

در روزگار قبل از بعثت خاتم الانبیا

صلی الله علیه و آله هیچ گروهی از اهل ادیان ، نه صائبی و مجوس ، و نه یهود و نصاری را عقیده روشنی درباره معاد و قیامت نبود، بت پرستان عرب نیز منکر بعثت و قیامت بودند، و چنانچه قران کریم حکایت می فرماید: می گفتند:

(ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین) :

چیزی جز این زندگانی دنیای ما نیست . زنده می شویم ، و می میریم ، و دیگر از خاک بر انگیخته نخواهیم شد. (مومنون / ۳۷)

و عقیده آنان در مورد خدا و بتهایی که شریک خدا می پنداشتند - معاذالله - نیز در این حد بود که هر چه حاجت دنیایی داشتند از آنها طلب می کردند. مانند آنکه از او می خواستند دشمنانشان را خوار ذلیل کند، باران برایشان ببارد، بیماریشان را شفا دهد، شتر و گوسفندشان را شیرده کرده و...

و بنا بر این هیچ بیمی از انجام اعمال پلید و ناروا - از قبیل : کشتن ، غارت کردن ، آزار کردن ، دشنام کردن و ناسزا گفتن ، نداشتن ، مگر آنچه که در زندگی دنیا پی آمد ناخوشایندی برای آنها داشت . نظیر آنکه چون می دانستند اگر کسی را بکشند، افراد قبیله مقتول به خونخواهی او یک نفر از قبیله قاتل را خواهند کشت ، لذا این کار خودداری می ورزیدند.

و یا کارهائی را که مردم ناشایسته می دانستند، و انجام آن در صورت آگاهی دیگران باعث سرزنش و بد نامی بین مردم می گشت ، ترک می کردند.

چنین بود وضع دینی و اعتقادی عرب قبل از اسلام .

۲ - فرهنگ عرب

فرهنگ

عرب در آن زمان دو شعبه مهم داشت :

الف – علم انساب

عرب در عصر جاهلیت در امر حفظ نسب نژاد خود – سلسله اسماء نیاکان – آنقدر مبالغه می ورزید که تا قرن دوم هجری ، هر فرد عرب اگر از نسل عدنا بود، به زعم خود نام نیاکان خود را تا به اسماعیل و ابراهیم در حفظ داشت ، و اگر از نسل قحطان بود، تا یعرب بن قحطان در حفظ داشت .

اینان در حفظ انساب تا به آن اندازه مبالغه می ورزیدند که نسب اسبان عربی اصیل خود را در حفظ داشتند، و در عصر ما کتاب (انساب الخیل) هشام بن محمد بن الکلبی (۶) در دست هست . اما با اینهمه ، آنچه از انساب قبایل عرب در کتابهای انساب در دست ما است ، به چندین دلیل آن نوشته های مورد شک و تردید است .

به عنوان مثال گاهی تیره ای از قبیله ای جدا گشته و به قبیله ای دیگر ملحق می شد. در این باره ابن الکلبی کتابی دارد به نام (النواقل) (۷) یعنی : آن تیره ها از قبیله های عرب که نسب تیره ها در کتابهای علم انساب به قبیله ای که خود را به آن منتقل ساخته اند، نسبت داده شده اند.

گذشته از آن ، بسیاری از اعراب اولاد غیر خود را به فرزندی می پذیرفتند، و پس از آن در علم انساب آن شخص به پدر صلبی خود نسبت داده نمی شد، بلکه به پدری که او را به فرزندی پذیرفته بود منسوب می گشت .

همچنین در انساب عرب در عصر جاهلیت ،

نمونه هایی دیگری نیز هست که صحت نسبهای مذکور در اینگونه کتابها را مخدوش می سازد. چنانکه یکی از آنها را در داستان آینده می نگریم .

ابن ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل می کند که :

مادر عمر و عاص کنیزکی بدکاره در مکه و به نام (نابغه) آزاد کرده عبدالله بن جدعان بود. پنج تن با آن زن در یک طهر (طهر پاکی زن بین دو حیض است) همبستر شدند:

۱ - ابولهب فرزند عبدالمطلب

۲ - امیه بن خلف

۳ - هشام بن مغیره

۴ - عاص بن وائل

و پس از آن نابغه عمرو را زائید، و با آنکه به ابو سفیان شباهت داشت ، آن پنج تن هر یک ادعا کرد فرزند از آن اوست . سرانجام خود نابغه مادر عمرو را حکم قرار دادند. وی گفت : عمرو فرزند عاص بن وائل است .

پس از آن عمرو را فرزند عاص بن وائل خواندند و به قبیله و نسب او ملحق شد. دلیل آن بود که عاص بر او انفاق می کند! (۸)

در نتیجه در کتابهای انساب عرب تا به امروز، عمرو فرزند عاص بن وائل نوشته شده است

نظیر این داستان در انساب قریش بسیار است . (۹) و پس از قریش قبیله ثقیف نیز که در طائف در دوازده فرسخی مکه بودند، در این باره داستانهایی دارند. لیکن علماء انساب درباره قبایل اوس و خزرج در مدینه ، و قبایل همدان در یمن ، و دیگر قبایل قحطان در جزیره العرب چیزی نگفته اند.

علماء انساب در دو قرن اول و دوم

در قرن اول و دوم هجری در عرب علماء انساب وجود داشتند

که این داستانها را می دانستند و مردم از آنها فرامی گرفتند، مانند خلیفه ابوبکر و عقیل بن ابی طالب که از صحابه پیامبر بوده اند.

ب - شعر بلیغ

یعقوبی می گوید: (۱۰)

عرب شعر را به جای علم حکمت و بسیاری دیگر از علوم می پنداشت ، و هر گاه در قبیله شاعر ماهری بود که معانی زیبا را بیان می کرد، آن شاعر را در بازارهای خود که در زمان مخصوصی در سال بر پا می شد، و در زمان حج خانه خدا نیز، به همراه می آوردند، تا هنگامی که قبایل عرب در آن اماکن گرد می آمدند، شعر او را بشنوند، و این کار را برای خود مایه شرف و فخر می دانستند.

آنان هیچ فرهنگی و جاذبه ای در کارهای خود جز شعر نداشتند. گاه شعر شاعر آنها را به خصومت و دشمنی وامی داشت ، و گاهی به دوستی و اتحاد. در سخنان خود به شعر مثال می آوردند، و با شعر بر یکدیگر برتری می جستند، و با شعر خوبیها و بدیها را بین خود تقسیم می کردند، و با شعر قبیله ای با قبیله ای دیگر می جنگیدند، و با شعر مدیحه سرائی می کردند، و با شعر یکدیگر را مذمت می کردند.

عرب شعر را در چهار معنی انشاء می کرد:

۱ - در وصف دلاوریهای افراد قبیله در جنگها، و در وصف ابزارهای جنگی آنها، شمشیر و نیزه و تیر و کمان و است سواری . شعر آنها در این باره همانند شعرهای فردوسی درباره رستم و اسب رستم و سلاح جنگی رستم باشد، و چیزی که شعرهای عرب بر

آنها اضافه دارد، وصف شترهای رهوار عربی است .

۲ – وصف جود و بخشش خود و قبیله خود، به ویژه در اطعام میهمانان ، که این چنین شعر در فارسی مرسوم نیست .

۳ – وصف محبوبه و خانه محبوبه و آنچه وابسته به محبوبه شاعر است . این نوع شعر در همه زبانها هست . گاه در غزلسرایی های آنها در این باره ، شعرهایی مبتذل ، مانند شعرهای عبید زاکانی ، دیده می شود.

۴ – وصف افتخارات قبیله ، که در این زمینه در هیچ قومی نظیر آنچه در عرب هست ، یافت نمی شود.

البته به ندرت در بعضی از قصیده های شعراء عرب بیتهایی از شعر در حکمت عملی یعنی اخلاق پسندیده نیز دیده می شود.

و گاه نیز خطبه هایی بلیغ در دعوت به اخلاق حمیده در بازارهایی عرب که پس از این – ان شاء الله – ذکر آن می آید، سروده می گشت .

بزرگترین شعرای مکه قبل از اسلام (ابو طالب)، و مشهورترین شعرای مدینه (حسان بن ثابت) بود.

۳ – وضع اقتصادی عرب قبل از اسلام

آن دسته از قبایل عرب که در شهرهای یمن ، مدینه ، عراق ، و شام بودند، به کار زراعت و باغداری و دامداری می پرداختند، و مردم شهر مکه که قبایل قریش بودند بر کار تجارت بودند.

کاروانهای تجارتی ایشان در زمستان از شام و ایران و عراق به مکه ، و در تابستان از مکه به یمن و حبشه در آفریقا، در رفت و آمد بود. خداوند متعال در قرآن در این باره می فرماید:

(بسم الله الرحمن الرحیم لا یلاف قریش ایلافهم رحله اشتاء و الصیف فلیعبدوا رب هذا

البیت الذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوف) :

برای پیمان قریش با قبایل دیگر، پیمانی که در سفرهای (تجارتی) زمستانی و تابستانی داشتند، باید خدای کعبه را بپرستند، آنکه آنها را از گرسنگی رهانید، و طعام داد و از بیم و خطر ایمن داشت .

آری ، قریش به سبب آن سفرهای تجارتی ، ثروتهای کلانی گرد آورده بودند که در عرب چنان ثروتها مانند نداشت .

چنین بود وضع اقتصادی این چند دسته از قبایل عرب ، و جز اینها سایر قبایل که اکثریت مردم جزیره العرب را تشکیل می دادند، همگی صحرانشین و دچار تنگدستی بوده ، در زمینهای خشک و کم آب و علف می زیستند.

دارایی اصلی و عمده این قبایل شتر بود که تحمل تشنگی را بیش از دیگر چهارپایان دارد. گاهی نیز مردان رزم آور قبیله ، چند اسب سواری برای جنگ و گریز و صید حیوانهای صحرایی دارا بودند.

عربهای صحرایی همانند اروپائیان عصر حاضر که هر حیوان و حشره ای را می خوردند، هر حیوان صحرایی را صید می کردند و می خوردند!

گاهی هم قبیله ای از ایشان بر قبیله دیگر یورش می برد، و پس از آنکه مردان جنگی دو قبیله در حد توان یکدیگر را می کشتند و یک قبیله شکست می خورد، قبیله غالب هر چه می توانست از دارایی قبیله مغلوب ، و گاه هر چه می توانست از زنان و دختران و فرزندان قبیله مغلوب را به اسارت می برد، برخی اوقات نیز اسیران خود را به دیگر قبایل عرب می فروختند.

در تمام این احوال چه در شکار حیوان یا به چرا بردن

شترها و خصوصا در جنگها، دخترها و زنها بار سنگینی بر دوش مردان بودند، و آنان را در آن زندگی دشواری هیچ گونه شرکتی با مردان نبود. بدین سبب بود که گاه پدران دختران نوزاد خود را زنده بگور می کردند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(و لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقکم و ایاهم) :

فرزندان خود را از بیم فقر و تنگدستی به قتل نرسانید. ما شما و آنها را روزی می دهیم . (انعام ۱۵۱).

بنابر آنچه بیان شد، یکی از منابع در آمد عرب برده داری بود، و در آن حال از سود کار کنیز استفاده می کردند. گاه نیز برای تحصیل در آمد، کنیزان خود را به زنا وامی داشتند، و چنانچه کنیزشان در آن حال باردار می شد نوزادش برده صاحب کنیز می شد و این خود سود دیگری بود برای مالک کنیز !(۱۱)

اگر کنیز آزاد می شد و به کار زنا ادامه می داد، و فرزندی از زنا می زاد، پدر نوزاد را مادر تعیین می کرد. در این صورت مرد تعیین شده پدر آن نوزاد شناخته می شد، و آن نوزاد از افراد قبیله او محسوب می گشت ! (۱۲)

گاهی نیز آن زنان بد کاره بالای درب خانه خود یک علم نصب می کردند که نشانه آمادگی زن آن خانه برای بد کاری بود. (۱۳)

آنچه بیان شد اشاره ای بود به وضع اقتصادی جامعه عرب آن روز. در آن عصر همه قبایل عرب را بازارهایی در موسم های خاصی به شرح ذیل بود:

بازارهای عرب

عرب را بازارهایی در زمانهای خاصی در سال بود که از همه

اطراف جزیره العرب در آن جمع می شدنـد و در آن اوقـات جـان و مالشـان در امنیت بود. مهمتر از همه آنهـا بـازار عکـاظ - سوق عکاظ - در بالای نجد بود که فاصله آن تا طائف یک روز، و تا مکه سه روز راه بود.

در ماه ذی القعده قریش و دیگر قبایل عرب در این بازار جمع می شدند. آنجا علاوه بر محل خرید و فروش کالا، جای نمایش افتخارهای قبیلگی و شنیدن شعرهای شعرا و خطبه های بلقا بود. و نیز در آنجا بین قبایل پیمانهایی بسته می شد.

سپس از آنجـا به بازار (مجنه) - که بین آن تا مکه یک روز راه بود - می رفتنـد، و تا آخر ذی القعـده در آن بازار اقامت می کردند. و سـپس از آن بازار (مجاز) - سوق ذی المجاز - می رفتند که یک فرسخ تا عرفه فاصله داشت ، و تا هشتم ذی الحجه در آنجا می ماندند. آنگاه در روز نهم برای اداء مناسک حج به عرفه می رفتند. (۱۴)

۴ - وضع اجتماعی و سیاسی عرب قبل از اسلام

نظـام جـامعه های بشـر یا الهی است یا بشـری . در آن حال که در جامعه ای نظام الهی بر قرار باشـد، افراد آن جامعه معارف و جهـان بینی و احکام زنـدگانی را توسط پیامبران از پروردگار خویش - رب العالمین - می آموزنـد. در این گونه جوامع مردم هر کاری را برای رضای خدا انجام می دهند و خدا پرست هستند.

و اما در جامعه ای که نظام آن بشـری باشد افراد آن جامعه هر کار را به دلیل خواسته خود و با در نظر گرفتن سود و زیان خود انجام

می دهنـد. البته از آنجا که بشـر احساس می کنـد سود و زیان جامعه ای که در آن زنـدگی می کند، سود و زیان اوست ، گاه کاری را به جامعه انجام می دهد، گر چه به زیان شخصی او بینجامد.

جـامعه ای که نظامش بشـری است ، یا بر اساس نژادی بر پاست -ماننـد جامعه آلمان نازی در گذشـته ، و جامعه صـهیونیستی یهود در فلسـطین اشـغالی در عصـر مـا - و یا بر اساس هم میهنی بر پاست که همان ملی گرائی است ، و آن را میهن پرستی نیز می نامند.

در هر دو صورت مـذکور، گـاه انسـان در این گونه جـامعه هـا کار را برای مصـلحت جامعه خود انجام می دهـد، تا حـد زیان رسانیـدن به جـامعه های دیگر و تجاوز به حقوق دیگران ، لیکن در جوامعی که انسان در آنها خـداپرست است و کار را برای رضای خـدا انجام می دهـد، کار را برای سود شخصـی یا سود جامعه خود انجام می دهد، اما تا مرز تجاوز به حقوق دیگران و جامعه های دیگر.

و بـدین صـورت است که آن شـخص خـود پرست ، نژاد پرست ، و یـا میهن پرست نیست ، بلکه خـدا پرست است . عرب در عصـر جاهلیت ، خود پرست و قبیله پرست بود، یعنی کار را به سود خود و به سود قبیله خود تا حـد زیان رسانیدن به دیگران و جامعه های انسانی دیگر انجام می داد. چه آنکه جامعه های قبیله ای یا نژادی یا میهنی است ، چنانکه تفصـیل آن را بعد از این بررسی می نماییم - بحوله تعالی .

پایه های

نظام قبیله ای عرب قبل از اسلام

نظام قبیله ای عرب در عصر جاهلیت بر اساس چهار پایه و چهار نیرو استوار بود:

۱ - شیخ قبیله

۲ - شاعر قبیله

۳ - قهرمانان و دلاوران قبیله

۴ - درآمد قبیله

و شرح این مجمل به قرار ذیل است :

یکم - نیروی شیخ قبیله

شیخ قبیله در جامعه عرب آن روز، به منزله حاکم فرمانروا در جامعه های بشر بود و همه افراد قبیله فرمانبردار شیخ قبیله بودند. فرمان روایی شیخ بر افراد، بر اساس محبت ، احترام و بیم بنیانگذاری شده بود. چهار یک غنایم جنگی از آن شیخ قبیله بود (۱۵)، و در برابر آن وی مهماندار قبیله ، و مدافع از حقوق قبیله ، و حمایت کننده و از افراد قبیله بود.

در مکه اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله شیخ قبایل مکه بودند، تا آنکه این ریاست به (هاشم) رسید، و سپس به فرزندش (عبدالمطلب) و سپس از او (ابو طالب) شیخ مکه گردید.

در مدینه نیز تیره های دو قبیله اوس و خزرج را در هر عصر شیخ هایی بوده است .

دوم - نیروی شعر و شاعری

شعر در جامعه عرب ، یگانه هنر زیبا و فرهنگ مورد احترام بوده است . شاعر قبیله سخنگوی رسمی و ناشر افتخارات قبیله و حافظ منافع از شرف قبیله بود، و همچنان که در گذشته گفتیم :

گاه با یک قصیده یا چند بیت شعر از شاعر قبیله ، خصم سرشکسته و بی آبرو می گردید. و گاه نیز با یک قصیده یا چند بیت شعر، میان دو قبیله جنگ به پا می گشت و خون ها ریخته می شد.

و

گاه یک قصیده سبب آشتی و دوستی دو قبیله می شد.

اشعار نغز در اجتماعات قبایل در حج و بازارهای موسمی عرب سروده می شد، و پس از آن در همه قبایل عرب دهان به دهان منتقل می گشت . و بدین گونه شعر یگانه وسیله نشر افکار و اندیشه های خوب و بد در جامعه های عرب بود، و بدین سبب می توان نیروهای شعر را در آن جامعه برتر و بالاتر از نیروهای مال و نیروهای شمشیر به حساب آورد.

سوم نیروی بدنی و قهرمانی در جنگها

در جامعه های ابتدایی بشر و صحرانشینی آنها، قهرمانی و نیروی بدنی تاءثیر بسزایی دارد. ارزش قهرمانی در جامعه عرب صحرانشین آن روز از بسیاری جامعه های صحرانشین مشابه آن بیشتر بوده است . در مکه قبل از اسلام (حمزه بن عبدالمطلب) و (عمروبن عبدود) مشهورترین قهرمانان قریش بودند.

چهارم نیروی سرمایه

دارایی و نیروی سرمایه همیشه در جامعه های انسانی مؤ ثر بوده است ؛ لیکن دارایی در جامعه آن روز عرب ، از بسیاری از جوامع دیگر انسانی مؤ ثرتر بود. چه آنکه آنها ارزشهای معنوی را بی حقیقت و بی ارج می پنداشتند و می گفتند: (ما هی الا حیاتنا الدنیا... و ما یهلکنا الا الدهر):

چیزی جز این حیات مادی جسمانی دنیوی نیست ... و این دهر و زمانه است که ما را می میراند. (جاثیه / ۲۴)

یک نقطه مثبت در آن زندگی مادی

در آن زندگانی سراسر درندگی و جهالت و بد اندیشی ، یک نقطه مثبت ، یک نقطه روشن وجود داشت که کمتر در جامعه های بشری دیگر مانند آن دیده شده ؛ به ویژه

در جامعه های بشری امروز. و آن نقطه مثبت پایبندی به قول و قرارداد بوده است .

اهمیت قول و قرارداد در جامعه عرب قبل از اسلام

جریان کارهای اجتماعی در جامعه های انسانی بر اساس پایبندی به قول و قراردادهای بین افراد جامعه می باشد. خرید و فروش کالا، ملك ، و همه مایحتاج زندگی بشر، شرکت بین افراد برای انجام کارها، عقد ازدواج ، و قرار فسخ آنها، همه و همه بر اساس اعتماد بر قولها و قراردادها می باشد.

امروزه در شهرها قول و قراردادها نوشته می شود، و غالبا به تصدیق دستگاه های دولتی می رسد، و در آن صورت دستگاه های دولتی ضامن اجراء آن هستند. لیکن در جامعه های قبیله ای عرب قبل از اسلام قول و قراردادها بر اساس احترام اشخاص به قول و قرارداد خود بود، و اشخاص خود در اجراء قول و قرارداد خویش کمال جدیت و صداقت را نشان می دادند.

عمل به قول و قرارداد خویش در جامعه های عرب آن روز دلیل بر شرافت و بزرگواری شخص بود، و تمام افراد قبیله شخص نیز قول و قرار او را محترم شمرده ، همگی در اجراء قرارداد افراد قبیله خود کوشا بودند.

در آن جامعه با گفتن یك کلمه (تو فرزند من هستی) به مرد اجنبی و از قبیله ای دیگر هر چند در نسبت و نژاد و شهر و مسکن و آئین از مرد گوینده درو می بود آن مرد اجنبی فرزند گوینده و همسر او و برادر فرزندانش می شد، و در نسبت یك تن از افراد قبیله او به شمار می آمد ؛ و

پس از وفات از یکـدیگر ارث می بردند. علماء گردآورنده انساب عرب نیز آن مرد را در کتاب های انساب تا به امروز، فرزند گوینده ثبت نموده ، ضمن افراد قبیله وی به شمار آورده اند.

چنانچه دو قبیله با هم پیمان دوستی و پشتیبانی می بسـتند، در این حال هر یک از دو افراد آن دو قبیله در صلح و جنگ و دفاع از حیثیت و شرف افراد همپیمان خود، تا حد جانبازی و فداکاری می کردند.

و نیز چنانچه فردی از قبیله اعلام می کرد: (فلان مرد از فلان قبیله در حمایت من است)، همه فرزنـدان و خویشان و وابسـتگان در راه حمـایت مرد تحت الحمایه جانفشانی می کردنـد، و سایر افراد قبیله اش نیز هر یک به نوبت خود از آن مرد حمایت می کردند.

همچنین اگر فردی با دیگری به عنوان همکاری در امری دست می داد که در اصـطلاح آن را (بیعت) می نامیدنـد آن فرد در راه رسیدن بیعت گیرنده به مقصود جانفشانی می کرد.

و نیز دو مرد جنگی بـا آرایش تمـام و دارای اسب و جنـگ افزار در صـحرا رو به رو می شدنـد یعنی در آنجا که هیـچ قانونی حکومت ندارد اگر یکی به دیگری می گفت : (تو در امانی) هر دو می توانسـتند با آرامش خاطر از اسب فرود آیند، و سلاح رزم را از تن به دور افکنده ، با کمال اطمینان در کنار هم به خواب روند.

هر انـدازه ای قبیله ای و فردی برای شـرافت و حیـثیت و انسـانیت خـود احـترام قائـل بود، به همـان انـدازه به قول و پیمـان خود استواری نشان

می داد.

این اخلاق و سلوک در آن جامعه جاهلیت ، نقطه روشن و مثبتی برای زیستن در آن جامعه بود که در عصر ما مانند آن را نمی توان یافت ! (۱۶)

آنچه بیان داشتیم نه به آن معنی است که بین اعراب جز در حال جنگ که زور و شمشیر در آن حکومت داشت هیچگاه اختلافی پدید نمی آمد ؛ بلکه قبایل عرب و افراد آن قبائل را نیز مانند سایر بشر اختلافها و نزاعهایی بوده است که کار آن به محاکمه کشیده می شد. در این حال برای حل نزاع در میان عرب ، حاکمهایی وجود داشته اند که شرح آن خواهد آمد.

حکام عرب

در جامعه های بشری همیشه برای رفع اختلاف ها داورها و حاکمهایی وجود دارند که مردم برای فصل خصومتها به آنها رجوع می کنند. جامعه عرب قبل از اسلام نیز از این قاعده مستثنی نبود، و برای رفع نزاعها در هر عصر، یک فرد یا بیشتر که در میان عرب به درایت و فرزانگی ، به علاوه استقامت و درستکاری مشهور بوده اند وجود داشته که همه افراد قبائل عرب آنها را به حکومت و فصل دعاوی می پذیرفتند.

این اشخاص حاکم (حاکم) جمع آن : حکام نامیده می شدند، و در هر جای جزیره العرب مشکلی بین دو فرد یا دو قبیله به وجود می آمد که نیازمند محاکمه بود از راه دور و نزدیک نزد آن حاکمها به محاکمه می رفتند.

در مکه (عبدالمطلب) و سپس فرزند او (ابوطالب) هر یک در عصر خود از حکام عرب بودند. (۱۷)

چنین بود وضع عرب در کل جزیره العرب و اطراف

آن . اکنون در بحثی مستقل وضع اهل مکه و مدینه را بررسی بیشتری می نمائیم بحوله تعالی .

۳ – وضع مکه و مدینه قبل از اسلام

الف فرهنگ در مدینه و مکه

۱ فرهنگ اهل مکه

اهل مکه در اثر سفرهای تجارتی به شام و ایران و عراق و حبشه ، بیش از همه عرب با فرهنگهای ملتهای متمدن عصر خود آشنایی داشتند؛ و در اثر معاشرت با اهل کتاب یهود و نصاری عادات و رسوم آنها را می دانستند.

همچنین در اثر آمدن قبایل عرب به مکه برای حج عمره و مجاور بودن با بازارهای عرب در اطراف مکه بخصوص سوق عکاظ که جولانگاه شعرا و خطباء عرب بود زبان و لهجه قبیله قریش فصیحترین لهجه در میان قبایل عرب بود.

پیش از اسلام هفده نفر از اهل مکه خواندن و نوشتن آموخته بودند. (۱۸)

۲ فرهنگ اهل مدینه

اهل مدینه در اثر تماس نزدیکانشان با قوم یهود و علماء یهود، بیشتر اطلاعات فرهنگیشان همان بود که از آنها می شنیدند.

قبل از اسلام در مدینه یازده نفر در اوس و خزرج خواندن و نوشتن آموخته بودند. هفت تن از این افراد را کامل می نامیدند ؛ به دلیل آنکه خواندن و نوشتن شناوری و تیر اندازی را نیز آموخته بودند، و هر کس این سه فن را آموخته بود، از این لقب کامل برخوردار می شد. (۱۹)

ب وضع سیاسی و اجتماعی اهل مکه و مدینه

در مکه و مدینه وضع سیاسی همانند همه قبیل صحرانشین جزیره العرب بوده ، نظام قبیله ای بر آنان حکمفرما بود. لیکن نظام اجتماعی آندو چنانکه ملاحظه خواهیم نمود، با یکدیگر تفاوت بسیار داشت .

۱ وضع سیاسی و اجتماعی در مکه

در مکه قبایل

قریش از لحاظ نسب خود را از فرزندان اسماعیل و ابراهیم می شناختند، و این خود سبب گردنفرازی بر سایر قبایل عرب گردیده بود.

همچنین مجاورت با خانه خدا که همه قبایل عرب بجز اندکی از آن ها که یهود و نصاری بودند برای حج و عمره و زیارت به آنجا می آمدند... آن نیز مایه مزید فخر و مباهات اهل مکه گردیده بود.

و نیز پس از داستان به هلاکت رسیدن جیش (ابرهه) که به قصد خراب کردن خانه خدا آمده بود آن را نیز قریش به ریش خود چسبانیده ، یک نوع عزیز بی جهت در قبایل عرب گردیده بودند.

و از طرف دیگر به سبب تجارت آنها از ایران و شام و عراق به یمن و حبشه و بالعکس ، و دارا شدن ثروتهای کلان که در عرب بی سابقه بود، انواع فحشا و منکرات ، همچون ربا خواری و زنا و تکبر و طغیان ، در میان آنها رواج یافته بود و از این جهت در آن عصر در جزیره العرب بی نظیر بودند. آنان مصداق این آیه کریمه گشته بودند: (ان الانسان لیطغی ان راه استغنی) انسان طغیان می کند آنگاه که خود را توانگر می بیند. (علق / ۶ و ۷)

تباهی و فساد اخلاقی که در آن عصر در مکه وجود داشت ، در هیچ کجای جزیره العرب همانند آن نبوده است . این امر نتیجه عوامل متعددی بوده که می توان از آن جمله این موارد را یاد کرد:

یکم در اثر آنکه منکر بعثت و روز قیامت بودند، در ایام فراغت از تجارت و به هنگام اقامت در مکه

، آنچه از فسق و فجور و انواع شهوترانی ها در دسترسشان بود، انجام می دادند.

دوم از آنجا که در تمام سال دسته ای از مردان قریش برای سفر تجارت ، به مناطق گرمسیر یا سردسیر می رفتند، ماه ها از سال خانواده های آن ها بی مرد بودند، و با نبودن هیچ گونه حجابی در جامعه عرب ، هیچ گونه مانعی از آمیزش مردان شهوترانی که به تجارت نرفته بودند با آن خانواده ها نبوده است .

سوم در اثر فراوانی همه گونه غلام و کنیز ازدواج نکرده در خاندانهای اشراف قریش ، همه گونه آمیزشهای جنسی در دسترسی مردان و زنانشان بوده است .

مسائل یاد شده عوامل مؤ ثری بودند در انتشار انواع فحشا و منکر در مکه بیش از همه جوامع دیگر عرب . برای شناسایی بیشتر اهل مکه به ذکر این داستان از متاب (اغانی) اکتفا می نماییم : ابولهب فرزند عبدالمطلب با عاص فرزند هشام بر صد شتر قمار زدند.

کار قمار آنها چنان بود که به اندازه سنگی یا گردویی زمین را گود می کردند.

سپس از آن دور می شدند، و آن سنگ یا گردو را داخل آن می انداختند، و چنانچه در گودال جا می گرفت ، صاحبش برده بود. در این قمار ابولهب صد شتر از عاص برد. دوباره بر صد شتر دیگر قمار زدند باز هم ابولهب برد، و عاص آنچه داشت در قمار باخت

عاص به ابولهب گفت : ای فرزند عبدالمطلب می بینم سنگ قمار با تو دوست شده است . بیا تا قمار زنیم تا بدانیم کدام یک بنده دیگری شویم .

ابولهب گفت : باشد.

باز سنگ قمار را افکندند و ابولهب برد و عاص را به بندگی مالک شد.

پس از آن عاص به ابولهب خراج می داد. تا آنکه در جنگ بدر، هنگامی که قریش مقرر داشتند همه کس بایست در آن شرکت کند، یا آنکه کسی را به جای خود بفرسد، ابولهب عاص را به جای خود فرستاد، و شرط کرد پس از بازگشت وی را آزاد سازد. لیکن او در جنگ بدر کشته شد. (۲۰)

وضع طائف شهر ییلاقی مکه

انتشار فحشا و منکر در مکه ، در طائف شهر ییلاقی مکه که در دوازده فرشخی آن قرار داشت اثر گذارده بود، در آن زمان بیشتر اهل طائف از قبیله ثقیف بودند، و گروهی از ثروتمندان قریش در آنجا سکنا داشتند. شاید به همین سبب پس از اهل مکه ، اهل طائف مشهور به زنا و ربا خواری بودند. (۲۱)

اکنون برای روشن شدن اثر وضع قریش بر طائف و ثقیف داستان ذیل را که مورخین نقل کرده اند، عرضه می داریم :

حارث بن کلده ثقفی در طائف کنیزکی داشت به نام (سمیه) و در زمانی که او را به ازدواج غلام رومی خود در آورده بود و از کسب زنای او خراج می گرفت ، در آن اوان ابوسفیان در حال بازگشت از سفری ، به طائف رسید. پس از خوردن و نوشیدن شراب نزد ابومریم سولی می فروش رفته به او گفت : سفرم به درازا کشید، ایا زن بدکاره ای در دست داری ؟ ابومریم او را به سمیه رسانید.

پس از این واقعه ، سمیه (زیاد) را به دنیا آورد، و آن تاریخ سال اول هجری

بود.

زیاد را نخست فرزنـد عبید رومی غلامی که شوهر سـمیه بود می خواندند؛ تا آنکه در سال ۴۱ یا ۴۲ هجری (معاویه) به دلیل همان زنای ابوسـفیان با سـمیه ، زیاد را فرزنـد خود و برادر خود خواند و تا پایان حکومت بنی امیه زیاد را فرزند ابوسـفیان می خواندند. و پس از آن در زمان بنی العباس او را (زیاد بن ابیه) خواندند. (۲۲)

از این داستان می توان به دو نکته پی برد:

۱ همچنانکه گفتیم ثروتمندان قریش شهر طائف و قبیله ثقیف را به اخلاق خود آلوده کرده بودند.

۲ قریش نه همین در شـهر خود و در حال فراغت بال میگساری و بدکاری داشـتند، بلکه در حال سـفر و در شـهرهای دیگر نیز دست از اخلاق و روش نکوهیده خود بر نمی داشتند. شاید بتوان داستان ذیل را شاهدی دیگر برای این امر به حساب آورد:

بعـد از جنگ بدر هفتاد تن از قریش اسـیر دست مسـلمانان گشـتند، که در میان آنان جمعی از ثروتمندان و بزرگان قریش نیز بودند.

(عبدالله بن ابی) منافق خواست تا یکی از دو کنیز خود را وا دارد تا با یکی از اسرای ثروتمند قریش همبستر شود به امید آنکه در نتیجه آن عمـل پلیـد، کنیزک او حامله شود. و فرزنـدی بزایـد. و آن مرد قریشـی پس از آزاد شـدن و بازگشت به مکه ، به عبدالله بن ابی پول کلانی داده ، فرزند زنا زاده خود را که در عرف عرب ملک عبدالله بن ابی می شد از او بخرد و آزاد کند و به مکه ببرد. آن دو کنیزک هیچ کدام تن به این

کار پلید نمی دادند؛

و سرانجام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند. خداوند در این باره این آیه مبارکه را نازل کردند:

(و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیاه الدنیا...) .

کنیزکان خود را که می خواهند عفت خود را حفظ کنند، برای طمع مال دنیا، جبرا به زنا وادار مکنید...(۲۳) (نور /۴۳).

این داستان دلالت دارد بر آنکه آن مرد ثروتمند قریشی از عبدالله بن ابی چنین درخواستی کرده بود، و به همین دلیل وی از کنیزان می خواست تا با او همبستر شوند. در خاتمه این بحث داستانی را که بیانگر اهتمام شایان توجه در دوران جاهلیت به میگساری و ارتکاب فحشاء می باشد، یادآور می گردیم : در سال نهم هجری ، گروهی از قبیله ثقیف ، از طائف به مدینه آمدند تا با شرطهائی اسلام را بپذیرند. در آن وقت در مورد ترک زنا و شرب خمر، بین خود مشورت کردند و گفتند: (ثقیف نمی تواند صبر کند و شراب نخورد و زنا نکند!) و در نهایت چون پیامبر صلی الله علیه و آله شرط آنها را نپذیرفت ، به ناچار قبول کردند که این دو کار پلید را ترک کنند. (۲۴)

بدین سبب یهود در هر جامعه ای که باشند، طبیعتی سلطه جو داشته ، در پی گردنفرازی بر سایر اقشار می باشند.

همچنین با خلق و خوی زراندوزی و تمول جویی که در خویش دارند، برای تصاحب ثروتهای اقوام دیگر با هر وسیله ای که باشد تکاپویی شگفت دارند. آنان برای رسیدن به این دو هدف گردن افروختن بر سایر اقوام و تصاحب ثروت ایشان در

همه زمانها و در هر جامعه ای که بوده انـد به هر وسـیله ای که در دسترس آنها بوده است تمسک می نموده انـد، و نیز از آنجا که یهود در جامعه ای که اخلاقی اسـتوار داشـته باشد، به اهداف خود نمی رسـند، در هر جامعه ای که باشـند، منشاء اشاعه بی بنـد و بـاری و همه گونه فساد، و آتش آور فتنه انگیزی در آن جامعه می گردنـد. با توجه به این خصـیصه های یهود، آنان در جامعه آن روز عرب ، مردمی ثروتمند و گردنفراز بودند. خواندن و نوشتن در میان آنها منتشر بود، و خود را از نسل اسرائیل و برگزیـده بشـر، و اهل شـریعت و اولین کتاب آسـمانی می دانسـتند ؛ و همین انـدیشه ها را در میان توده مردم جزیره العرب نیز انتشار داده بودند.

آنـان برای اظهـار فضـیلت کردن ، پیشـگوئیهای تورات را از بعثت خـاتم الانبیاءصـلی الله علیه و آله برای اهـل مـدینه نقـل می کردند، و علامات ظهور آن حضـرت را بیان می داشتند و می گفتند: مبعوث شدن آن پیامبر نزدیک است ، و جایگاه او مدینه خواهد بود.

این پیشـگوئیها سـبب شـد (ابوعـامر) که نامش عبـد عمرو و از قبیله اوس بود به امیـد آنکه آن پیامبر موعود شود قبل از قبل از هجرت پیامبر به مدینه ، رو به عبادت خدا آورد. (۲۵)

او پلاس می پوشـید، تـا آنجـا که او را ابوعـامر راهب نامیدنـد. و همانگاه که پیامبر به مـدینه هجرت فرمود و دیـد که خودش پیامبر نشد، بنابر کارشکنی گذاشت ! (۲۶)

یهود در مدینه در اثر خوی همیشگیشان ، بین دو قبیله اوس و

خزرج فتنه انگیزی می کردند، و آن دو قبیله را به جنگ وا می داشتند؛ تا آنجا که گاه جنگ هایی خونین بین آن دو قبیله برپا می شد.

هر یک از دو قبیله اوس و خزرج با یکی از قبیله های یهود، پیمان دوستی و همیاری داشتند، و در حال جنگ ، آن قبیله اوس یا خزرجی از قبیله همپیمان یهودی خود سلاح جنگ اجاره می کرد. از راه سودی کلان عاید قبیله یهودی می شد، و بیچارگی یا درماندگی عاید قبیله اوس یا خزرج می شد! درست مانند کار روس و آمریکا در عصر ما، با همپیمانان خود در جهان سوم !...

با مقایسه حال دو قبیله اوس و خزرج با حال قبایل اهل مکه و یمن که در همان عصر در همزیستی مسالمت آمیز به سر می بردند، روشن می گردد که آن جنگها در اثر فتنه انگیزی قبایل یهود بوده است !

مردم اهل مدینه در چنین حالی زیست می کردند... تا آنکه دو قبیله اوس و خزرج ، قبل از برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله و هجرت آن حضرت به مدینه ، درصدد علاج بیچارگی خود شدند، و علاج را در آن دیدند که همگی متفق گشته ، برای خود شاهی پیدا کنند که فرمانبردار او باشند، تا دیگر جنگ بین آنان برپا نشود.

برای این کار یکی از بزرگان اهل مدینه ؛ یعنی (عبدالله بن ابی) را انتخاب کردند، و در کار ساختن تاج شاهی برای او و خریدن گوهرهایی از یهود برای این کار بودند که در مکه با پیامبر رو به رو شدند، و دانستند که پیامبری

که یهود از بعثت او خبر می دادند هموست . از این رو به آن حضرت ایمان آوردند، و وی را با یارانش به مدینه دعوت نمودند.

پس از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه ، به راهنمایی و دستور آن حضرت بین همه اهل مدینه قبایل یهود و اوس و خزرج پیمانی نوشته و امضا شد، که در نتیجه آن پیمان هیچ کس از اهل مدینه بر دیگری تعدی نمی نمود؛ و چنانچه کسی تعدی می نمود، پیامبر در مورد آن حکومت می کرد؛ و نیز همه اهل مدینه در برابر تجاوزی که از قبل کسی از خارج مدینه بر آنها می شد، پشتیبان هم بودند. (۲۷)

و نتیجه پیمان اخوت و برادری بین مسلمانان و معاهده با قبایل یهود ساکن مدینه ، با توجه به عادات و خلق و خوی عرب آن روز آشکار و روشن می گردد. با توجه به آنچه از وضع عرب قبل از اسلام بیان شد، اکنون می توانیم نظری کوتاه به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله بنمائیم .

نگاهی کوتاه به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از بعثت

اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله

اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله همه ، تا آنجا که عرب می شناختند و خبر داشتند، شیخ و رئیس قبیله قریش در مکه بودند. و از آنجا که مهمانان مردم مکه حجاج بیت الله الحرام بودند، اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله اطعام حجاج و رسانیدن آب در آن کوهها و دره های سوزان را به عهده داشتند؛ تا آنکه این ریاست به (عبد مناف) رسید. عبد مناف را چهار فرزند بود به نامهای : هاشم ، عبد شمس ، نوفل و مطلب

. (۲۸)

ریاست هاشم

پس از وفات عبد مناف میان (هاشم) و (عبدشمس)درباره ریاست بر قریش درگیری و خصومت شدید به پا شد. هاشم در آن درگیری پیروز شد. و در روزگار خویش نام آورتر از پدران خود گردید.

هاشم اولین کسی بود که دو سفر تجارتی تابستان و زمستان را برای قریش بنیان گذارد. در تابستان کاروان تجاریشان به شام می رفت ، و آن سفر را (رحله الصیف) می نامیدند. و در زمستان از راه یمن به حبشه و آفریقا می رفتند، و آن را (رحله الشتاء) می نامیدند.

در آن زمان که هیچ فرد یا قبیله ای از بیم غارتگری در امان نبود، هاشم نخست از قیصر پادشاه روم که در شام بود، امان نامه ای برای کاروانهای تجارتی قریش در قلمرو حکومت قیصر گرفت ، و سپس در بازگشت از شام به مکه ، از هر یک از قبایل عرب نیز که در سر راه قافله بازرگانی بودند، پیمان گرفت که قافله بازرگانی قریش در حال عبور از زمینهای آنان ، در امان باشند. و بدین گونه امنیت آن قافله ها در مسیر تجارتی تاءمین گردید. نام پیمانهای قریش با قبایل عرب که در گذشته نیز بدان اشاره رفت ، در قران کریم هم یاد شده است ، (ایلاف) بود.

هاشم در سالهای قحطی اهل مکه را اطعام می کرد، تا آنکه قحطی بر طرف می شد.

وی در سفری به شام ، در شهر مدینه فرود آمد، و با (سلمی) دختر زید از قبیله خزرج ازدواج کرد. سلمی در مدینه ماند و هاشم به سفر تجارت خود ادامه داد. در

نتیجه این ازدواج سلمی فرزندی به نام (شبیه) (عبدالمطلب) بزاد.

آنگاه که هاشم وفات کرد، قبایل قریش بر خود هراسیدند که مبادا قبایل عرب بر آنها چیره شوند، و بدین سبب نتوانند کاروانهای بازرگانی خود را به کار برند. بدین سبب دو برادر هاشم ، عبد شمس و نوفل ، با نجاشی حبشه کسری پادشاه ایران تجدید عهد و پیمان کردند.

چندی بعد آن دو وفات کردند، و ریاست مکه به برادرشان (مطلب) فرزند عبد مناف رسید.

مطلب به مدینه رفت و فرزند برادر خود هاشم ، یعنی عبدالمطلب را به مکه آورد. ریاست قریش پس از وفات مطلب به برادرزاده اش عبدالمطلب منتقل گردید.

ریاست عبدالمطلب

چندین امر سبب شد که ریاست عبدالمطلب بیش از نیاکانش در قبایل قریش و صحراهای حجاز گسترده شود:

نخست آنکه وی از سلاله و نژاد هر دو تیره بزرگ عرب عدنان و قحطان بود.

و امر دیگر کارهای شایسته ای بود که عبدالمطلب انجام داد، مانند کندن چاه زمزم که از زمان اسماعیل در خانه خدا مورد استفاده اهل مکه و حجاج بیت الله الحرام بود، و در نتیجه عواملی چند در زیر خاک مدفون شده بود و کسی محل آن را نمی دانست .

عبدالمطلب پس از کشمکشهایی با قریش ، به همراه یگانه فرزندش حارث آن چاه را از زیر توده هایی خاک بیرون آورد، و سپس آب آن را بر هر نوشنده ای سبیل کرد.

عبدالله بن عبدالمطلب

عبدالمطلب را در کندن این چاه ، جز یگانه فرزندش حارث یاوری نبود، در آن حال نذر کرد اگر خداوند ده پسر به او عنایت کند، یک پسر را در راه خدا قربانی کند.

و آنگاه که دارای ده پسر شد، قرعه قربانی به نام کوچک ترین فرزندش (عبدالله) بیرون آمد.

عبـدالمطلب خواست فرزنـدش عبـدالله را در برابر خـانه خـدا قربانی کنـد. بزرگان قریش که در آنجا گرد آمـده بودنـد، پیش آمدند و گفتند: این کار شـما پیشـینه ای می شود برای دیگران از قریش ، و پدرانی دیگر نیز فرزندان خود را مانند شما قربانی خواهند کرد!

در نتیجه این گفتگوها، قرار بر آن شد که عبدالمطلب در قربانی کردن به نام صد شتر و عبدالله قرعه بکشد. اگر به نام صد شتر قرعه در آمـد، صـد شتر را قربانی کند، و چنانکه به نام عبدالله در آمد، او را قربانی سازد. چون قرعه کشـیدند قرعه به نام صـد شتر بیرون آمد. عبدالمطلب نپذیرفت ، تا آنکه سه بار قرعه به نام صد شتر در آمد.

عبدالمطلب صد شتر را قربانی ساخت ، و گشتش را اطعام کرد.... و بدین سان عبدالله از قربانی شدن رهائی یافت .

این کار اسماعیل ، در خاطره ها زنده کرد. و بدین سبب عبدالمطلب را (ابراهیم ثانی) نامیدند.

عبـدالمطلب (آمنه بنت وهب) را برای همسـری فرزنـدش عبـدالله انتخاب کرد. در نتیجه این ازدواج فرزنـدی به نام (محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب) - پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. (۲۹)

عام الفیل

پیامبر در شـکم مادر بود که پدرش عبدالله وفات کرد. در سال ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (ابرهه) فرمانروای حبشه با لشکری انبوه و فیل های جنگی ، از یمن به سوی مکه برای خراب کردن خانه خدا آمد.

عبدالمطلب بر فراز کوه های مکه رفت

، و دست به دعـا برداشت و گریست . خداونـد دعای او را به اجابت رسانیـد، و پرنـدگان (ابابیل) را بر جیش ابرهه فرسـتاد، و همه آنها را هلاك ساخت .

این داستان های عبدالمطلب در قبایل جزیره العرب مشهور گردید، و سبب پیدایش احترامی خاص برای وی شد.

این سال را عرب (عام الفیل) نامیدند. و چنانکه گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین سال به دنیا آمد.

آن حضرت نخست تحت کفالت جدش عبدالمطلب بود.

هنوز خردسـال بود که مـادرش آمنه وفـات کرد. و آنگاه که به سن هشت سالگی رسـید، جـدش عبـدالمطلب نیز بیمار شـد، و کفالت نوه خود محمد صلی الله علیه و آله را به فرزند برومند (ابوطالب) واگذارد، و سپس وفات کرد.

ریاست ابو طالب

پس از عبدالمطلب ریاست قبایل قریش به فرزندش ابو طالب منتقل گردید.

ابوطالب در همان سال مانند سایر قریش برای تجارت به سـفر شام رفت ، و برادرزاده خود محمد صـلی الله علیه و آله را نیز به همراه برد.

در این سـفر راهبان نصاری اوصاف پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله را در محمد صلی الله علیه و آله باز شناختند و ابوطالب را از آن داستان باخبر ساختند.

و او را از گزند یهود به برادرزاده اش بیم دادند، و اصـرار ورزیدند هر چه زودتر به مکه بازگشـته ، برادر زاده را از قوم و قبیله اش بیرون نبرد، و در حراست او بکوشد. ابوطالب به مکه بازگشت و در حراست پیامبر صلی الله علیه و آله سعی بلیغ داشت .

پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به سن بیست و

پنج سالگی رسید، با ثروتمندترین زن قریش (خدیجه) ازدواج کرد، و دارای خانواده ای ثروتمند گردید.

در سالی که در مکه قحطی شدید پیش آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله از عمویش ابوطالب خواست تا فرزندش علی را به او سپارد تا به خانه خود برد، و در تحت کفالت و پرورش خاص خود در آورد. ابوطالب خواسته برادرزاده را اجابت فرمود، (۳۰) و علی خردسال تحت تکفل پیامبر صلی الله علیه و آله و در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت .

در ساختمان کعبه

خانه کعبه را دیواری کوتاه و کمی بلندتر از یک قامت و بی سقف بود. و در درون آن چاهی بود که گنجینه کعبه درون آن قرار داشت . در سالی سی و پنجم عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دزدان به آن گنجینه دستبرد زدند، و قریش بر آن شدند که خانه کعبه را تجدید بنا کنند. ساختن کعبه را بر قبایل خود تقسیم کردند. آنگاه که ساختمان به جای حجرالاسود رسید، بر سر نصب حجرالاسود بین قبایل قریش سخت درگیری پدید آمد، و هر قبیله ای در پی آن بود که خود این امتیاز را کسب کنند.

سر انجام قبایل آماده رزم شدند، تا هر قبیله ای در جنگ غالب شد، او حجرالاسود را نصب کند.

در این هنگام سالمندترین مرد قریش ، مغیره بن عبدالله مخزومی ، به قریش که در مسجدالحرام گرد آمده بودند گفت : ای قبائل قریش ! هر کس اکنون از درب مسجد وارد شود، او را حکم قرار دهید، و هر چه او گفت عمل کنید.

همه این

پیشنهاد را پذیرفتند، و چشم ها به درب مسجد دوخته بود که نواده عبدالمطلب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از آن در به درون مسجد آمد. همه آواز دادند: (هذا الامین زضینا! هذا محمد!) : این محمد امین است به حکمیت او رضامندیم .

چون پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و داستان را برای او نقل کردند، حضرتش فرمود: پارچه ای بیاورید. پارچه ای آوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با دست خود حجرالاسود را در آن پارچه گذارد.

سپس فرمود: هر قبیله ای قسمتی از این پارچه را در دست بگیرد، و همچنان بلند کنند و بیاورند تا به جایگاه حجرالاسود. چون چنان کردند، پیامبر با دست خود سنگ را برداشت و در جایش گذاشت ، و روی آن را ساخت ، و آن غائله را اینچنین با حکمت ، به نیکی پایان بخشید. (۳۱)

اهل کتاب در انتظار پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

خداوند تبارک و تعالی همه اوصاف پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را به پیامبرانش خبر داده بود. محل تولد او، مسکن او، علامتهای زمان بعثت و هجرت ، نشانه هائی که در اندام داشت ، خصیصه هایی که در سلوک داشت ، و امتیازهایی که در شریعت او بود.... همه را بیان نموده و به پیامبران امر فرموده بود همه آن صفات را برای امتهای خود بازگو کنند، و از امت های خود عهد و پیمان بگیرند که هر گاه آن پیامبران با آن خصیصه ها و آن صفات مبعوث شود، به او ایمان آورند.

پیامبران همه آن صفات و آن مشخصات را به امتهای خود تبلیغ فرموده بودند، و برای اوصیاء خود

بازگو نموده بودند ، و در کتابهای آسـمانی و کتابهایی که اوصـیاء پیامبران در شرح کتابهای آسمانی نوشته بودند، این امور با تفضیل تمام ثبت و ضبط گردیده بود.

و از آنجـا که این اطلاعات و مطالب از جمله از جمله اموری بود که به زنـدگانی دنیایی آنان که کتابهای آسـمانی را تحریف می کردنـد زیـانی نمی رسانیـد، همه آن مطالب در آن کتابها سالم مانـده دسـتخوش تحریف نگردیـده بود، و در دست علماء یهود و نصاری موجود بود.

علماء یهود و نصاری هر جا که بودند آن اخبار را با تفضیلی هر چه تمامتر بیان می کردند و شرح می دادند، و از آن جمله بود اخباری که آنها برای عبدالمطلب و ابوطالب جد و عموی پیامبر شرح داده بودند.

و علمـاء یهود آن اخبـار را در مـدینه منتشـر ساخته ، و خبر داده بودنـد که آن پیامبر به این شـهر هجرت خواهـد کرد. به همین سبب بـود که ابوطـالب این امر را مکرر در اشـعار خود بعـد از بعثت پیـامبر بیـان کرد. و نیز به همین سـبب اهـل مـدینه هنگـام برخورد با پیامبر صـلی الله علیه و آله در مکه ، دانسـتند که او همان پیامبر است که یهود از او خبر دادنـد و به او ایمان آوردند. همچنان که بعد از این در جای خود آن را شرح می دهیم - ان شاء الله تعالی -.

بعثت پیامبر

توضیح

پیامبر صـلی الله علیه و آله قبل از آنکه سـنش به چهل سالگی برسـد، در هر سال مدتی را در غار (حراء) غزلت می گزید، و به عبادت پروردگار خود مشغول می گردید. در این عزلت پیامبر صلی الله

علیه و آله علی علیه السلام را نیز به همراه خود می برد.

آنگاه که سن پیامبر به چهل سالگی رسید، در همان غار حراء نخستین با روحی بر پیامبر نازل شد، و علی علیه السلام نیز که با او بود، شاهد اولین نوبت نزول وحی گردید. (۳۲)

پس از نزول وحی ، علی علیه السلام و خدیجه اولین کسانی بودند که به پیامبر ایمان آوردند، و روز پس از نزول وحی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز جماعت گزاردند. و تا چندین سال جز این سه نفر، کسی به اسلام نگرویده بود. در این باره طبری و دیگر مورخان از (عفیف کندی) روایت کرده اند که گفت :

در عصر جاهلیت به مکه رفتم و مهمان (عباس بن عبدالمطلب) بودم . روزی خورشید که بر فراز آسمان شد، به کعبه نظر افکنده بودم . جوانی را دیدم آمد و به آسمان نظر افکند. سپس رو به کعبه ایستاد.

و چیزی نگذشت که جوان خرد سالی را دیدم آمد و سمت راست او ایستاد.

و چیزی نگذشت که زنی آمد و پشت سر آنها ایستاد.

آگاه که آن مرد جوان به رکوع رفت . آن جوان خرد سال و آن زن نیز به رکوع رفتند. آن مرد جوان بر پا ایستاد. آن جوان خرد سال و آن زن نیز چنان کردند. آن مرد جوان به سجده رفت . آن دو نیز چنان کردند.

گفتم : ای عباس ! امری است عظیم !

عباس نیز گفت : امری است عظیم ! آیا می دانی آن مرد جوان کیست !

گفتم : نمی دانم ؟

گفتن : این پسر برادرم محمد بن عبدالله

بن عبدالمطلب است !

باز گفت : می دانی این که با اوست کیست ؟

گفتم : نمی دانم !

گفت این برادرزاده ام علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است ! این برادرزاده ام به من گفت :

پروردگار من ، پرودگار آسمان و زمین ، آنها را به آنچه بر آن هستند امر فرموده !

به خدا سوگند، من کسی را روی زمین بر این دین ، جز این سه نفر نمی شناسم . (۳۳)

آغاز دعوت عمومی

تـا زمـانی که پیامبر خارج از منزل خود کسـی را به دین اسـلام دعوت نکرده بود، کسـی را با او کاری نبود... تا اینکه در سال سوم بعثت آیه (و انذر عشـیرتک الاقربین) (شعراء / ۲۱۴) بر او نازل شـد، و پیامبر خویشان خود، بنی عبدالمطلب ، را به منزل خود دعوت نمود! آنگاه پس از صرف غذا، ایشان را به دین اسلام دعوت کرد و فرمود: چه کسی از شما مرا در این کار یاری می کند تا خلیفه و وزیر و وصی من باشد؟

همه امتناع ورزیدند و علی آن جوان خرد سال گفت : من یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما را در این کار یاری می نمایم .

پس از سه بار تکرار دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و امتناع همه جز علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله گردن علی علیه السلام را گرفت و گفت : تو خلیفه و وزیر و وصی من هستی .

ابولهب سخت ابوطالب را مسخره کرد، و از خانه بیرون شدند. (۳۴)

پس از این (زید) آزاد کرده پیامبر، و عموزاده اش (جعفر بن ابی طالب)

اسلام آوردند. و پس از آنها (ابوذر) و چند تن دیگر. و دهمین کس فاطمه همسر ابوطالب و مادر علی بن ابی طالب علیه السلام بود. (۳۵)

عکس العمل قریش و حمایت شیخ آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله

توضیح

اسلام در مکه گسترش پیدا کرد، و از بعضی قبیله های قریش افرادی مسلمان شدند. لیکن کفار قریش تا آن زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان او به عبادت پروردگارشان مشغول بودند و به بت پرستی آنها تعرضی نداشتند، جز حالت شگفتزدگی کردار دیگری نداشتند.... تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب پروردگار ماءمور بیم دادن بت پرستان و بیان بی خردانه بودن بت پرستی شد.

در این هنگام مشرکان قریش نزد شیخ خود ابوطالب رفته گفتند: شما شیخ ما و آقای بزرگوار ما هستی . برادر زاده ات خدایان ما را دشنام داده ، آنها را به زشتی یاد می کند. دستور ده دست از دشنام دادن به خدایان ما بردارد، و آنها را به زشتی نام نبرد، ما نیز او را با خدای خودش وا می گذارم .

ابوطالب پیامبر را در مجلس حاضر داشت و خطاب به او گفت : اینان بزرگوار و سران قوم شما هستند: و از شما چنین خواسته ای دارند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو آیا آنها را به بهتر از آن دعوت نکنم !؟

ابوطالب گفت : آنها را به چه دعوت می کنی ؟!

پیامبر فرمود: آنها را دعوت می کنم به گفتن کلمه ای که با گفتن آن عرب خاضع ایشان گردد، و بر عجم - غیر عرب - حکمفرما گردد!

ابوجهل گفت : آن یک کلمه چیست !؟ بگو که ده برابر

آن را خواهیم گفت :

پیامبر گفت :

(آن یک کلمه آن است که بگوئید: (لا اله الا الله) :

خدایی جز الله نیست .

آنها در غضب شده از جای برخاسته و رفتند و گفتند: به خدا تو را، و خدای تو را که چنین دستور به تو می دهد، دشنام می دهیم . (۳۶)

پیشنهاد دیگر قریش

کفار قریش بار دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که یک سال آنان خدای او را بپرستند، و یک سال او خدایان آنها را بپرستد. و در جواب آنها این سوره مبارکه نازل شد:

(قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد....) :

بگو: ای کافرون ! من آنچه را شما می پرستید نمی پرستم ، و شما نیز آنچه را من می پرستم نمی پرستید... شما را دینی و مرا دینی دیگر است .

پیامبر صلی الله علیه و آله کار خود را ادامه داد... مشرکان قریش بار دیگر به نزد شیخ خود رفتند. آنان خوش اندام ترین جوان قریش و زیرک ترین آنها را به نام عماره با خود بردند و با ابو طالب گفتند: (این بهترین جوان قریش به جای محمد صلی الله علیه و آله از آن شما باشد، و شما محمد صلی الله علیه و آله را به ما تسلیم کن تا او را بکشیم ، و این نگرانی از قبیله قریش رفع شود.).

ابوطالب در پاسخ پیشنهادی ابلهانه آنها گفت : (فرزندم را به شما بدهم بکشید، و به جای او فرزند شما را نگاهداری کنم !؟)

و با پرخاش شدید به همپیمانان خود، آنها را راند.

در این جا کفار قریش

چاره را در آزار دادن پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند، و هر قبیله ای شکنجه دادن و آزار مسلمانان قبیله خود را آغاز کرد.

آنگاه که آزار و شکنجه کفار قریش بر مسلمانان فزونی یافت ، پیامبر دستور داد مسلمانان از مکه به حبشه هجرت کنند و سپس (جعفر بن ابی طالب) را به سرپرستی آنها بر گماشت .

کفار قریش عمرو بن عاص و عماره را با هدایائی به نزد (نجاشی) پادشاه حبشه گسیل داشتند، و از او خواستند تا مسلمانان را به مکه برگرداند، لیکن نجاشی به خواست آنها اعتنا نکرد و به احترام بزرگداشت جعفر و همراهانش ادامه داد.

ابوطالب وقتی چنین رفتار نجاشی شنید: این اشعار را برای او سرود و در ضمن آنها را به اسلام دعوت کرد:

تعلم خبار الناس ان محمدا

وزیر الموسی و المسیح بن مریم

انی یهدی مثل الذی اتیا به

وکل بامرالله یهدی و یعصم

وانکم تتلونه فی کتابکم

بصدق حدیث الترجم

وانک ما یاتیک منا عصابه

لفضلک الا ارجعوا بالتکرم (۳۷)

شیخ مکه در این اشعار به پادشاه حبشه خطاب کرده و می گوید:

۱ - هان ای که از بهترین مردانی ! بدان محمد صلی الله علیه و آله - یاری کننده موسی و عیسی مسیح فرزند مریم است .

۲ - او هدایتی مانند آنچه آن دو آوردند، آورده است . و هر یک از این سه پیامبر به امر خدا هدایت می کند، و مردم را از بدی حفظ می کند.

۳ - و شما (نصاری) خبر او را در کتاب خود (انجیل) در سخن راست می خوانید نه در گفتار بر خاسته از گمان و تخمین .

۴ -

و بدرستی هر گروهی که از ما (مسلمانان) به سبب فضیلت و بزرگواری تو به سوی تو پناه می آورند، با احترام و تکریم برمی گردند.

نجاشی عمرو عاص و مسلمانان به سرکردگی جعفر را گرد هم آورد، و جعفر عمرو را جواب گفت ، و نجاشی عمرو را با خواری رد کرد.

نجاشی اسلام را به رسمیت شناخت و مانند شریعت موسی و عیسی معرفی کرد، و شماره مهاجران به حبشه بیش از هشتاد تن شد. این خبر بین قبائل جزیره العرب پخش شد، و اسلام از مرز مکه بیرون شد و افرادی از قبائل عرب مانند (ابوذر غفاری) اسلام آوردند.

ابوطالب نیز در اشعار خود، در ضمن اظهار حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به اسلام می کرد که از آن جمله اشعار آینده اوست :

منعتا الرسول المليک

ببض تلالا کلمع البروق

ادب واحمی رسول المليک

حمايه حام عليه شفيق : (۳۸)

۱ - دفاع و حمایت کردیم پیامبر مالك الملك را با شمشیری که مانند برق می درخشد.

۲ - دفاع می کنم و حمایت می کنم پیامبر مالك الملك را، حمایت کردن حمایت کننده ای که بر او شفیق و دلسوز است .

و نیز در شعری دیگر گوید:

و الله لن يصلوا بجمعهم

حتی اوسد فی التراب دفينا

و عرضت دينا قد عرفت بانه

من خير اديان البريه دينا. (۳۹)

۱ - به خدا سوگند، دست ایشان به او نمی رسد، مگر آنکه من در خاک سپرده شوم .

۲ - تو دینی را عرضه داشتی که دانستم آن بهترین دین مردمان است .

و در شعری دیگر گوید:

الم انا وجدنا محمدا

نبیا کموسی خط فی اول الکتب : (۴۰)

آیا ندانستید که

ما یافتیم محمد را پیامبری مانند موسی که در اولین کتاب (تورات) نام او نوشته شده است .

بار دیگر پیشنهاد کردند که چنانچه صلی الله علیه و آله خواستار مال دنیا است ، از اموال خود آن قدر به حضرتش بدهند که از همه اهل مکه ثروتمند شود، و اگر خواهان پادشاهی است ، او را به پادشاهی خود امتیاز کنند. پیامبر در جواب گفت :

به خدا سوگند، اگر آفتاب را در دست راست ، و ماه را در دست چپم بگذارید، از دعوت دست نمی کشم !

در این گفتگوها و پیشنهادها بین قریش و ابوطالب و پیامبر صلی الله علیه و آله ، ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار ناتوانی کرد و گفت : ای پسر برادرم ، قوم تو چنین و چنان گفتند، در کار من و خودت بیندیش ، و آنچه را که توانایی آن را ندارم از من مخواه ! در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله به گریه در آمد، و به عمو پشت کرد و به راه افتاد. ابوطالب برادرزاده را خواند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و رو به عمو کرد، ابوطالب گفت :

ای پسر برادرم ! برو هر چه می خواهم بگو، که در هیچ حالی تو را وا نمی گذارم !

درگیری حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله باابوجهل

روزی ابوجهل پیامبر صلی الله علیه و آله را نزد کوه صفا تنها یافت . او را بسی دشنام داد، و دین اسلام را به زشتی یاد کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله را آزرد. کنیزکی آن حال را مشاهده کرد.

در آن زمان ، حمزه

که سر آمد نامی قریش در شهامت و مردانگی بود، به شکار از مکه بیرون رفته بود. او را چنان رسم بود که چون از شکار باز می گشت ، نخست به مسجدالحرام می شتافت و طواف خانه کعبه به جا می آورد، و سپس به خانه می رفت . در آنگاه که به مسجد می رفت ، به نزد هر دسته از قبیله های قریش که در مسجد گرد هم نشسته بودند می رفت و می ایستاد و بر آنها سلام می کرد.

این بار که از شکار بازگشت ، آن کنیزک داستان ابوجهل را با پیامبر نزد او بازگو کرد. حمزه چهره اش بر افروخت و در خشم شد و شتابان به مسجد رفت ، ولی این بار نزد هیچ گروهی نایستاد و یکسره به سوی گروهی که ابوجهل در آنها بود شتافت .

وقتی به آنان رسید، بالای سر ابوجهل ایستاد و کمان خود را بلند کرده ، بر سر ابوجهل کوبید و سر او را شکافت . آنگاه به او گفت : به برادر زاده ام دشنام می دهی ، در حالی که من بر دین اویم و سخن او را می گویم ؟ اگر می توانی مرا رد کن !

مردانی از بنی مخزوم - فامیل ابوجهل - به یاری ابوجهل برخاستند. ابوجهل از بیم عاقبت کار اندیشید به خویشان خود گفت : ابوعماره - یعنی حمزه - را واگذارید، چه من برادرزاده اش را ناسزایی زشت گفتم .

شیخ قبایل قریش در این اوان در راه حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله مبارزه ای سخت با کفار قریش به پا کرد.

در

این مبارزه ، قصائد غرای خود را همانند صاعقه های آسمانی بر سر آنها می بارید. او در این رزم ، کسان خود و همپیمانانش را نیز تشجیع می کرد و به یاری می طلبید، و در قصائدی که می سرود مانند این معانی را گوشزد می نمود:

نه ! به خدا قسم دست کسی به برادرزاده من نمی رسد، و در این راه شیر مردان بنی هاشم شمشیرها از نیام می کشند، و مانند شیرهایی که به شکار خود حمله می کنند، دشمنان را درهم می درند، زنها در این راه بی شوهر می شوند.

ابوطالب قصاید بسیاری در این معانی سروده که یکی از آنها دارای نود و چهار بیت می باشند. (۴۱)

انقلاب علیه شیخ مکه

کفار قریش در برابر حمایت همه جانبه ابوطالب شیخ مکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام و مسلمانان ، بیچاره شدند. لذا در سال ششم از بعثت (۴۲) برای چاره اندیشی گرد هم آمدند، و با هم پیمان بستند که علیه شیخ خود و قبیله بنی هاشم و بنی المطلب که از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می کنند قیام کنند.

بدین منظور نامه ای نوشتند، و طبق آن همگی متعهد گشتند که با حامیان پیامبر صلی الله علیه و آله قطع همه گونه روابط کنند، با آنها ازدواج نکنند، از آنها چیزی نخرند و چیزی به آنها نفروشند، و با آنها در یک مجلس ننشینند. این عهد نامه را پس از امضا کردن در داخل خانه کعبه آویختند.

در این هنگام دو تیره بنی هاشم و بنی المطلب - جز ابوالهب - خانه های خود را

در مکه ترک کردند، و مجتمعا با شیخ خود ابوطالب به دره ای که اکنون به نام او است و (شعب ابوطالب) نام دارد، پناه بردند و همگی با هم در آنجا سکنا گزیدند.

در این زمان ابوطالب در قصیده ای غرا به قریش خطاب کرد و گفت :

۱ - هان از جانب من پیغام دهید قبیله لوی ، و بویژه قبیله های کعب (۴۳) را:

۲ - آیا ندانستید ما محمد صلی الله علیه و آله را پیامبری یافتیم مانند موسی که در اولین کتاب (یعنی تورات) نام او نوشته شده است !؟

۳ - و اینکه خداوند محبت او را در دل بندگان گذارده ، و از آن کس که خدای محبت او را در دلها گذارد، کسی بهتر نیست .

۴ - و آنچه در نامه خود نگاشتید بر شما شوم خواهد بود، همچنانکه صدای شتر بچه ناقه صالح (پس از پی شدن مادرش) برای آن قوم شوم بود. (یعنی به سبب این کارتان عذاب بر شما نازل می گردد.)

۵ - بیدار شوید! بیدار شوید! و بیش از آنکه خاک گورتان کنده شود، و بی گناه مانند گناهدار (در عذاب شریک) گردد.

۶ - دنباله رو سخن چینان نشوید، و پس از دوستی و قرابت قطع رحم نکنید!

۷ - و جنگ سخت دنباله دار را پیش نیاورید. چه بسا سخت و ناگوار باشد جنگ بر آن کس که جنگ افروزی کند.

۸ - به خدای کعبه سوگند، هرگز ما احمد صلی الله علیه و آله را در سختیها روزگار وانمی گذاریم !

۹ - پیش از آنکه از ما و شما دست و صورتها با

شمشیرهای بران جدا نشود.

۱۰ - در میدان کارزار که در آن شکسته های نیزه ریخته شده ، و دسته های لاشخورهای سیاه بر خوردن کشته ها گرد آیند.

۱۱ - جولانگاه اسب ها و در هر گوشه و کنار نعره های رزمندگان صحنه کارزار را پر کرده باشد.

۱۲ - مگر نه پدر ما هاشم کمر بست و فرزندان خود را به نیزه زدن و شمشیر زدن وصیت کرد.

۱۳ - ما بنی هاشم از جنگ خسته و ملول نمی شویم تا جنگ از ما خسته شود، و هیچ شکایتی از پیش آمدهای آن نداریم .

۱۴ - لیکن ما مردان رزم و مردان خرد هستیم ، در آن هنگام که جان قهرمانان از ترس به لب رسد.

قصیده های ابوطالب بر قریش اثر بسزایی داشت ، و از بیم این گونه تهدیدها پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر بنی هاشم در امان از گزند شمشیر و هر سلاح قریش بودند. لیکن محاصره اقتصادی بر آنها تاءثیری سخت داشت و سه سال به طول انجامید، در این سه سال ثروتمندترین زن قریش خدیجه اموال خود را بر محاصره شدگان انفاق کرد. (۴۴)

در این مدت خواربار به طور قاچاق به ایشان می رسید.

ابوطالب فرزندش علی علیه السلام را در تاریکی شب ، برای آوردن آذوقه به مکه می فرستاد. ابن ابی الحدید در این باره چنین نقل می کند:

علی شب از دره کوه مانند دزدان بیرون می آمد، و خود را از دیدگان پنهان می داشت . آنگاه به آنجا که ابوطالب او را فرستاده بود رفت ، و بارهای آرد و گندم را بر دوش می کشید و

می آورد. (۴۵)

در آن مدت کسی از آنها از دره کوه بیرون نمی آید، و کسی نیز نزد ایشان نمی رفت . (۴۶)

ابوطالب شبانگاه پیامبر را در جائی می خوابانید که دیده شود. سپس چون پاسی از شب می گذشت ، او را از جای خود به جای دیگر می برد، تا علی علیه السلام را در جای پیامبر صلی الله علیه و آله می خوابانید، تا چنانکه کسی جای پیامبر صلی الله علیه و آله را برای به قتل رسانیدن وی مشخص کرده بود فرزندش علی علیه السلام را به جای پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل رساند. (۴۷)

محاصره شدگان دچار فقر و وفاقه شدید شده بودند. خداوند موریانه را ماءمور کرد نوشته های عهدنامه را بخورد. پیامبر صلی الله علیه و آله ابوطالب را از حادثه خبر داد. ابوطالب در مسجدالحرام نزد قریش رفت و داستان را بازگو کرد و گفت : نامه را بنگرید. اگر چنان است که برادرزاده ام گفته ، محاصره را بر طرف کنید. و چنانکه خبر او صحت نداشت ، برادرزاده ام را به شما تسلیم می کنم او را بکشید.

قریش شادمان شدند. نامه را آوردند، دیدند همه نوشته ها نابود شده جز (باسمك اللهم). گفتند: (این خبر سحر نیست !)... در این زمان گروهی اسلام آوردند. (۴۸)

آنگاه پنج تن از وابستگان بنی هاشم و خدیجه همپیمان شدند و صحیفه را در برابر قریش دریدند. (۴۹)

پس از آن بنی هاشم و بنوالمطلب از دره بیرون آمده ، به خانه های خود در مکه باز گشتند.

وفات خدیجه

اسلام از مرز مکه بیرون شد و در قبایل

عرب منتشر گردیـد. بیش از هشـتاد مسـلمان به قـاره آفریقـا رفتنـد و یکتاپرستی را تا به حبشه بردنـد. در همه این مناطق قرآن خوانده می شد، و خدا را به یگانگی می پرستیدند، و با این حال قریش دیگر نمی توانسـتند مانند سالهای اول بعثت ، اسـلام را در نطفه خفه کنند.

از سوی دیگر ابو طالب نیز پس از هشـتاد و چهار سال عمر، و نبرد سـخت با قریش ، پیری فرتوت گردیـده بود، و خـدیجه هم پس از شـصت و پنج سال عمر، و صـرف همه دارایی خویش در راه اسـلام ، تهیدست و شکسته احوال گشته بود... این هر دو یـاور، آنچه توانـایی داشـتند و در راه یـاری پیـامبر صـلی الله علیه و آله در طبق اخلاـص نهادنـد.... و سـر انجام خـدیجه در ماه رمضان ، سه سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد. (۵۰)

ابو طالب در آخر ساعات زندگی

ابوطالب در آخرین ساعات زندگی و در بستر بیماری ، آخرین کوشـش خود را در راه اسـلام و نگاهداری پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله انجام داد. او در آن حال پیامبر را خطاب کرد و گفت :

ای پسر برادرم ، پس از مرگ من به سوی داییهای خود تیره بنی النجار (از قبیله خزرج در مدینه) هجرت کن .

چه آنکه این قبیله بیش از هر مردمی در حفاظت و حمایت از خاندان خود کوشا هستند. (۵۱)

سپس ابوطـالب در حـال احتضـار و جـان سپردن شـد. در این هنگام برادرش عباس علیه السـلام و پیامبر صـلی الله علیه و آله بر بالینش بودند. ابوطالب با صدایی ضعیف سخن می گفت .

عباس گوش فرا داد، شنید ابوطالب می گوید: (لا اله الا الله) : هیچ معبودی ، هیچ خدایی ، جز الله نیست .! (۵۲)

ابوطالب در آخرین دم زندگانی همان کلمه ای را گفت که عمر خود را در راه ترویج و تبلیغ آن گذرانیده ، و نام (الله) بر زبان ، جان به جان آفرین سپرد.

هیچ کس مانند ابوطالب به اسلام و پیامبر اسلام و کلمه (لا اله الا الله) خدمت نکرد... و به سبب آنکه پدر علی علیه السلام بود، و با علی علیه السلام دشمنی داشتند، این چنین مسلمانی را کافر خواندند! چه ستمی بزرگ روا داشتند!

یعقوبی گوید:

پیامبر بر سر جنازه عمو گفت :

(یا عم ، ربیت صغیرا، و کفلت یتیما، و نصرت کبیرا، فجزاك الله عنی خیرا) :

(ای عمو! در خرد سالی ام پرورش دادی ، و در یتیمی ام کفالت کردی ، و در بزرگی ام یاری کردی ، خدایت جزای خیر دهد!)

و مشی بین یدی سریده و جعل یعرفه و یقول : (وصلتك رحم و جزیت خیرا):

و در پیشاپیش تابوت ابوطالب راه می رفت و همی بر می گشت و در جلو تابوت می ایستاد و می گفت : (پاداش صله رحم به تو رسد: و پاداش خوبی هم به تو رسید.) (۵۳)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین گفت : ولی مسلمانان گفتند، (ابوطالب در آتش جهنم می سوزد).... و آن را از همین پیامبر روایت کرند....

به نظر ما آن روایت که با این دسته از روایتها که در گذشته بیان داشتیم تناقض دارد، همگی را در زمان (معاویه) ساخته اند و بدروغ

به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. سپس همه خلفا آن را تایید و تقویت کرده اند، بویژه خلفاء بنی العباس که دچار شورشهای امامزادگان از نسل ابوطالب بودند.

آنان با بهره گیری از این روایات می خواستند برای مسلمانان اثبات کنند که چون خود از نسل عباس عموی پیامبر علیه السلام که مسلمان بوده هستند، بدین سبب وارث شرعی پیامبر صلی الله علیه و آله در همه شوون - چه مادی و چه معنوی - می باشند، ولی امامزاده ها از نسل ابوطالب عموی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله که به زعم آنها کافر بوده می باشند، و در شرع اسلام کافر و مسلمان از هم ارث نمی برند.

لیکن همه آنها حتی یک دلیل بر مسلمان نبودن ابوطالب ندارند، و در آنچه از اشعار و گفتارهای ابوطالب در کتابهای سیره و تاریخ در دسترس ماست ، یک مورد یافت نمی شود که ابوطالب نامی از بتهای اهل مکه و کفار عرب - مانند لات و هبل و عزی - برده باشد.

او در همه جا نام الله و رب الکعبه و دیگر نامهای خدا را برده ، و به آن نامها سوگند یاد کرده ، و آن نامها ورد زبان او بوده است . با وجود آنکه در آنچه از مشرکان عرب به ما رسیده ، نامهای آن بتها بسیار آمده است . (۵۴)

ابوطالب سه روز پس از خدیجه - و به قولی پیش از خدیجه - وفات کرد، (۵۵) و خداوند فرزندش علی علیه السلام را به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله برگماشت ، و علی علیه السلام

در برابر قریش چنین عرض اندام کرد....

جوانمردی اسلام رویاروی قریش

پس از وفـات ابوطـالب ، لازم بود از جانب بنی هاشم نهیبی بر سـر کفار قریش زده شود تا نپندارنـد پیامبر صـلی الله علیه و آله بکلی بی یاور مانده و بنی هاشم پس از شیخ خود پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذارند.

این کـار را علی علیه السـلام فرزنـد شـیخ قریش به بهـترین وجه انجـام داد. در جـامعه ای آن روز عرب ، بهترین وسـیله همـان قصیده سرایی بود. علی علیه السلام در قصیده ای غرا پس از در گذشت پدر، به کفار قریش چنین هشدار داد:

۱ – در شب بیدار ماندم در اثر خبر وفات ابوطالب پناه بی نوایان که با جود و بخشش است

۲ – آقایی با حلم نه تند خو و خشن بود و نه وامانده . خبر مرگ شیخ مرا دادند، آن رئیس بزرگوار را.

۳ – فریادرس مسکینان که هر جا پیشامدی رومی داد، آن را چاره می کرد، حافظ بنی هاشم و مدافع از ستم و دست درازیها.

۴ – قریش شادمان شدند از رفتن او، لیکن زنده ای را من مخلد نمی بینم .

۵ – قصد کارهائی را داشتند که هوای نفس آنها آن کارها را نظرشان نیکو جلوه داده بود و بالاخره روزی می رسد که آنها را به گمراهی می رساند.

۶ – آرزو داشتند پیامبر را دروغگو جلوه دهند و او را به قتل رسانند، و بدروغ به او افترا زنند و انکار کار او کنند.

۷ – دروغ پنداشتند! نه ، به خانه خدا سوگند، تا آنکه به شما سر نیزه ها را و شمشیرهای برنده را

بچشانیم .

۸ – و تا از منظره سخت و دشوار را بر خود نبینید، آن گاه که آهن و فولاد بر تن آرائیم .

۹ – و تا آنگاه که یا شما ما را نابود سازید یا ما شما را نابود کنیم ! یا آنکه مسالمت کردن با افراد قبیله خود را بهتر بدانید.

۱۰ – و گرنه این قبیله در پیش و جلو دار محمد صلی الله علیه و آله هستند. بنی هاشم را می گویم ، همانها که بهترین جنگجویان هستند.

۱۱ – پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر شما خدا یاری دهنده است .

۱۲ – پیامبری که برای ما وحی هرامنی را آورده است ، و پروردگاری من او را در کتاب آسمانی محمد نامیده است .

۱۳ – همانند خورشید او نورانی است ، روشنائی صورتش ابرها را از پیش صورتش به دور کرده است .

۱۴ – امین است بر آنچه خداوند در قلبش به ودیعت گذارده است ، و هر چه بگوید رستگار است . (۵۶)

علی علیه السلام در این قصیده کفار قریش را هشدار می دهد تا نپندارند ابوطالب شیخ قریش وفات کرد، و نبی هاشم پس از او زبون شدند.

علی علیه السلام همانند پدرش ابوطالب در شعر خود پیامبری محمد صلی الله علیه و آله را از جانب خداوند اعلان می کند، و کفار قریش را از خداوند بیم می دهد، و چنانچه از خدا نترسند – که نمی ترسند – آنها را از نیزه های درنده و شمشیرهای بنی هاشم – در حالی که غرق آهن و فولاد هستند – بیم می دهد....

و به آنها هشدار می

دهد در راه نگاهداری از پیامبر چنان جنگی بر پا می شود که در آن یا بنی هاشم نابود می شوند یا کفار قریش مگر آنکه قریشیان با بنی اعمال خود بنی هاشم راه آشتی پیشه گیرند.... که در اینجا نیز علی علیه السلام همانند پدرش کوشش دارد تا عاطفه رحم پرستی را در بنی اعمال خود از قبایل قریش زنده سازد.

علی علیه السلام در این قصیده گویا همان پدرش ابوطالب است که با کفار قریش عتاب و خطاب می کند. عرب در این باره چه زیبا می گوید: (الشبل من ذاک الاسد) . آری ، این شیر بچه فرزند همان شیر است !

اثر قصیده علی علیه السلام

برای روشن شدن اثر این قصیده داستان آینده را ملاحظه نمایید:

پس از اتمام جنگ جمل در بصره ، امیرالمومنین به کوفه تشریف بردند، و در خطبه ای بالای منبر مسجد کوفه ، مردم را برای رفتن به جنگ معاویه در شام ، به آمادگی فراخواندند.

در این هنگام مردی از میان مردم برخاست و رو به آن حضرت کرده گفت : می خواهی ما را به شام بفرستی برادران خود را بکشیم ، همچنانکه ما را بردی برادران خود را در بصره کشتیم !؟ نه ! به خدا قسم چنین کاری نخواهیم کرد!

این سخن بر روحیه آن مردم بسیار مؤ ثر بود، لیکن راد مرد پیرو علی (مالک اشتر) بر خاست و گفت : که جواب این را می دهد؟ آن مرد پا به فرار گذاشت . مردم در پی او هجوم آوردند و در بازار استر فروشها به او رسیدند، و او را زیر پا گذاشت . مردم

در پی او هجوم آوردند و در بازار استر فروشها به او رسیدند، و او را زیر پا گرفتند و با دست و غلاف شمشیر آنقدر زند که هلاک شد. امیرالمومنین علیه السلام دیه او را از بیت المال به خاندانش داد و فرمود: کشنده او مجهول است ، و دیه اش از بیت المال مسلمانها است . (۵۷)

در اینجا چنانچه مالک اشتر بر نمی خاست و چنان نمی گفت ، همفکران این مرد سخن او را تایید می کردند و امیرالمومنین ، شکست می خورد، لیکن چون مالک اشتر - شیخ قبیله همدان - چنان گفت : افراد قبیله اش بر خاستند و دیگران نیز در پی ایشان و آن مرد را هلاک کردند. و بدینسان نفسهای مخالفان در سینه ها حبس شد.

در داستان مکه نیز موقعیت بسیار دقیق و خطرناک بود.

بنی هاشم شیخ و رئیس خود را از دست داده بودند، و یک حمله قریش آنها را از پا در می آورد. این قصیده از پسر شیخ قریش ، دو اثر مثبت در آن جامعه گذارد:

۱ - بر قبیله بنی هاشم و سایر مؤ منان

بنی هاشم نیازمند یک میاندار قویدل بودند که ایشان را دلگرم کرده و امید دهد، و از پراکندگی و بیم برهاند. قصیده علی علیه السلام این نیاز را برآورده ساخت ، و بلکه دیگر مسلمانان مستضعف را نیز امیدوار و قویدل ساخت .

۲ - بر قریش

چنانچه در آن حال یک تن از کفار قریش به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله حمله ور می گشت ، صدها تن به دنبال او به سوی پیامبر حمله ور می شدند،

و حمله عمومی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم و مستضعفان مسلمانان بر پا می شد.

خداونـد علی علیه السـلام را بر گماشت ، و با این قصـیده وضع مکه را به سود پیامبر صـلی الله علیه و آله و اسـلام و مسـلمانان دگرگون ساخت . همچنانکه با یک گفتار مالک اشتر وضع را به سود همین علی علیه السلام در کوفه دگرگون فرمود.

آزار کفار قریش فزونی می گیرد

کفار قریش گرچه می دانسـتند پس از ابوطالب سایر بنی هاشم پیامبر صـلی الله علیه و آله را وانمی گذارنـد، و با آن حال نمی تواننـد پیامبر صـلی الله علیه و آله را به قتل رسانند، لیکن آزارهایی را به پیامبر صـلی الله علیه و آله روا داشـتند که هیچ گاه در حال حیات ابوطالب جراءت چنان جسارتهایی را نداشتند. (۵۸)

اینک دو تن از آزاردهنـدگان به پیامبر صـلی الله علیه و آله را در طول اقامت حضـرتش در مکه نام می بریم ، و چنـد نمونه از کارشکنی های آنها را - بحوله تعالی - بیان می نمائیم :

ابو لهب و همسرش ام جمیل

ابولهب فرزند عبدالمطلب و عموی پیامبر صـلی الله علیه و آله بود. (لهب) شـعله آتش است ، و او را به دلیل زیبایی رخسارش ابولهب می خواندند، یعنی کسی که رخسارش مانند شعله آتش روشنایی می دهد.

آزارهـا و کارشـکنی هـای ابولهب از روزی که پیـامبر بنی عبـدالمطلب را در خانه خود دعوت فرمود، شـروع شـد، و تا پس از غزوه بدر - که به مرضی مسری که آن را (عدسه) می نامیدند و شبیه به مرض طاعون بود هلاک

گشت – ادامه داشت . از جمله آزارها و کارشکنی های او آنکه :

در آغاز دعوت عمومی ، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و بانگ بر آورد: (و اصباحاه) که این بانگ در عرب برای خواندن مردم به جهت بیم دادن آنها را روی دادن امری هولناک استعمال می گردد.

پس از این ندا، قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله انبوه شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه به شما خبر دهم ارتش سواره ای از دامنه این کوه می آیند (و حمله می کنند) آیا مرا تصدیق می کنید؟

گفتند: ما هیچ گاه از شما دروغی نشنیده ایم (تا به دلیل آن گفته شما را باور نکنیم)

در این هنگام پیامبر فرمود: من شما را از عذابی سخت بیم می دهم !

از همه آن گروه عموی پیامبر ابولهب به سخن آمده و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : (تبا لک ! الهذا جمعتنا!؟) : هلاک و نابود شوی ! آیا برای این سخن ما را گرد آورده ای !؟ (۵۹)

ابولهب می گفت : این محمد به ما چیزها می گوید و وعده هایی از عالم پس از مرگ می دهد و اداهایی در این باره دارد. من که گمان ندارم پس از مرگ خبری باشد. و از راه تمسخر دو دست خود را باز کرده و در آنها می دمید و می گفت : (تبالکما) یعنی : بریده باد، من که از گفته های محمد چیزی در دست نمی بینم ! (۶۰)

همسر ابولهب (ام جمیل) – خواهر ابوسفیان و

عمه معاویه که از خاندان بنی امیه بود - نیز از آزاردهندگان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی در سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله خار می افکند و علیه آن حضرت فتنه انگیزی می نمود. درباره ابولهب و همسرش سوره مبارکه (مسد) نازل شد، و خداوند فرمود:

(بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب و تب ما اغنی عنه ما له و ماکسب سیصلی نارا ذات لهب و امراته حماله الحطب فی جیدها حبل من مسد) :

تباه و بریده و نابود باد کارهای ابولهب ! و او تباه و بریده نابود گردیده است . هیچ سودی نداد و او را مال و فرزندش . بزودی در جهنم به آتشی شعله ور بسوزد، و زن او که هیزم بر آتش (فتنه) می باشد و در گردنش طنابی از لیف کتان است . (۶۱)

دو فرزند ابولهب (عتبه) و (عتیبه) با دو دختر پیامبر ازدواج کرده بودند، و (عاص بن وائل سهمی) با دختر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله ، قریش به آنان گفتند: دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را طلاق دهید تا گرفتار معیشت آنها گردد و از دعوت اسلام بازماند، و در برابر هر دختر قریش بخواهید به همسری شما می دهیم .

عاص بن وائل نپذیرفت و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را طلاق نداد. لیکن دو پسر ابولهب دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را طلاق دادند. چه آنکه مادرشان ام جمیل پس از نزول سوره (تبت ...) به آنها گفت :

اگردختران محمد صلی الله علیه و آله

را طلاق ندهید، کلامی با شما سخن نخواهم گفت !

ام جمیل در دشمنی با پیامبر به این هم اکتفا نکرد. زمانی در حالی که شعری در هجو پیامبر می خواند. سنگپاده ای برداشت و به خانه خدا رفت تا آن سنگ را بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد. لیکن در حالی که در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود، آن حضرت را ندید و بازگشت . (۶۲)

کارشکنی های ابولهب از همه قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله مؤ ثرتر بود.

چنانچه یادآوری شد پس از نوشته شدن عهدنامه کفار قریش ، پیامبر با یارانش - دو تیره بنی هاشم و بنی المطلب - در شعب ابی طالب و در حصار کفار قریش بودند، و قریش خرید و فروش با آنها را تحریم کرده بودند، و آنها در تنگی و گرسنگی به سر می بردند.

در آن زمان هر گاه قافله بازرگانی از خارج مکه به مکه می آمد، و کسی از محاصره شدگان در شعب ابی طالب می رفت تا از آنها آذوقه خریداری کند، در این هنگام دشمن خدا ابولهب به پا می ایستاد و می گفت : ای گروه بازرگانی ، قیمت کالاهایتان را برای یاران محمد افزون کنید تا نتوانند از شما چیزی به دست آورند. شما که از پول و ثروتم با خبر هستید و از عمل کردن به قول و پیمانم آگاه هستید. من به شما ضمانت می دهم که زیان و خسارتی به شما نرسد.

آنگاه بازرگانان قیمت کالاها را آنقدر بالا می برند که هریک از یاران پیامبر صلی الله علیه و

آله که می خواست از آنها متاعی بخرد، از خریـد عاجز مانـده ، دست خالی به سوی فرزنـدان خود برمی گشت ، در حالی که کودکان او از گرسنگی ناله و زاری می کردند و او چیزی در دست نداشت که به آنها بخوراند.

و در آخر ابولهب سود خوبی برای آنچه بازرگانـان از خوراک و لبـاس و به یـاران پیـامبر نفروخته بودنـد و به آنهـا می داد. و بدین سبب مسلمانان از گرسنگی و برهنگی به رنج و سختی می گذراندند. (۶۳)

هجرت به مدینه

اشاره

پیش از آنکه پیـامبر صـلی الله علیه و آله به مـدینه هجرت نمایـد، در موسم حـج که اعراب به حـج می آمدنـد، از قبائـل عرب کمک می طلبیـد تا بتوانـد رسالت خود را تبلیغ کنـد. در این هنگام به گروهی از قبیله خزرج که از مـدینه به حـج آمده بودند برخورد کرد، و آنهـا را به اسـلام دعوت فرمود: آنهـا که از یهود پیشـگویی ظهور پیـامبر آخرالزمـان را شـنیده بودنـد، پیامبر را شناختنـد و اسـلام آوردنـد، و در بازگشت به مـدینه ، خبر پیامبر صـلی الله علیه و آله را به اهل مدینه دادند، و اسـلام در مدینه منتشر شد.

در سال دیگر گروهی از اهل مدینه به حج آمدند، و با پیامبر صـلی الله علیه و آله بعثت بر اسـلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله (مصـعب بن عمیر) از مسـلمانان اهل مکه را به همراه ایشان فرسـتاد، تا به آنانکه از اهل مـدینه مسـلمانان شـده اند اسـلام و قرآن را تعلیم نماید و با ایشان نماز جماعت گذارد.

پس از این اسلام در مدینه بیش از بیش منتشر شد، تا آنکه در

سال سوم ، هفتاد و چند تن از اهالی آن بقصد حج به مکه آمدند، و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند بر آنکه اگر حضرتش به مدینه تشریف ببرد، اقامه دولت اسلامی نمایند. هنگامی که این گروه به مدینه بازگشتند، با مصعب اقامه نماز جماعت کردند، و اسلام در مدینه دین رسمی شناخته شد.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان ساکن مکه دستور فرمود و به طور پنهانی به مدینه هجرت کردند. و از مسلمانان در مکه نماند جز علی علیه السلام و چند مسلمان دیگر که پدر و مادر و خویشانشان آنها را زندانی کرده بودند.

از طرف دیگر کفار قریش که از تجمع مسلمانان در مدینه بیمناک بودند، گرد آمدند و شور کردند و قرار گذاردند از هر قبیله ای مردی برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله آماده شود، و شبانگاه آن حضرت را در منزلش به قتل رسانند، تا اسلام را ریشه کن سازند.

جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله را از قصد آنها با خبر کرد، و از جانب خدا به حضرتش دستور هجرت به مدینه رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به انجام چهار کار مکلف فرمود:

یکم – مرکوب برای این مسافرت مهیا سازد.

دوم – آن شب را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله بخواند تا آنکه قاتلان گمان برند پیامبر صلی الله علیه و آله سپرده بودند به صاحبانش مسترد دارد.

چهارم – خاندان پیامبر صل الله علیه و آله را با خود به مدینه ببرد.

و پس از آن پیامبر صل الله علیه و آله

شبانگاه با ابوبکر از مکه بیرون شدند و در غار کوه ثور بیرون مکه پنهان شدند.

علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله آرمید مردان قریش که ابولهب عموی پیامبر با آنها بود، بقصد پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر به دست ، گردخانه را گرفتند. آنان از پس دیوار خانه - که در آن زمان کوتاه بود - رختخواب پیامبر را زیر نظر داشتند، تا فجر شود و پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند، و چون علی علیه السلام را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله می دیدند، می پنداشتند پیامبر است ... اما آنگاه که صبح علی علیه السلام از بستر بیرون آمد، آنها دانستند که شب را تا به صبح در اشتباه بوده اند.

پس از آن که کفار قریش از خطای خود آگاه شدند، در جست و جو از پیامبر صلی الله علیه و آله تا نزدیک غاز کوه ثور رفتند. (۶۴) در آن هنگام ابوبکر هراسان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: (اندوهناک مباش ! خدا با ماست .) (۶۵)

قریش از غار بازگشتند. علی علیه السلام شتری برای سواری پیامبر صلی الله علیه و آله خرید، (۶۶) و شتری برای ابوبکر آوردند با عامر بن فهیره غلام برادر مادری عایشه ، (۶۷) و راهنمایی گرفتند به نام عبدالله بن اریقط از قبیله بنی الدیل (۶۸) مسلمان نبود.

پیامبر صلی الله علیه و آله با آن سه همراه ، از مکه هجرت نمود تا به ده قبا - در دو میلی خارج از مدینه - رسید، و در قبا

ماند تا علی علیه السلام امانتهای قریش را که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود به صاحبانش رسانید و با خاندان آن حضرت در قبا پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد.

این خبر به مسلمانان در مدینه رسید، و به دنبال آن ، هر صبح از مدینه بیرون می آمدند، و در انتظار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند تا روز بالا می آمد و باز می گشتند... تا اینکه روز دوشنبه ، هشتم یا دوازدهم ربیع الاول ، پیامبر صلی الله علیه و آله از قبا با همراهان به مدینه تشریف بردند.

شتر پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینی وسط مدینه فرود آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا را خرید و مسجد مدینه را در آنجا با خشت و گل ساخت ، و سقف آن را با شاخه های درخت خرما پوشانید. و در آخر مسجد دکه ای به نام جنحه آماده فرمود و مهاجران بی نوا را در آنجا سکنی داد.

همچنین در جنب مسجد برای هر یک از همسران خود خانه ای مانند ساختمان مسجد می ساخت . و پس از گذشت هفت ماه از هجرت ، عایشه را به خانه آورد. پس از آن دخترش فاطمه علیه السلام یادگار خدیجه را به پسر عمویش علی علیه السلام یادگار ابوطالب تزویج کرد، و خانه ای در جنب خانه خود و مانند خانه خود، برای دخترش فاطمه علیه السلام ساخت .

بنیانگذاری جامعه اسلامی

پیامبر صلی الله علیه و آله اولین جامعه اسلامی را چنین بنیانگذاری فرمود.

هر دو تن از مهاجران را با یکدیگر برادر ساخت ، و مانند ابوبکر

و عمر، و نیز هر یک از مهاجران با یک انصاری برادر ساخت مانند آنکه ابوبکر را با خارجه بن زبیر انصاری و عمر بن الخطاب را با عتبان بن مالک انصاری .

و در هر دو نوبت علی علیه السلام را برادر خود خواند، فرمود به او:

(انت اخی فی الدنیا و الاخره) :

تو در دنیا و آخرت برادر من هستی . (۶۹)

همچنین برای حفظ امنیت آن جامعه کوچک ، با قبایل یهود ساکن مدینه که ثروتمند بودند، پیمان همزیستی مسالمت آمیز و پشتیبانی از هم در برابر هر کس به مدینه حمله کند، منعقد ساخت ، بویژه با قبیله های بنی قینقاع که تاجر پیشه و ربا خوار بودند و و دو بنی نضیر و بنی قریظه که باغدار و زراعت پیشه و گله دار بودند. در این پیمان به طور اعتراف به حاکمیت و حکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه آمده بود. (۷۰)

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بستن این پیمانها و اطمینان از امن داخلی ، متوجه قریش دشمنان اسلام در مکه شد، در حالی که در آن جامعه کوچک صدها خانوار مهاجران فراری از قریش وجود داشتند که همه دارائی خود را در مکه تحت تصرف و یغماگری قریش گذارده بودند، و با کمال دست تنگی و با کمک انصار به سختی می گذرانیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای چاره این کار، دسته هائی از مردان جنگی بر سر قافله های تجارتی قریش که در راه شام به مکه از نزدیکی مدینه می گذشتند می فرستاد. یک بار آنها بر قافله کوچک تجارتی قریش

دست یافتند، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن غنائم را بر تنگدستان تقسیم نمود.

غزوه بدر

وضع بـدین گونه بود... تا در ماه رمضان سال دوم هجرت به پیامبر صـلی الله علیه و آله گزارش دادنـد قافله تجارتی عظیمی از قریش از شام به مکه بر می گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را ترغیب کرد تا در پی آن قافله از مدینه بیرون روند، و با سیصد و سیزده تن به این قصـد از مـدینه بیرون شدنـد تا به هفت منزلی مـدینه نزدیک سـرزمین (بدر) فرود آمدند. بدر در هفت منزلی مدینه ، و در راه مدینه به مکه است .

قافله بزرگ تجارتی قریش که به ریاست (ابوسفیان) بود، از این پیشامد با خبر شد، و اهل مکه را با خبر ساخت ، و خود از بی راهه به در رفت و از آن گیر و دار نجات یافت .

قریش از مکه با هزار مرد مسـلح برای برخورد با پیامبر صـلی الله علیه و آله بیرون آمدند. چند تن از بنی هاشم نیز به طور اکراه بـا آن لشـکر همراه گشـته بودنـد که از جمله آنها عباس عموی پیامبر صـلی الله علیه و آله و طالب برادر علی علیه السـلام بود. اینان مورد سرزنش قریش بودند. از میان آنان طالب توانست در بین راه از لشکر بگریزد و به مکه باز گردد.

پیامبر صـلی الله علیه و آله از واقعه با خبر شد. بیشتر افراد ارتش اسـلام از انصار بودند، و آنها در بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه شرط یاری کردن آن حضرت را رسیدن پیامبر صلی

الله علیه و آله به مـدینه قرار داده بودنـد. بنابراین ، و اکنون که در خارج از مـدینه هسـتند، و به قصـد جنگ نیز از مـدینه بیرون نیامـده اند، می بایست پیامبر صـلی الله علیه و آله اسـتعلام حال آنها را بفرماید که آیا در اینجا و در این حال خود را عهده دار یاری پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند یا نه .

بـدین سـبب پیـامبر صـلی الله علیه و آله به عنوان مشورت کردن ، لشـکر را گرد آورد، و آنهـا را از فرار قـافله تجارتی و بیرون آمدن لشکر جنگی با خبر ساخت ، و به ایشان فرمود: (اشیروا علی) : نظر خود را به من بگوئید، چه باید کرد؟

در این هنگام (ابوبکر) و (عمر) چنین گفتند:

ای پیامبر خدا: به خدا سوگند که اینها قریشند که با همه قدرت و شوکت خود روآورده اند!

به خدا سوگند! قریش از آنگاه که با قدرت و شوکت شده اند، تا به امروز خوار و زبون نگردیده اند!

به خدا سوگند! از آن روز که قریش کافر شده اند، ایمان نیاورده اند!

به خدا سوگند! قریش هرگز قدرت و شوکت خود را از دست نمی دهند، و با تو می جنگند! پس آماده کارزار باش ! (۷۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از آن دو سخنان ارعاب آورشان روگردانید. (۷۲)

(مقداد) پس از آن دو، برخاست و گفت :

ای پیامبر خدا! به فرمان خدا عمل کن ، که ما با تو هستیم .

ما به شما گفتار (بنی اسرائیل) را نمی گوئیم که به پیامبرشان گفتند: تو با خدای خود بروید و جنگ کنید، ما در اینجا

می مانیم !

لیکن ما می گوئیم : شما با خدای خود با آنان جنگ کن ، و ما با شمائیم و با آنها می جنگیم !

قسم به آنکه تو را به حق فرستاد! اگر تا ساحل دریا بروید، ما در رکاب می آییم !

پیامبر صلی الله علیه و آله او را دعا خیر گفت : و باز سخن خود را تکرار کرد و فرمود: (اشیروا علی) مردم نظر خود را به من بگویید!

انصار دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها پاسخ می خواهد.

(سعد بن معاذ) از سران انصار برخاست و گفت : یا رسول الله ! گویا پاسخ ما را می خواهید؟

پیامبر فرمود: آری .

سعد گفت : من از جانب انصار پاسخ می دهم و می گویم :

ای پیامبر! شاید به قصد کاری از مدینه بیرون آمدی ، و اکنون از خدا فرمان کار دیگری به شما رسیده است .

ای پیامبر صلی الله علیه و آله ! ما به شما ایمان آوردیم ، و شما را تصدیق کردیم ، و با شما عهد و پیمان فرمانبرداری بستیم . کاری را که دستور داری اجرا کن .

قسم به آن کس که تو را به حق فرستاد، اگر به دریا بزنید، ما با شما به دریا می زنیم ، اگر چه یک تن از ما باقی نمانده باشد.

پیوند کن با هر که خواهی ! و قطع کن از هر که خواهی ! و از اموال ما بگیر هر چه که خواهی ، آنچه که از مال ما بگیری ، برای ما خوشایندتر است از آنچه نگیری - تا آخر گفتارش .

سخن سعد تمام

شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به راه افتید با برکت خدا، که او نوید پیروزیم داده است . اکنون گویا کشته شدن کافران را می نگرم !

آنگاه قتلگاه یکایک از بزرگان قریش را به آنها نشان داد. (۷۳)

لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر فرود آمد. برای پیامبر سایبانی ساختند و از آن پاسداری می نمودند. (ابوبکر) در آن جای امن رفت و تا آخر جنگ در آنجا ماند! (۷۴)

لشکر قریش با خود آرایی و خودنمایی تمام فرا رسید... و در ۱۷ ماه رمضان جنگ مشهور به نام (غزوه بدر) بین کفار و مسلمانان به پا شد.

از لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از همه علی علیه السلام و حمزه دلاوری کردند و سران و قهرمانان کفار را کشتند (۷۵). و از انصار نیز دلاورانی از خود گذشته سخت جنگیدند. و چند تن از بنی هاشم که با اکراه در لشکر قریش به سرزمین بدر آمده بودند، به کمک مشرکین و علیه مسلمانان جنگ نکردند.

آن جنگ با پیروزی مسلمانان پایان یافت . از مسلمانان چهارده نفر به شهادت رسیدند، شش شهید از مهاجران ، و هشت شهید از انصار. از مشرکان هفتاد تن کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند.

از جمله کشته شدگان (عتبه) و (شیبه) و (حنفظه) پدر و برادر و فرزند (هند) همسر (ابوسفیان) و مادر (معاویه) بودند که به دست حمزه و علی علیه السلام کشته گشتند. (۷۶)

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر بنی هاشم و چند تن دیگر را نام برد و از کشتن آنها نهی فرمود.

این اشخاص کسانی بودند که یا با اکراه با ارتش قریش آمده بودند، مانند بنی هاشم و چند تن دیگر، و یا آنکه در زمان اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه ، خدمتی به اسلام و دفاعی از پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، مانند (ابوالبختری) که در ضمن چند تنی بود که همکاری کردند و عهدنامه قریش علیه مسلمانان را دریدند .

پیامبر صلی الله علیه و آله بخصوص نام (عباس) را برد و گفت : او را به قتل نرسانید، چه او را قریش با اکراه با خود آورده اند.

در این هنگام ابوحذیفه پسر عتبه گفت : ما پدران و فرزندان و برادران و کسان خود را به قتل برسانیم و عباس را نکشیم !؟ به خدا اگر او را ببینم ، شمشیر را در بدنش فرو می برم !

پیامبر صلی الله علیه و آله رو به عمر کرد و فرمود: آیا بر روی عم پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر می زنند!؟

عمر گفت : ای پیامبر صلی الله علیه و آله بگذار گردنش را با شمشیر بزنم . به خدا سوگند نفاق خود را آشکار کرد. (۷۷)

پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر چنین اجازه ای نداد.

اختلاف در تقسیم غنائم

آنگاه که لشکر قریش شکست خورد و به میدان جنگ پشت کرد، گروهی از لشکر اسلام آنها را در صحرا دنبال کردند و هر که را به او دست یافتند کشتند و یا اسیر ساختند. دسته ای دیگر به خیمه های دشمن یورش بردند، و دارایی آنها را با خود آوردند.

عده ای نیز به گرد

جایگاه پیامبر به پاسداری پرداختند، تا مبادا در آن حال که لشکر اسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله دور شده اند، دشمن فرصت یابد و به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کند.

پس از ختم جنگ ، میان این سه گروه بر سر غنائم اختلاف شد. آن دسته که غنائم را با خود آورده بودند، خود را مالک آن می دانستند و حقی برای دیگران قائل نبودند.

و آن دسته که دشمن را دنبال کرده بودند گفتند: به خدا سوگند، شما سزاوارتر از ما به غنائم نیستید! زیرا چنان چه ما دشمن را دنبال نمی کردیم و او را با جنگ از شما مشغول نمی ساختیم ، آنها شما را نمی گذاشتند اموالشان را به غنیمت برید.

و آنان که به پاسداری پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته بودند گفتند: ما آنگاه که اموال دشمن را بی مستحفظ دیدیم ، بیم آن کردیم که اگر برویم آن غنائم را جمع کنیم ، دشمن جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را خالی از مستحفظ بنگرد و باز گردد و به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کند، و ما پاسداری پیامبر صلی الله علیه و آله را کردیم ، و شما سزاوارتر از ما بر اخذ غنائم نیستید !

در این حال ، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، و آن اموال را از آن خدا و رسول قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد هر کس چیزی به غنیمت برده بازگرداند، و یک تن از انصار را ماءمور جمع آوری و نگاهداری غنائم فرمود،

آنگاه از زمین بدر به سوی مدینه به راه افتاد تا به سرزمین به نام (سیر) در نزدیکی مدینه رسید. در آنجا فرود آمد و دستور داد آن غنائم را بر همه یکسان تقسیم نمودند. (۷۸)

اثر جنگ بدر بر مردمان جزیره العرب

محترمترین قبائل جزیره العرب و ثروتنمدترین آنها (قبائل قریش) در مکه بودند، و هیبت آنها در دلهای همه آن مردمان بود.... و در برابر آنها بی نواترین مردم جزیره العرب (مسلمانان) آن زمان بودند که گروهی از آنها از بیم آزار و شکنجه قریش به حبشه گریخته ، و دیگران پراکنده و شبانه و مخفیانه به مدینه پناه برده بودند....

از این گروه بی نوا، (سیصد و سیزده تن) بی ساز و برگ جنگی ، بقصد دستبرد به قافله تجارتی قریش ، از مدینه بیرون شدند.... و در برابر از قبایل قریش (هزار مرد جنگی) با ساز و برگ نبرد، برای سرکوبی آنها از مکه بیرون شدند!...

این دو گروه ، با آن همه اختلاف در نیرو، در سرزمین بدر با هم سخت جنگیدند.... و در نتیجه هفتاد تن - که در آنها سران قریش بودند - کشته شدند، و هفتاد تن اسیر گشتند، و خیمه و اسب و شتر و افزار جنگی و دیگر دارایی آنها را، آن گروه بی نوا، با خود به مدینه بردند!....

و مابقی قریش پر و بال شکسته از میدان معرکه گریختند، و خود را به مکه رسانیدند!

این پدیده شگفت انگیز دلهای سخت آن مردم را تکان داد، و ارزیابی آنها از اسلام و مسلمانان دگرگون شد.

در مدینه (عبدالله بن ابی) که پیش از هجرت پیامبر

صلی الله علیه و آله به مـدینه کاندید ملوکیت و شاهی مدینه بود و داشـتند برای او تاج شاهی آماده کردند... و با هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مـدینه ، و امضـای عهـدنامه امنیت بین قبائـل انصـار و قبائـل یهود، تمامی آرزوهایش بر باد رفته بود... و پیش از جنـگ بـدر در آرزوی شـکست آوردن بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله صـبح و شـام می گذرانیـد... پس از جنگ بـدر بناچار سر تسلیم فرود آورد، و با همه یاران خود اسلام آورد!

از طرف دیگر (قبایل یهود) که آن تازه واردهای بی نوای شـهر مـدینه را در حساب نمی آوردنـد، پس از جنگ بدر به خطای خود پی بردنـد. آنها با پیشـروی اسـلام در مدینه ، عوامل پیشـروی و برتری و آقایی خود را از دست می دادند. چه آنکه یهود همیشه در جامعه های بی بند و بار و بی هدف و آشـفته نشو و نما می کنند و به رباخواری و زراندوزی می پردازد، و با آمدن اسـلام به شـهر مـدینه بی بنـد و باری از شـهر مدینه از بیخ و بن کنده شده بود، و قبایل اوس و خزرج که جدالهای بی حاصـل آنان منتهی به جنگ های خونین می شد - که در آن هر قبیله ای از قبیله ای از یهود جنگ افراز اجاره می کرد، و دچار معامله های رباخواری آنان می شد - اکنون همه با هم صـیغه برادری خوانده بودند، و در جامعه ای مالامال از صلح و صفا و پاکی و استواری می زیستند که هیچ بیگانه ای در آن کوچکترین نفوذی نداشت

.

یهود پس از جنگ بـدر، به خود آمدنـد، و در پی کارشـکنی در امر اسـلام و ایجاد کینه توزی بین مسـلمانان برآمدند، در این کارشکنی از همه گردنفرازتر قبیله (بنی قینقاع) بود. ابن هشام روایت می کند که :

پیامبر آنها را در بازار بنی قینقاع گردآورد و به آنها فرمود: (ای گروه یهود! از خدا بترسـید تا مانند قریش بر شما وارد نشود، و اسـلام بیاورید. شـما می دانید من پیامبر خدایم . پیامبری من در کتابهای شـما آمده ، و خدا از شما بر پیامبری من پیمان گرفته است .)

یهود گفتند:

ای محمـد، تو می پنـداری ماماننـد قوم تو - قریش - هستیم ؟! مغرورت نگردانـد اینکه برخورد کردی با قومی که علم جنگ کردن نداشـتند، و فرصتی به دسـتت آمـد! به خدا قسم ، اگر با تو بجنگیم ، خواهی دانست که ما خودمان هستیم ! (یعنی : اگر انسانی هست مائیم آن انسان !)

نخستین درگیری با یهود

یهود همچنان در کارشکنی بودند، تا آنکه روزی همسر یکی از انصار (۷۹) در بازارهای بنی قینقاع ، در دکان زرگری رفت .

به او اصـرار ورزیدنـد روی خود را بگشایـد - حجاب از چهره برگیرد - نپذیرفت و امتناع ورزید، مرد زرگر دامن پیراهن او را از پشت با وسـیله ای به بالای کمرش آویخت ، و آنگاه که آن زن از جا برخاست ، عورتش نمایان شـد. یهود بر او خندیدنـد، آن بانو بانگ برآورد. مردی از مسلمانان برخاست و آن زرگر را کشت .

مردم بنی قینقاع گرد آمدند و آن مرد مسلمان را کشتند، و پیمان خود را با پیامبر شکستند، و در قلعه ها

و حصارهای خود جمع شدند و آماده جنگ گشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را پانزده روز محاصره کرد، پانزدهم شوال سال سوم هجری تا اول ذی القعده که تسلیم پیامبر شدند.(۸۰)

در میان آنها هفتصد مرد جنگی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله همه آنها را به زمین ذراعات شام راند، و اموال آنها را به غنیمت گرفت .

دارائی آنها زراعت و نخلستان نبود. آنها تاجر پیشه بودند و جنگ افروزی بسیار و افزار زرگری داشتند. خمس غنیمت را پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت ، و مابقی را بین مسلمانان تقسیم فرمود.(۸۱)

پس از جنگ بدر مردم مکه یک سال در سوگ کشتگان خود و تحصیل آمادگی برای گرفتن انتقام خون آنان بودند، و سرانجام با سه هزار مرد جنگی و سه هزار شتر و دویست اسب ، و لشکری سازمان یافته ، رو به مدینه کردند.

غزوه احد

(احد) نام کوهی در یک میلی خارج مدینه است . کفار قریش در سال سوم هجری ، به سرکردگی ابوسفیان ، با لشکری مجهز رو به مدینه آوردند، و در چهارشنبه دوازدهم شوال آن سال ، در نزدیکی کوه احد فرود آمدند.

(ابوسفیان) دو بت قریش (لات) و (عزی) را با آن ارتش آورده بود، و نیز پانزده زن سران قریش را به سرکردگی همسر خود (هند) برای تشجیع جنگاوران ، همراه لشکر ساخته بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله با مهاجر و انصار شور کرد آیا مدینه بمانند. و مردان در کوچه های مدینه که جای جولان لشکریان قریش نیست ، رو در رو با آنها بجنگند، و زنان و بچه ها

از پشت بامها با سنگ با آنها بجنگند، یا آنکه لشکر از مدینه بیرون رود و در صحرا با قریش بجنگد.

پیامبر از نظر سوق الجیشی چنان می دید که در مدینه بمانند و در مدینه بجنگند، و عبدالله بن ابی منافق رئیس قبیله اوس را نیز همین رای بود. لیکن اکثریت جنگجویان - که حمزه نیز با آنها بود - می گفتند این شکست ماست که در برابر لشکر قریش بیرون نرویم .

پیامبر صلی الله علیه و آله حکمت را در آن دید که راءی رزمندگان پرشور اسلام را بپذیرد، و از مدینه بیرون رود و در صحرا با قریش بجنگد. چه آنکه در صورت ماندن در مدینه ، با آن حالت پرشور و هیجان رزمندگان اسلام ، روحیه شهادت طلبی آنها تضعیف می شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه با هزار مرد جنگی که عبدالله بن ابی و پیروانش نیز در ضمن آن لشکر بودند، از مدینه بیرون شد. عبدالله بن ابی در بین راه به افراد تحت فرمان خود گفت : (پیامبر به راءی جوانان عمل کرد و راءی مرا شکست !) و با سیصد تن از پیروان خود به مدینه بازگشت .

پیامبر صلی الله علیه و آله با هفتصد رزمنده به نزدیک کوه احد رسیدند، و در برابر لشکر قریش فرود آمدند، و در روز شنبه نیمه شوال جنگ آغاز شد، و همان روز جنگ به پایان رسید.

صف آرائی دو لشکر

پیامبر صلی الله علیه و آله هفتصد رزمنده اسلام را در برابر کوه احد صف آرایی کرد، و کوه احد را پشت سر قرار داد، و پنجاه تیر انداز را،

به سرکردگی عبدالله بن جبیر، در پشت سر لشکر به پاسداری از دامنه کوه احد گمارد، تا چنانچه سواران قریش بخواهند از دامنه بالا روند و از پشت سر بر لشکر حمله کنند، تیراندازان آنها را با تیرهای خود از آنجا برانند.

ابوسفیان (خالد بن ولید) را به سرکردگی دویست سوار لشکر قریش برگماشت ، و درفش لشکر را به یلان قبیله بنی عبدالله واگذارد. هند با زنان همراه خود، در پشت صفهای لشکر مشرکین راه می رفتند و دف می زدند، و با رجز خوانی ، لشکریان را تشجیع می کردند. آنگاه که به پشت سر یلان عبدالدار و علمداران قریش رسیدند، دف زنان این رجز خواندند:

و یها بنی عبدالدار و یها حماه الادبار ضربا بکل بتار

یعنی : هان ای مردان بنی عبدالدار!

هان ای یلان پشتیبانی لشکر و حافظان پشت سر لشکر!

با شمشیرهای بران ضربت وارد آورید.

در لشکر قریش غلامی سیاه و بی باک به نام (وحشی) بود که با حربه ای

برنده از دور یلان را نشان می گرفت و ضربتی کاری بر آنها وارد ساخت . هند به او گفت : چنانچه در کارزار یکی از سه تن را بکشی ، از بندگی آزاد می شوی ، محمد صلی الله علیه و آله یا حمزه ، یا علی را.

وحشی گفت : محمد صلی الله علیه و آله و علی را نمی توانم از پای در آورم . چه آنکه محمد صلی الله علیه و آله را گروهی از لشکر پاسداری می کنند، و علی را نیز در حال جنگ چون شیر حمله می کند، لیکن در همان حال چپ و راست و

هر سـمت خـود را مراقبت می کنـد. لیکن حمزه را می توانم از پـای در آورم ، چه آنکهماننـد شـیر غران به پیش رو حمله می برد، و توجه به چپ و راست خویش ندارد.

آغاز جنگ

علمـدار مشـرکین طلحه فرزنـد عثمـان که او را (کبش الکتیبه) می نامیدنـد - کنـایه از قهرمـان لشـکر - جنگ را آغاز کرد و بانگ بر آورد: های ای اصـحاب محمـد صـلی الله علیه و آله ! شـما می پنداریـد خداوند ما را با شمشـیرهای شـما به جهنم می فرستد، و با شمشیرهای ما شما را به بهشت می فرستد! آیا در شما کسی هست که شمشیر او مرا به جهنم بفرستد، یا شمشیر من او را به بهشت بفرستد!؟

علی علیه السـلام به سوی او آمد و گفت : (قسم به آنکه جان من در قبضه قدرت او است ! از تو جدا نمی شوم تا آنکه یا تو با شمشـیر من به جهنم روی ، یا من با شمشیر تو بزودی به بهشت روم .) و در همان دم علی علیه السلام شمشیری به او زد و یک پایش قطع شد و بر زمین افتاد و عورتش مکشوف شد.

در آن هنگام طلحه به علی گفت : ای پسـر عم ! تو را به خـدا و خویشاونـدی قسم می دهم مرا واگذار! علی علیه السـلام او را رها کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله بانگ برآورد: الله اکبر!

چون علی علیه السـلام به جـای خود بـاز گشت ، اصـحاب به او گفتنـد: چرا او را نکشتی !؟ علی گفت : پسـر عمویم آنگاه که عورتش مکشوف شد، مرا به خویشاوندی

خواند، از او شرمم آمد.

در این زمان جنگ بین دو لشکر آغاز شد. علی علیه السلام همچنان همت گماشت تا علمداران قریش را از پای در آورد. هر یک را به قتل می رساند دیگری علم را بر دوش می گرفت . کارزار همچنان ادامه داشت ، تا ده تن از آنها کشته شدند. پس از آن آزاد کرده آنها علم را بر دوش گرفت . و علی او را نیز به قتل رسانید، در این زمان علم قریش به زمین افتاد.

لشکر قریش چون چنان دیدند، پا به فرار گذاشتند، حمزه و ابودجانه انصاری و دیگر دلاوران مهاجر و انصار نیز دلاوریها کردند. لشکر مسلمانان لشکر قریش را دنبال کردند تا به خیمه های آنها رسیدند. لشکر قریش از خیمه های خود نیز به سمت بیابان فرار کردند. لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله به خیمه های قریش رسیدند و درون خیمه ها سرگرم جمع آوری غنائم شدند.

مردانی که دامنه کوه احد را پاسداری می کردند، چون چنان دیدند جنگ را پایان یافته پنداشتند، و چهل تن از آنها با دستور سرکرده خود مخالفت ورزیده ، منطقه استحفاظی خود را ترک کردند، و به دیگر لشکریان اسلام در خیمه های قریش پیوستند.

خالد بن الولید که این صحنه را مشاهده کرد، از فرصت استفاده کرد و با دویست سوار تحت فرمان خود از پشت کوه درآمد، و عبدالله بن جبیر و چند تن از یارانش را شهید کردند، آنگاه از فراز کوه به پشت سر لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله حمله برد و به میدان نبرد وارد شد، و بر لشکر پیامبر صلی

الله علیه و آله حمله برد و به میدان نبرد وارد شد، و بر لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله که در خیمه های مشرکین متفرق بودند حمله برد.

در این حال مردی از قریش درفش قریش را از زمین برداشته و بر دوش گرفت . لشکر قریش چون حال را چنان دیدند و دوش خود را برافراشته مشاهده کردند، از بیابان بازگشتند و از سمت دیگر بر لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله حمله بردند. دو دسته لشکر قریش لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله را از دو سو در میان گرفتند، و جنگی سخت در گرفت .

در این هنگام ، وحشی فرصت یافت و قلب حمزه را آماج حربه خود ساخت . حمزه بر زمین افتاد و شهید شد. گروهی از لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شدند.

مشرکین از هر سو به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند. نسیبه مازنیه ، زنی از انصار که برای آب دادن به مجروحین در معرکه حاضر شده بود (۸۲)، چون کار را چنان دید به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت ، و جراحتها برداشت و از جنگ و دفاع ناتوان گشت .

خبر به اهل مدینه رسید. مردانی از انصار که در مدینه بودند به صحنه کارزار آمدند و شهید شدند. در این حال مشرکی با سنگ صورت پیامبر صلی الله علیه و آله را هدف قرار داد. پیشانی مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و دندانش شکست ، و بینی مبارکش جراحت برداشت و خون از صورتش جاری گشت .

در این وقت یلان

قریش بقصد پیامبر صلی الله علیه و آله دسته ای پس از دسته دیگر از هر سمت به پیامبر حمله می بردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی را فرمود: یا علی این دسته را دفع کن ...

در این وقت جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : (یا رسول الله ، ان هذا للمواساه) : ای رسول خدا، این است فداکاری ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (علی از من است و من از علی .) جبرئیل گفت : و من از شما دو تن هستم .

در آنگاه صدائی شنیدند که می گفت :

(لاسیف الاذوالفقار! لا فتی الاعلی !) :

شمشیر جز ذوالفقار (شمشیر علی) نیست !

و جوانمردی نیست جز علی علیه السلام !

در این حال مشرکی مصعب بن عمیر از اصحاب پیامبر را شهید ساخت و پنداشت پیامبر را شهید کرده ، و بانگ برآورد:

محمد را کشتم !

این ندا در دو لشکر پیچید و اثر گذاشت ... لشکر اسلام از میدان جنگ به هر سو گریختند ... یعقوبی می گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله جز علی و طلحه و زبیر کسی نماند.

گروهی از فراریان لشکر اسلام که بر کوه احد بالا رفته بودند، گرد آمدند و گفتند: از کاش کسی می رفت و از عبدالله بن ابی درخواست می کرد برود و از قریش برای ما امان بگیرد!

پیامبر صلی الله علیه و آله چند تن را مشاهده فرمود فرار می کنند. آنها را یکایک به نام ندا کرد. بعضی از آنها بازگشتند تا پانزده تن شدند که گرد پیامبر صلی الله علیه و آله جمع

شدند. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را به کوه احد بالا بردند. علی علیه السلام در سپر خود آب آورد و خون از پیامبر صلی الله علیه و آله شست .

میـدان جنـگ از رزمنـدگان اسـلام خـالی شـد. (هنـد) زنـان همراه خـود را به میـدان آورد، و خود دمـاغ و بینی حمزه و دیگر شهیـدان را بریـد، و از آنها گردنبند و خلخال ساخت و بر تن آراست ، و گردنبند و خلخال خود را به وحشـی بخشـید، و زنان همراه او نیز چنـان کردنـد. هنـد شـکم حمزه را دریـد، و جگر او را بریـد و در آورد و در دهان گـذارد و جویـد تا بخورد؛ اما نتوانست و از دهان بیرون افکند.

(ابوسفیان) بر سر جنازه حمزه آمد و با سر نیزه خود به صورت حمزه می زد و می گفت : بچش که قطع رحم کردی !

حلیس ، رئیس قبیله احابیش از همپیمانان قریش ، آن حالت را مشاهـده کرد؛ بانگ بر آورد: ای قبیله ما، بنگریـد رئیس قریش با با جنازه بی روح پسر عمویش چه می کند! ابوسفیان به او گفت : لغزشی بود؛ بر من بپوش !

در این وقت ابوسفیان ندا کرد: آیا محمد صلی الله علیه و آله زنده است ؟ پاسخش گفتند: آری .

ابوسفیان بانگ بر آورد و شعار داد: (اعل هبل ! اعل هبل !): والاتر و برتر باش ای بت هبل ! والاتر و برتر باش ای بت هبل !

پیامبر فرمود در پاسخش گفتند: (الله اعلی و اجل): خداوند والاتر و برتر و باجلالت است

ابوسفیان ندا در داد: (لنا العزی و

لاعزی لکم !) : مابت عزی داریم و شما بت عزی ندارید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود در پاسخش گفتند: (الله مولانا و لا مولی لکم !): یعنی مولی آقا و سرپرست ما خداست ، و شما آقا و سرپرست ندارید!

جنگ احد با کشته شدن شصت و هشت تن از رزمندگان اسلام پایان یافت . پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد شهدا را در همان دامنه کوه احد دفن کردند، و در همان روز به مدینه بازگشتند.

مقایسه ای کوتاه

در این جنگ رفتار (علی) با علمدار قریش شایان توجه است ، در مقایسه با رفتار ابوسفیان و هند - پدر و مادر معاویه - با جثه حمزه سیدالشهداء. و همچنین رفتار (نسیبه) یک زن انصاری در محبت و از خود گذشتگی در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار هند یک زن قریش در کینه توزی بر مسلمانان .

غزوه حمراء الاسد

قریش در راه بازگشت به مکه ، با هم به شور نشستند و گفتند، پس از شکست لشکر محمد صلی الله علیه و آله چه شد، که ما به مدینه حمله نبردیم تا کار محمد صلی الله علیه و آله را به اتمام برسانیم !

این خبر در اولین شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله از احد به مدینه بازگشته بود، به آن حضرت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فردای آن روز، یکشنبه هشتم شوال ، دستور داد برای تعقیب دشمن لشکر از مدینه بیرون آمد، و جز مامان که در جنگ احد زخم برداشته اند، در آن لشکر شرکت نکنند. این خود سرزنشی سخت و

شکننده بود برای آنها که در جنگ احد گریخته بودند.

لشکریان جراحت برداشته ، در همان روز از مـدینه بیرون شدنـد و تا حمراءالاسد - هشت میلی مدینه - پیش رفتند و در آنجا لشکر فرود آمد، و دو نفر برای در یافت خبر به سمت لشکر قریش فرستاد.

خبر این واقعه را مردی از قبیله خزاعه که با بنی هاشم همپیمان بودند، به ابوسـفیان رسانید و در شعری نغز از هیبت لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله بیم داد.

ابوسـفیان هراسـان لشـکر قریش را به سوی مکه کوچ داد، و کس فرسـتاد تـا پیامبر صـلی الله علیه و آله را از تعقیب قریش بیم دهد. پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از سه روز در حمرالاسد ماند و از رفتن لشکر قریش به مکه با خبر شد، به مدینه بازگشت (۸۳) .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خاتم الانبیاء محمد و آله الطاهرین .

و بعد: بیش از چهار سال است که به سـبب بیماری و نقاهت بحثهایی از این جزء از (نقش ائمه در احیاء دین) ناقص مانده . و از آنجا که (الجود الناقص خیر من علمه) مصلحت بر آن دیده شد که این نوشته به همین صورت به دست چاپ سپرده شود.

چنانکه با دعاهای مؤ منان پس از این خداوند تبارک و تعالی صحت و توانایی عنایت فرماید در چاپهای بعدی - باذنه تعالی - نواقص مرتفع خواهد شد.

سید مرتضی عسکری

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

پیامبر صلی الله علیه و آله در غار حرا به اسلام مبعوث شد....

با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله صدو چهارده

سوره قرآن برای هدایت مانازل شد...

با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله سنت پیامبر برای راهیان ما ارائه گشت ... (۸۴)

با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام ، عمل شد آنچه عمل شد تا به امروز و آنچه عمل خواهد شد تا روز قیامت ....

در راه تبلیغ اسلام به مردم ، از مردان ، شیخ مکه ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را یاری کرد، و از زنان خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله ....

و اولی کسی که از مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، علی فرزند ابوطالب بود و از زنان خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله ....

پیامبر صلی الله علیه و آله علی را پیش از آن ، از خردسالی به خانه خود برده لقمه به دهانش می نهاد و بدن علی علیه السلام را به بدن مبارکش می چسبانید و بوی خوشش را به مشام وی می رسانید....

و علی علیه السلام در حین نزول وحی در غار حرا با پیامبر صلی الله علیه و آله بود... (۸۵)

در روز دعوت بنی هاشم به اسلام و یارخواهی پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان برای نصرت اسلام ، از میان همه آنها علی علیه السلام در این راه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد...

در سال دهم بعثت ، ابوطالب و خدیجه ، دو ناصر و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ اسلام ، وفات کردند؛ و پیامبر آن سال را عام الحزن نامید...

پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه

هجرت کرد...

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه ابوطالب و خدیجه را یاد کرد و آنگاه که گوسفندی قربانی می نمود، در میان دوستان خدیجه تقسیم می کرد...

پس از ابوطالب ، فرزندش علی علیه السلام ناصر و یار خاص پیامبر شد...

علی علیه السلام در جنگ بدر بیش از همه مسلمانان مشرکین قریش را کشت و اسیر کرد...

علی علیه السلام در جنگ احد، در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر می زد و با قریش می جنگید و دیگران فرار می کردند!....

علی علیه السلام در جنگ خندق عمرو، پهلوان قریش را کشت و مشرکین فرار کردند....

علی علیه السلام در جنگ خیبر، خیبر را فتح کرد...

علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله یادگار ابوطالب بود، و فاطمه علیه السلام یادگار خدیجه . پیامبر در مدینه فاطمه علیه السلام را به علی علیه السلام تزویج فرمود:

از علی و فاطمه حسن و حسین زاده شده اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه : (فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناء. نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل هنجعل لعنه الله علی الکاذبین) (آل عمران / ۶۱) برای مباهله با نصارای نجران دو دست حسنین در دست ، به همراه علی و فاطمه به مباهله نصارای نجران رفت .

پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام نزول آیه تطهیر: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) (احزاب / ۳۳) حسنین را به روی دو زانو، و فاطمه را پیش رو، و علی را پشت سر خود نشانید و ردای خویش را به روی خود و

ایشان کشیده ، چنین گفت :

(رب هولاء اهل بیتی) :

(پروردگار! اینها اهل بیت من هستند)

و بدین سبب آن پنج تن را (اصحاب کسا) نامیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه ، روزی پنج نوبت در اوقات نمازهای پنجگانه ، اول به در خانه دخترش فاطمه می رفت .

در خانه فاطمه علیه السلام به مسجد باز می شد و در دیگری نداشت . پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر چشم همه نمازگزاران - مهاجران و انصار - که در صفوف نماز جماعت در انتظار مقدمش بودند؛ به آستان آن خانه می ایستاد و می فرمود:

السلام علیکم یا اهل البیت ! (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) الصلاه الصلاه !

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خواندن این زیارتنامه ، به محراب خود تشریف می برد و با ماءمومین خود نماز جماعت می گذارد...

و با نزول آیه (قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی) (شوراء ۲۳) علی و فاطمه و حسن و حسین ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته شدند...

و با نزول آیه (وات ذاالقربی حقه) (اسراء ۲۶)

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه : (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته) (مائده / ۶۷) در غدیر خم ، پنجه در پنجه علی کرد و او را بلند نمود و فرمود: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه ...)

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به روشنی وصی پس از

خود معرفی کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد و در روز دوشنبه سر بر سینه علی علیه السلام گذاشت و وفات یافت .

علی علیه السلام به حکم وظیفه با چند تن از خویشاوندش مشغول غسل دادن و کفن کردن پیامبر صلی الله علیه و آله شدند.

انصار در آن حال در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند که با سعد بن عباده بیعت کنند و او را خلیفه پیامبر سازند.

مهاجران قریش به سقیفه رفتند و گفتند: پیامبر از قبیله قریش است . عرب نمی پذیرد خلیفه اش از غیر قریش باشد.

مهاجران قریشی با جنگ و جدال مقصود خود را پیش بردند و با ابوبکر قریشی بیعت کردند!

مهاجران قریشی با خود می گفتند: اگر از خاندان پیامبر کسی خلیفه پیامبر شود، تا ابد جز ایشان ، کسی دیگر به خلافت نخواهد رسید، خلافت را در خاندان قریش بگردانید تا به همه تیره های قریش برسد.

آن گروه که با ابوبکر بیعت کردند، او را تا شبانگاهان در کوچه های مدینه بگردانیدند و هر کس را می دیدند نزد ابوبکر می کشاندند و او را وادار می کردند تا بیعت کند.

روز دوشنبه بدین حال سپری شد.

روز سه شنبه ابوبکر را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشاندند و دیگر بار با وی بیعت کردند.

ابوبکر و عمر خطبه خواندند و پس از آن با ابوبکر نماز جماعت گزاردند.... و بدینسان بیعت ابوبکر در روز سه شنبه به پایان رسید.

در تمام این اوقات ، بنی هاشم به گرد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و تنی

چند از آنها با علی علیه السلام به غسل و تکفین پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول بودند. پس از آن بر بدن نازنینش نماز گزاردند.

پس از ایشان تمام روز دوشنبه و سه شنبه ، مسلمانان مدینه دسته دسته به حجره پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و به طور فرادی بر جنازه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواندند.

این کار تا شام روز سه شنبه به اتمام رسید. شب چهارشنبه علی علیه السلام با چند تن دیگر بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن کردند.

در تمام این دو روز باند خلافت در پی به پایان رسانیدن بیعت ابوبکر بودند، تا آنکه کار بیعت ابوبکر به انجام رسید،

با همان بیعت آنچنانی ابوبکر خلیفه شد...!

با همان بیعت ، عمر خلیفه شد...!

با همان بیعت ، معاویه خلیفه شد...!

با همان بیعت ، یزید خلیفه شد...!

با همان بیعت ، بنی امیه و بنی عباس و عثمانیها خلیفه شدند...!

با همان بیعت شد آنچه ابوبکر انجام داد...!

با همان بیعت شد آنچه عمر انجام داد...!

با همان بیعت شد آنچه بنی امیه و عثمان و معاویه و یزید انجام دادند...!

با همان بیعت شد آنچه بنی عباس و خلفای عثمانی انجام دادند...!

با همان بیعت شد آنچه در اسلام از آن روز تا قیام قائم آل محمد (عج) انجام می شود.

در این بحث سیاست خلفای نامبرده ذیل را که بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اثر گذاشته اند - ان شاء الله تعالی - بررسی می نماییم :

الف - ابوبکر

ب - عمر

ج – عثمان

د – علی علیه السلام

در این بررسی ، نخست اشاره

ای به آن بخش از سیاست کلی هر خلیفه داریم که روش وی را نسبت به حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص می کند.

سرگذشت سنت در مکتب خلفا در عصر چهار خلیفه اول

توضیح

(لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا) : البته از برای شما در رسول خدا جای پیروی و اقتداست ، برای هر آنکس که از خدای و روز رستاخیز میترسد و خدای را فراوان یاد می کند. (احزاب ۲۱)

(و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقو الله ان الله شدید العقاب) :

و آنچه رسول خدا شما را آورد و دستور دهد، بگیرید؛ و از هر چه نهی کرد، دست بدارید و از خدای بترسید؛ که همانا خدای سخت عقاب است . (حشر / ۷)

۱ – سنت در عصر ابوبکر

ابوبکر خلیفه ای از قریش

ابوبکر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و در ربیع الاول سال یازده هجری به خلافت رسید؛ و در ماه جمادی الثانیه سال سیزده هجری وفات کرد. مدت حکومت ابوبکر دو سال و اندی بود.

موافقان بیعت ابوبکر افراد قبیله قریش غیر از تیره بنی هاشم بودند، و مخالفان او در مدینه تیره بنی هاشم از قریش و افراد قبایل انصار بودند، و در خارج مدینه بعضی از قبایل عرب .

سیاست ابوبکر با موافقان و مخالفان بیعتش

اشاره

موافقان بیعت ابوبکر مهاجران قریشی بودند. قریش بر آن بودند که خلیفه از قبیله قریش و از غیره تیره بنی هاشم باشد. در این باره در گذشته گفتیم که مهاجران در برابر انصار گفتند: (پیامبر از قریش است . و عرب نمی پذیرد خلیفه پیامبر را از غیر قبیله قریش باشد.) و در عمل نیز کاندید خلافت را ابوبکر یا عمر یا ابوعبیده قریشی معرفی کردند، و هیچ نامی از علی علیه السلام یا عباس عموی پیامبر نبردند؛ و به همان دلیل قریشی بودن ابوبکر، با او بیعت کردند.

(عمر) در عصر خلافتش ، در گفتگویش با (ابن عباس) به این مطلب تصریح کرد و چنین گفت :

ای ابن عباس ، پدر تو عموی پیامبر است و تو پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله . چه بازداشت قوم و قبیله شما را از شماها؟ (یعنی : چه شد که قریش ، که قبیله شمایند، شما را برای خلافت انتخاب نکردند!؟)

ابن عباس گفت : نمی دانم !

عمر گفت : من می دانم ؛ آنها کراهت داشتند شما بر آنها حکومت کنید...

ابن عباس گفت : چرا چنین است در حالی که ما

برای آنها خیر و نیکی هستیم !؟

عمر گفت : خدایا بیامرز! کراهت دارند پیامبری با خلافت در خاندان شما باشد، آنگاه سبب فخر و مباهات شود. شمایید شما بگویید ابوبکر این کار را کرد. نه به خدا قسم ! لیکن ابوبکر عاقلانه ترین کاری را که به دستش رسید انجام داد....(۸۶)

در روایتی دیگر عمر، خطاب به ابن عباس چنین گفت : ای ابن عباس ، می دانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه بازداشت قوم شما (قریش) را از شماها؟

ابن عباس می گوید: نخواستم پاسخ این پرسش را بدهم و گفتم : اگر سبب آن را ندانم ، امیرالمومنین (عمر) مرا آگاه می سازد!

عمر گفت : آنها کراهت داشتند در خاندان شما (بنی هاشم) خلافت را با نبوت جمع کنند (یعنی آنکه هم نبوت در خاندان شما باشد و هم خلافت) و آنگاه شما بر قوم و قبیله خود فخر و مباهات کنید. بدین سبب قریش برای خود خلیفه انتخاب کرد؛ و در انتخاب خود راه راست پیمود و موفق شد!

ابن عباس می گوید: گفتم : یا امیرالمومنین ! اگر اجازه می دهی و بر من غضب نمی کنی سخن بگویم !

عمر گفت : ابن عباس سخن بگو.

ابن عباس گوید: گفتم :

ای امیرالمومنین ! اما اینکه گفتی قریش برای خود خلیفه اختیار کرد و در انتخاب خود راه راست پیمود و موفق شد، (در جواب می گویم :) چنانکه قریش برای خود انتخاب می کرد همان کس را که خدای عزوجل برای این کار برگزیده بود، راه راست را پیموده بود و موفق شده بود.

و اینک گفتی : قریش

کراهت داشتند خلافت با نبوت در خاندان ما جمع شود؛ خداوند درباره قومی که کراهت داشتند چنین می فرماید:

(ذلک بانهم کرهوا انزل الله فاحبط اعمالهم) :

به سبب آنکه کراهت داشتند و نپسندیدند آنچه را که خدا نازل فرمود، خداوند عمل آنها را محو و نابود کرد. (سوره محمد - صلی الله علیه و آله - / ۹)

عمر گفت : هیهات یا ابن عباس ! به خدا قسم گفتارهایی از تو به من رسید که کراهت داشتم آن گفتارها را تصدیق کنم ، نباشد منزلت تو نزد من کاسته شود!

گفتم : ای امیرالمومنین ! آن گفتارها چیست ؟ اگر حق باشد که نمی بایست حق منزلت مرا نزد تو بکاهد. و اگر باطل باشد، مانند من باطل را از خود دور می کند!

عمر گفت : به من خبر رسیده که تو می گویی : به ما ظلم کردند و حسد ورزیدند و بدین سبب خلافت را از ما دور کردند!

گفتم : ای امیرالمومنین ، اینکه به ما ظلم شده است را هر دانا و نادان فهمیده است . و اینکه به ما حسد ورزیده شد، ابلیس به آدم حسد ورزید، و ما نیز فرزندان مورد حسد واقع شده او هستیم !

عمر گفت : هیهات ! ای بنی هاشم ! دلهای شما پر از حسدی است که هرگز زائل نمی شود! و پر از کینه و غشی است که هرگز زدوده نمی شود!

گفتم : آرام باش ای امیرالمومنین ! قلبهایی که خداوند پلیدی را از آنها زدوده و پاک ساخته (۸۷)مگو حسد دارند، غل و غش دارند؛ چه آنکه قلب پیامبر نیز از جمله قلب ما

بنی هاشم است .

عمر گفت : دور شو!

گفتم : دور می شوم !

و چون خواستم برخیزم ، از من شرمزده شد و گفت : ابن عباس ! بایست ! به خدا قسم من حق تو را مراعات می کنم ، و آنچه تو را خشنود می کند، دوست دارم !

گفتم : ای امیرالمومنین ! من بر تو و بر هر مسلمانی حق دارم (به دلیل آنکه عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله هستم). هر کس آن حق را رعایت کند، راه صواب پیموده . و هر کس حق مرا ضایع سازد، پشت پا به بخت خود زده است .

پس از این گفتگو عمر برخاست و رفت .(۸۸)

در این باره حضرت علی علیه السلام نیز در داستان شورای شش نفری برای تعیین خلیفه ، پس از کشته شدن عمر چنین فرمود:

مردم به قریش می نگرند و در انتظار کار آنها هستند، و قبیله قریش در کار خود می اندیشد و می گوید: اگر بنی هاشم به خلافت برسند، هیچگاه خلافت از آنها بیرون نخواهد رفت . و چنانچه خلافت و حکومت به غیر بنی هاشم از خاندانهای قریش برسد، بین همه آن خاندانها می گردد و به همه آنها می رسد.(۸۹)

ارزیابی این گفتارها

سه گوینده مزبور، سه شاهد عینی آن حوادث بودند، و دو تن از آنها، دو رهبر دو جناح متخاصم بودند. و (عمر) رهبر حادثه آفرین سقیفه بود. حقیقت آن حوادث را بهتر از آنها، که می تواند بداند؟!

در این گفتگوها، عمر می خواست به وسیله ابن عباس جوان کم سال ، از اسرار درونی بنی هاشم آگاه شود و کرارا ابن عباس را

تهییج می کرد و او را به سخنگویی وا می داشت .

(عمر) به طور مکرر به ابن عباس می گوید: قوم شما (قریش) کراهت داشتند پیامبری با خلافت در خاندان شما (بنی هاشم) جمع شود و بدین سبب بر آنها فخر و مباهات کنید، و بدین جهت قریش برای خود خلیفه انتخاب کرد و در کار خود موفق شد.

(ابن عباس) پس از کسب اجازه و قول گرفتن از خلیفه که در غضب نشود، می گوید: قریش اگر برای خلافت همان کس را انتخاب می کرد که خدا برای این کار برگزیده بود، در کار خود موفق بود، و اینکه گفتی آنها کراهت داشتند نبوت و خلافت در خاندان ما باشد، خداوند در این باره می فرماید:

(آنها کراهت داشتند آنچه را خدا نازل فرموده ، پس خدا عمل آنها را محو و نابود کرد)

عمر گفت : به من خبر رسیده که تو می گویی به ما ظلم کردند و حسد ورزیدند و بدین سبب خلافت را از ما دور کردند.

ابن عباس گفت : ظلم کردن بر ما را که هر دانا و نادانی فهمیده است . و حسد بردن بر ما را، ابلیس بر آدم حسد برد، و ما نیز فرزندان او هستیم که مورد حسد واقع شده ایم .

در این گفتارها هر سه گوینده اتفاق داشتند که در کار خلافت هر چه شده از جانب (قریش) شده !

از بین آنها (عمر) علت کار قریش را چنین بیان کرد که آنها کراهت داشتند خلافت و نبوت در بنی هاشم جمع شود و سپس موجب فخر و مباهات آنان بر سایر تیره های

قریش شود.

و علی علیه السلام در حقیقت بر آن اضافه کرد که : قریش بین داشتند خلافت بنی هاشم به گردش آید و به دیگر خاندان های قریش نرسد، و خواستند خلافت در سایر خاندانهای قریش به گردش آید.

بدین سبب خلافت را از بنی هاشم دور کردند.

(ابن عباس) علت کار آنها را حسد فامیلهای قریش بر بنی هاشم دانست و مدعی شد که آنان بر بنی هاشم در این باره ظلم کرده و نیز خلافت را از آنجایی که خدا برای آن برگزیده بود، دور ساخته اند.

عمر جوابی نداشت به ابن عباس بدهد، جز آنکه به او دشنام گوید!

از آنچه بیان شد، روشن می شود که : انتخاب خلیفه در عهد سه خلیفه بر اساس آن بود که خلافت در خاندانهای قریش بجز خاندان (بنی هاشم) به گردش درآید. و در اجرای این سیاست ، قریشیان اول (ابوبکر) را از تیره تیم ، و سپس (عمر) را از تیره عدی ، و پس از او (عثمان) را از تیره بنی امیه ، برای خلافت انتخاب کردند.

چنین بود رای موافقان با بیعت ابوبکر و نتیجه کار آنها، و نتیجه کار مخالفان چنان است که بیان می شود.

نتیجه کار مخالفان بیعت ابوبکر

با بیعت ابوبکر سه دسته از مسلمانان مخالفت کردند: انصار و بنی هاشم در داخل مدینه ، و قبایل مسلمانان عرب در خارج مدینه ، و اینک بیان نتیجه کار آنها:

الف - انجام کار انصار

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اولین دسته ای که جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را واگذاشتند و گرد هم آمدند تا به خلافت پیامبر صلی الله

علیه و آله دست یابند، انصار بودند. خداوند نیز ابدالدهر آنها را از رسیدن به خلافت محروم ساخت ، و پس از شکستشان از قریش ، در سقیفه بنی ساعده ، حکومت خلفای قریشی آنها را از صحنه سیاست دور کرد.

ب - انجام کار بنی هاشم

کاندید بنی هاشم برای خلافت همان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام بود، علی بن ابیطالب علیه السلام پس زا دفن پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه اش رفت . خانه علی علیه السلام همان خانه فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و بدین سبب در تاریخ آن خانه را (خانه فاطمه) می نامیدند.

همچنانکه خانه های پیامبر را نیز به نام بانوانش می نامیدند و می گفتند: خانه عایشه ، و خانه ام سلمه . ما نیز در ذکر نام آن خانه از ایشان پیروی نموده ، همچنانکه آنها گفتند می گوییم .

بنی هاشم و چند تن از یاران علی علیه السلام که با ابوبکر بیعت نکرده بودند، در خانه فاطمه به گرد علی علیه السلام جمع شده و در کار بیعت مذاکره داشتند.(۹۰)

ابوبکر جوهری روایت می کند که در آن زمان :

علی علیه السلام شبانگاه فاطمه را بر درازگوشی سوار نموده و به در خانه های انصار تشریف می بردند.

(در روایت شیعه آمده است که حسنین علیه السلام را نیز به همراه خود می بردند و دو دستشان در دو دست پدرشان علی علیه السلام بود).

علی از ایشان (در کار بیعت خود) یاری می طلبید. فاطمه نیز از ایشان (در این کار) یاری می طلبید.

انصار می گفتند:

ای دختر پیامبر (این کار گذشت) ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم . اگر پسر عموی شما پیش از این بیعت ، از ما بیعت می خواست ، ما بجز او با دیگری بیعت نمی کردیم .

علی در جواب آنها می گفت : آیا من جنازه پیامبر را می بایست در خانه اش واگذارم و به کار غسل دادن و کفن کردن و نماز گزاردن و دفن جسد مبارکش نپردازم و از خانه بیرون آیم و با مردم در کار حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله به کشمکش مشغول شود؟!

و فاطمه می فرمود: ابوالحسن (حضرت علی علیه السلام) نکرد جز آنچه سزاوار او بود. و آنها کردند آنچه را که خداوند حساب آنها را می رسد.(۹۱)

این گفتار دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شامل انصار نیز می شد.

واکنش دستگاه خلافت دربرابرخانه دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وبستنشینان آن خانه

دستگاه خلافت به قصد تفرقه اندازی بین بنی هاشم ، به خانه (عباس) عموی پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند. ابوبکر در سخن خویش گفت : ما می خواهیم در این کار (خلافت) سهمی برای تو قرار دهیم . عباس جواب منفی داد و آنها با ناامیدی بیرون شدند.

در نتیجه دستگاه خلافت که کار خود را با آن وضع ناتمام می دیدند، چاره را در آن دیدند که به خانه فاطمه علیه السلام یورش برند، این کار به سرکردگی (عمر) و جمعی صحابه قریشی انجام گرفت . آنها به در خانه فاطمه علیه السلام حمله بردند... در خانه باز نشد....

و سرانجام بر در همان خانه فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آتش بردند!!... همان

در که می دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین روز سلامتی و تشریف آوردنش به مسجد برای نماز، روزی پنج نوبت در وقت نماز از رفتن به محراب ، بر در آن خانه می ایستاد و می فرمود: (السلام علیکم یا اهل البیت ...) و پس از خواندن آن زیارتنامه ، تشریف می برد و نماز جماعت اقامه می فرمود.

همان اصحاب پیامبر که آنچنان بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند، به در همان خانه آتش بردند و کردند آنچه کردند... و داخل خانه شدند و علی علیه السلام را که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله ماءمور به خویشتنداری بود، برای بیعت کردن به مسجد بردند!

علی علیه السلام در آنجا سخن گفت : انصار چون شنیدند گفتند:

یا علی ، اگر این سخن تو را انصار پیش از بیعت کردن با ابوبکر شنیده بودند، دو نفر (از ایشان) از بیعت تو تخلف نمی کردند، و لیکن کار گذشت و بیعت کرده اند. (۹۲)

علی علیه السلام در اینجا بیعت نکرد؛ و دستگاه خلافت را از او کشیدند؛ و علی علیه السلام به خانه فاطمه علیه السلام بازگشت .

دستگاه خلافت پس از این ، با وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ اقتصادی شدیدی را آغاز کردند؛ و در این زمینه حق آنان را از خمس اسقاط کرد. و این کار در حالی انجام شد که صدقه - که امروز آن را زکات می نامند. بر آنها حرام بود و از آن نمی توانستند استفاده کنند.

به منظور این کار،

یگانه وارث پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه دخت پیامبر را از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله محروم کردند و (فدک) را که آن حضرت به دخترش داده بود از او گرفتند؛ در حالی که باغها و مزارع دیگر را که پیامبر صلی الله علیه و آله به دیگران داده بود؛ از آنها پس نگرفتند! (۹۳)

با توجه به آنکه در آن زمان علی و سایر اهل البیت علیه السلام هیچ گونه در آمد دیگری نداشتند، می توانیم اثر این جنگ اقتصادی را بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله درک نماییم . در نتیجه این جنگ اقتصادی ، دیگر گرد آن خاندان هیچگونه تجمعی صورت نمی پذیرفت .

در این جنگ اقتصادی ، بین آنها و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع و جدالی سخت بر پا شد. دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آن مجادله و مناظره را بر ملاـ ساخت و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله کشانید و از انصار کمک خواست و آنها سکوت کردند!؟ (۹۴) دختر پیامبر صلی الله علیه و آله با دلی پر درد به خانه بازگشت و طولی نکشید که به پدر بزرگوارش ملحق شد و وفات کرد!

پس از وفات دختر پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام تنها ماند و مردم از او روی گردانیدند... و شد آنچه ما در بحث سقیفه از کتاب (عبدالله بن سبا) جلد یکم آوردیم ؛ و کار این دسته از مخالفان بیعت ابوبکر اینچنین به پایان رسید.

دورنگاه داشتن انصار و بنی هاشم از میدان سیاست

حکومت خلفا پس از این ، انصار و بنی هاشم را از

صحنه سیاست دور نگاشت و به هیچ وجه ریاست ارتش در فتوحات و حکومت شهرهای اسلام را به انصار و بنی هاشم واگذار نکرد.

چنین بود جریان کار دستگاه خلافت با این دو دسته معارض در داخل مدینه ؛ و جریان کارشان با معارضان خارج ، چنان است که بیان می شود.

ج - انجام کار قبایل که در خارج مدینه بودند

آن دسته از قبایل مسلمان عرب که در خارج مدینه سکنا داشتند، حکومت خلفا آنها را مرتد از اسلام خواند و با آنها جنگ کرد و تا شکست خوردند. سپس مردان جنگی آنها را شکست و اموال آنها را به غنیمت گرفت و زنان و کودکان و مردان سالخورده آنان را اسیر کرد و به شهر مدینه آورد. بعضی از آنها که وسیله ای داشتند آزاد شدند؛ و دیگران در قید بندگی در آمدند؛

در میان این قبایل ، در سه قبیله عرب ، سه نفر ادعای پیامبری کردند. حکومت خلفا با آنها نیز جنگ کرد و بر آنها غالب شد و مردان جنگی آنها را کشت و اموالشان را به غنیمت گرفت ، و بازماندگانشان را به بردگی برد. عمر در اوایل دوران خلافت خویش ، هر مرد یا زن عربی را که در بندگی بود، آزاد کرد.

سیاست حکومت ابوبکر نسبت به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

توضیح

با در نظر گرفتن سیاست کلی حکومت خلافت در عصر ابوبکر، می توان سیاست آن حکومت را نسبت به سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بررسی نمود.

اینک در ضمن یک بررسی کوتاه از آنچه بیان شد، روایت حدیث در تایید سیاست حکومت ابوبکر را بیان می نماییم .

روایت حدیث در تایید سیاست حکومت ابو بکر

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله انصار در (سقیفه بنی ساعده) گرد آمدند تا با (سعد بن عباده) به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند. آنان برای این کار خود، هیچ دلیلی از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند بلکه تعصب قبیله ای آنها را بر این کار واداشت .

مهاجران و قریشی چون این خبر را شنیدند، به آن سقیفه شتافتند و در محاجه با قبیله انصار گفتند: (پیامبر از قبیله قریش است . و در عرب نمی پذیرند جانشین او از غیر قبیله او باشد.) و به این دلیل با (ابوبکر) بیعت کردند؛ و در حالی که بنی هاشم دو روز مشغول غسل و کفن و نمازگزاردن مسلمانان بر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و میدان از حضور آنان خالی بود، بیعت ابوبکر تمام شد و ابوبکر خلیفه گشت . و طرفین نزاع بر سر خلافت - یعنی انصار قریش - را هیچ دلیلی از قرآن و سنت پیامبر

صلی الله علیه و آله بر کارشان نبود! و پس از آن :

اولا: حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عموم بنی هاشم را از خمس اسقاط کردند؛ و در حالی که هیچ دلیلی از قرآن

و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند و در آیه خمس (انفال / ۴۱) در قرآن این حق ثابت بود و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله عمل آن حضرت بر آن بود.

ثانیا: (فدک) را که پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش (فاطمه) داده بود از او گرفتند و از او شاهد خواستند بر آنکه پیامبر فدک را به او واگذاشته است ؛ در حالی که باغها و زمینهای زراعتی دیگری که پیامبر صلی الله علیه و آله به دیگران داده بود؛ از ایشان باز پس نگرفتند و از آنها نخواستند شاهد اقامه کنند !

ثالثا: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله محروم کردند. و از آنجا که ارث بردن فرزند از پدر، جزء احکام بدیهی اسلام بود و همه مسلمانان آن را در قرآن خوانده بودند و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن عمل کرده بودند، در این باده دستگاه خلافت چاره ای نداشت جز آنکه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کند که پیامبر صلی الله علیه و آله این مورد بخصوص را از ارث بردن استثنا فرموده است .

و چنین بود که ابوبکر روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (از ما پیامبران کسی ارث نمی برد. هر چه مستملکات از ما باقی می ماند، صدقه است) و با توجه به اینکه صدقه بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است ،

حدیث اینچنین روایت شد.

این حدیث در مناظره بین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر خلیفه روایت شد. پس از این وقایع ، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله صلاح امر را در آن دانست که این معرکه را بین خود و دستگاه خلافت برملاکند، تا همه صحابه و سایر مسلمانان از آن با خبر شوند و استدلالهای طرفین را بشنوند؛ و سپس آنها را در مسوولیت عمل نشدن به این احکام ، با دستگاه خلافت شریک کند.

برای این کار با دسته ای از زنان وابسته به خود، به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف برد. برای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پرده ای زدند. دختر پیامبر صلی الله علیه و آله با همراهانش ، در پس آن پرده قرار گرقتند؛ و جمع صحابه و سایر مسلمانان و دستگاه حاکمه در آن سوی پرده .

دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آهی کشید که حاضرین از آن آه به گریه آمدند. سپس حمد و ثنای الهی را به جای آورد؛ و پس از آن فرمود: من فاطمه هستم دختر محمد صلی الله علیه و آله ... و گفت آنچه گفت ، تا آنکه فرمود:

ای پسر ابوقحافه ! (ابو قحافه نام پدر ابوبکر است) تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نمی برم !؟

سپس به انصار خطاب کرد و آنها را مورد عتاب قرارداد.

چون خطبه آن حضرت تمام شد، ابو بکر خطبه خواند و در گفتارش پیامبر صلی الله علیه و آله را

احترام کرد و خطاب به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و بر او ثنا گفت . سپس گفت :

ای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله من خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (از ما گروه انبیا کسی ارث نمی برد. هر چه از مابازماند صدقه است .) و من به فرمان او عمل کردم ....

فاطمه در جواب گفت :

آیا با تعمد کتاب خدا را پشت سر گذاشتید و ترک کردید خداوند می فرماید: (و ورث سلیمان داود) :

سلیمان پیامبر علیه السلام از داود پیامبر علیه السلام ارث برد. (نمل / ۱۶)

و سپس چند آیه را نیز تلاوت فرمود و ابوبکر را در حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد، در ملاـ عام و در حضور همه همکارانش از مهاجرین و انصار، تکذیب کرد؛ و حتی یک نفر از آن جمع نیز نگفت : ای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله من نیز این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ام .

با توجه به آنچه بیان شد، سیاست حکومت در عصر ابوبکر نیازمند روایت حدیث در تایید کار خود بود؛ و این کار انجام شد. و این خود اولین بار بود که به طور رسمی حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلاف نص قرآن روایت شد؛ و پس از آن مانند آن را، در کار سیاست خلفا بسیار می یابیم .

علت سکوت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر دستگاه خلافت للّه

در اینجا یک امر جلب نظر می کند که : چه شد آن همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن همه شدت

عمل دستگاه خلافت با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و روایت حدیث بر خلاف نص قرآن و کشتار مخالفان بیت ابوبکر - مانند مالك بن نویره - و کارهایی مانند آن را دیدند و در برابر آن سکوت اختیار کردند!؟

برای درک حقیقت امر، شناخت وضع عمومی مردم جزیره العرب بخصوص اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ضرورت دارد. درباره عدالت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در بخش دوم کتاب در راه وحدت ، توضیح کافی ارائه شده است ؛ و در زمینه وضع عمومی مردم جزیرالعرب ، آنچه را در مقدمه بحث گذشته (بررسی سیره پیامبر) عرضه داشتیم یادآور می شویم .

اهمیت قول و قرار داد در نظر اعراب جزیره العرب

مردم جزیره العرب که خواندن و نوشتن را نمی دانستند؛ جریان کار آنها بر قول و قرار لفظی بود. بدانسان که با یک کلمه : (این فرزند من است) مردی بیگانه از شخص و قوم و قبیله گوینده ، فرزند او می شد و فرزندانش برادر و خواهر او می شدند و سایر افراد و قبیله او را یک تن از خود می شمردند.

و به همین صورت بود کار مرد شروری که با گفتن جمله : (این مرد از ما نیست) آن مرد از خویش و قبیله بریده می شد. و همچنین بود کار در خرید و فروش و هبه اموال و املاک افراد با یکدیگر، و نیز پیمان بستن دو قبیله در کار جنگ و صلح و پناه دادن به کسی .

گاه نیز در قراردادها مثبت ، دست به یکدیگر می دادند؛ و در این صورت آن قرار داد را (بیعت) می نامیدند.

در

آن عصر، بزرگواری و شرافتمندی در پایبندی به آن قراردادها بود. و در این پایبندی مردم عرب برهم پیشی می گرفتند؛ و در راه آن جان می داند.

شریعت اسلام پایبند بودن به قراردادهای صحیح را محکمتر ساخت و پیامبر صلی الله علیه و آله جامعه اسلام را بر بیعت گرفتن بنیانگذاری کرد؛ و در مقابل قراردادهای باطل را الغاء کرد؛ مانند قرارداد پسرخواندگی .

با توجه به نکته بیان شده ، به علت سکوت صحابه و تسلیم آنها در مقابل اقدامات ناروای حکومت ابوبکر پی برد:

انصار چون گفتگوی امیرالمومنین علیه السلام را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر شنیدند، گفتند: اگر انصار این سخن تو را پیش از بیعت کردن با ابوبکر می شنیدند، با کسی جز تو بیعت نمی کردند.

و در جواب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به در خانه آنها نیز برای یاری خواستن تشریف می برد، می گفتند: ما با این مرد بیعت کردیم و کار از کار گذشت .

و نیز حال به همین گونه بود، زمانی که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر یاری خواستن تشریف می برد، می گفتند: ما با این مرد بیعت کردیم و کار از کار گذشت .

و نیز حال به همین گونه بود، زمانی که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله با ابو بکر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در حق میراث خود از پدر، مناظره فرمود.

در همه این احوال دیدیم که انصار خود را پایبند بیعت با ابوبکر می دانستند و خلاف کردن در قول و قرار خود

بـا ابوبکر را، بر خود تنگ می شـمردند. آنان گرچه حق را در خلاف ابوبکر می دانسـتند، ولی خلاف قرار دادن عمل کردن ، در هر حال در جامعه عرب ننگ و آور بود؛ با اینکه شرع اسلام قرار داد باطل را قابل اجرا نمی دانست .

در شـرع اسـلام اگر چند نفر با کسـی قرار بگذارند بیعت کنند که مال کسـی را به ناحق از او بگیرند، اصل بیعت باطل است و قابل اجرا نیست ، لیکن این معنی برای کسـی می توانـد مورد پـذیرش باشـد که بتوانـد از نکوهش و سـرزنش جامعه عرب آن روز چشم پوشـی کند. حال اکثریت صـحابه ، نشان می دهد که آنها چون با خلیفه بیعت کرده بودند، خود را ملزم می دانستند در همه احوال فرمانبردار خلیفه باشند و او امر او را اجرا کنند.

عملکرد حکومت ابوبکر با حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله لله

با توجه با آنچه بیان شد، می توان خلاصه کار حکومت ابوبکر را با حدیث و سـنت پیامبر صلی الله علیه و آله به قرار ذیل بیان داشت :

انصار که بر خلاف آداب و رسوم اسـلامی ، جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را در خانه اش واگذاشتند و در سقیفه بنی ساعده گرد آمدنـد تا منصب حکومت بر مسـلمانان را از آن خود گردانند، آنها به هیچ وجه در فکر سـنت پیامبر صـلی الله علیه و آله چشم پوشـیدند و به سـنت پیـامبر صـلی الله علیه و آله حتی در امر تجهیز (یعنی غسـل دادن و کفن کردن و نمازگزاردن و دفن کردن) جسد مبارك خود آن حضرت ، پشت کردند. انصار در همه این احوال صلاح کار دنیای خود

را در نظر گرفتند و به رای خود عمل کردند.

و با این کار انصار، اولین بار بود که در اسلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان به رای خود و برخلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند.

پس از آنها همین کار را مهاجران قریشی نیز انجام دادند؛ و کار مهاجران قریشی در این باره هیچ تفاوتی با کار انصار نداشت .

آنها نیز صلاح کار قبیله قریش را در آن دیدند که جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را وانهند و در آن سقیفه گرد آیند و خلافت را از آن خود سازند.

اینها نیز در این باره ، عمل به رای خود را بر عمل کردن به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم داشتند. ؛

در این باره فقط بنی هاشم و در راس آنان علی علیه السلام بودند که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند و تا اتمام تجهیز جسد مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ اعتنایی به آنهمه غوغاها نکردند.

پس از آن واقعه مهم در اسلام (عمل کردن به رای) در برابر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله راه و روش مکتب خلفا شد و در جنگ اقتصادی با اهل البیت علیه السلام نیز به رای خود عمل کردند. لیکم در این زمینه چاره ای ندیدند مگر آنکه برای ، تاءیید راءی خود از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی بر خلاف نص قرآن روایت کنند. و این کار را نیز چنانکه دیدیم ، انجام داد.

و دلیل ما بر اینکه آن حدیث بر خلاف نص

قرآن کریم بود، همان است که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بر ملا فرمود.

و دلیل دیگر آن است که هیچ یک از همکاران قریشی خلیفه نتوانستند، خلیفه را در این مناظره یاری دهند و بگویند: ای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را غیر از ابوبکر، فلان صحابی نیز را پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند.

دختر خلیفه (عایشه) نیز به این حقیقت تصریح کرده است ؛ آنجا که می گوید:

آگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد... و در میراث پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف کردند (مقصود اختلاف بین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و دستگاه خلافت است که قبلا تفضیل آن را بیان داشتیم) علم این حکم را نزد هیچ کس نیافتیم جز نزد او ابوبکر گفت : من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: (از ما گروه انبیا ارث برده نمی شود. هر چه از ما بازماند، صدقه است .) (۹۵)

با این حدیث که منحصرا خلیفه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از ارث پدر محروم کرد.

و در حدیث دیگر که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد، مورد مصرف میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین تعیین کرد:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (خدای عز و جل اگر چیزی به پیامبری عنایت کند، آن عنایت شده پس از پیامبر از آن کسی خواهد بود که پس از او

قیام کند.) (۹۶)

بنابر این حدیث ، میراث پیامبر صلی الله علیه و آله پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر می رسید، و ابوبکر با این دلیل میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نداد و خود تصرف کرد.

به این سبب بود که دختر پیامبر به ابوبکر گفت : اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث می برد!؟

ابوبکر گفت : فرزندانم و خاندانم !

فاطمه فرمود:

پس چه شد که تو به جای ما ارث پیامبر صلی الله علیه و آله بردی !؟...(۹۷)

بنابر گفته عایشه که علم به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ارث نبردن از پیامبران را مخصوص به ابوبکر دانست ، پیامبر صلی الله علیه و آله این حکم را به فاطمه علیه السلام که وارث پیامبر نبود تبلیغ نفرموده است ! در حالی که یگانه وارث پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیه السلام بود که می بایست تکلیف خود را ارث نبردن از پیامبر صلی الله علیه و آله بداند.

و نتیجه این گفتار عایشه ، این است که - معاذالله - پیامبر در تبلیغ این حکم تقصیر کرده است !

این یک نوع روایت حدیث در تایید سیاست حکومت بود که در عصر همان حکومت و از قبل حاکم بود. نوع دیگر این عمل ، روایت حدیثی در تایید سیاست حکومت بعد از عصر آن حکومت و از قبل غیر حاکم می باشد؛ مانند روایتی که در صحیح بخاری و دیگر کتب حدیث از (ابوهریره) روایت کرده اند که گفت :

پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: (از میراث من به اندازه ای یک دینار هم تقسیم نشود. هر چه (به ارث) بگذارم . پس از نفقه دادن به زنهایم و مصرف کارمندانم ، صدقه است .) (۹۸)

دلیل ما بر اینکه ابوهریره این حدیث را پس از عصر ابوبکر روایت کرده ، همان گفتار عایشه است که گفت :

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در میراث پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف کردند. علم این حکم از نزد هیچ کس نیافتیم جز نزد ابوبکر. ابوبکر گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (از ما گروه انبیا ارث برده نمی شود.)

چنانچه ابوهریره در آن زمان این حدیث را روایت کرد، جای این گفتار عایشه نبود.

روایت ابوهریره نسبت به روایت ابوبکر، در تایید سیاست حکومت ابوبکر، همچون کاسه داغتر از آش است ! چرا که ابوبکر گفته بود: (از پیامبران ارث برده نمی شود. هر چه از ایشان باز ماند صدقه است) لیکن ابوهریره گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (از من حتی یک دینار ارث برده نمی شود. هر چه بماند پس از نفقه زنانم و مصرف کارمندانم ، صدقه است .) و با تخصیص حکم در پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و تعیین اندازه یک دینار، کار را محکمتر کرد. و نیز با تعیین مصرف آن در (نفقه زنان و مزد کارمندان) اضافه بر محروم کردن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده از آن را برای زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و کارمندان حکومت - به عنوان کارمندان پیامبر صلی الله علیه و

آله – صحیح جلوه داد.

روایتی که از ابوبکر در تایید سیاست حکومتش آوردیم ، به عنوان نمونه بود. روایتهای دیگری نیز مانند آن دارد که در شرح حال وی در تاریخ الخلفاء سیوطی ، یکجا مع آوری شده است . و روایتهای نظیر آن را نیز به هنگام بررسی سیاست سایر خلفا نسبت به امر حدیث و سنت ، پس از آن – ان شاء الله تعالی – خواهیم آورد.

همچنین روایتی مانند روایت ابوهریره که در تایید سیاست حکومت خلفا، پس از دوران خلافت آنان پدید آمده ، در مکتب خلفا بسیار است . مواردی از آنها را در جلد دوم معالم المدرسین در پایان بحث (منعه الحج) نشان داده ایم . بدین ترتیب روشن است که شناخت حدیث صحیح از حدیثهای غیر صحیح ، در کتابهای مکتب خلفا، بر غیر متخصص این فن ممکن نیست .

جلوگیری از روایت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

حدیث یاد شده ابوبکر روشنگر یک بخش از سیاست حکومتش نسبت به حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. بخش دیگر سیاست وی در این زمینه ، نهی کردن و ممانعت از روایت کردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. ذهبی در این باره چنین روایت می کند:

ابوبکر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد و گفت : شما از پیامبر حدیثهایی روایت می کنید و در آن اختلاف می کنید. و آنها که پس از شما می آیند، اختلافشان بیشتر خواهد شد. از پیامبر هیچ حدیثی روایت نکنید! هر کس از شما سوالی کند، بگویید: قرآن در بین ما هست . آنچه قرآن

حلال فرموده : حلال دانید. و آنچه قرآن حرام کرده ، حرام دانید. (۹۹)

این فرمایش ابوبکر مخالف با نص صریح قرآن است که می فرماید:

(و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم) :

و بر تو قرآن را نازل کردیم تا برای مردم آنچه بر ایشان فرو فرستادیم شده بیان کنی . (نحل / ۴۴)

همه احکام قرآن ، حلال و حرام قرآن ، شرح و بیانش در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و تجسمش در سیره آن حضرت می باشد؛ و دسترسی به این هر دو، روایت حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را لازم دارد.

یک رکعت نماز از احکام قرآن را نمی توان بدون رجوع به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آورد. پس این بخش از گفتار خلیفه صحیح نیست .

اما آن بخش از سخنش که گفته است : (در آن اختلاف می کنید) صحیح است . چه آنکه مجاز بودن روایت حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله سبب می شود احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شود که مخالفت با سیاست حکومت باشد؛ و در آن حال گروهی از مسلمانان پیروی از حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند کرد و گروهی به رای خلفا عمل می کنند؛ و در نتیجه آن ، اختلاف بین مسلمانان شدید خواهد شد.

چنین بود مخالفت این گفتار و رای ابوبکر با این آیه قرآن و دهها آیه دیگر که دستور به پیروی از گفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد و به آنها روایت حدیث پیامبر

صلی الله علیه و آله را لازم دارد.

از این گذشته ، این سخن ابوبکر مخالف با سایر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که در آنها روایت کردن حدیث حضرتش را دستور فرموده و بر آن تاکید نموده است . (۱۰۰)

به هر حال این دو گونه سیاست خلیفه نسبت به حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع کار خلفا در این باره بود و خلفای پس از او همین روش را با شدت هر چه تمام تر با حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دادند. و خود این فرمایش خلیفه ، مانند کارهای دیگرشان که به بعضی از آن در گذشته اشاره داشتیم ، فقط یک دلیل داشت و آن (رای شخص خلیفه) بود!... و خلیفه در آخر عمرش نیز به (رای خود)عمل کرد و عمر را به جانشینی خود و حکومت بر مسلمانان تعیین کرد!

در تاریخ طبری و دیگر کتب تاریخ چنین روایت کرده اند:

ابوبکر در مرض وفاتش عثمان را به تنهایی خواست و به او گفت : بنویس : (بسم الله الرحمن الرحیم . این است عهد ابوبکر به مسلمانان . اما بعد...)

در این حال بیهوش شد. عثمان باقی عهد نامه را اینچنین نوشت : (من عمر بن الخطاب را خلیفه خود بر شما قرار دادم . و خیر شما را در این خواستم .)

در این حال ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت :

بر من بخوان چه نوشتی ؟

عثمان نوشته را بر او خواند. ابوبکر گفت : الله اکبر! همانا ترسیدی اگر در این بیهوشی بمیرم مردم اختلاف کنند؟

عثمان

گفت : آری ؟

ابوبکر گفت : خدا تو را جزای خیر دهد! و همان نوشته را پذیرفت ...

نامه را (شدید) آزاد کرده ابوبکر با عمر آورد. در مسجد عمر به مردم گفت : ایها الناس ! خلیفه پیامبر را گوش دهید و فرمان برید. او می گوید: خیر شما را خواسته ام . (۱۰۱)

در نتیجه آن نوشته ، با عمر بیعت کردند... و عمر خلیفه مسلمانان شد!

۲ – سنت در عصر عمر

توضیح

عمر خلیفه ای از قریش

عمر بن خطاب در جمادی الثانی سال ۱۳ هجری ، پس از ابوبکر خلیفه شد، و در ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ هجری کشته شد. مدت خلافت او ده سال و شش ماه بود. (۱۰۲)

سیاست حکومت در عصر عمر

اشاره

در این بحث پنج نمونه از سیاستهای حکومت عمر را که بر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اثر گذاشت ، به ترتیب ذیل بررسی می نماییم :

۱ - سیاست برتری جویی برای قبیله قریش

۲ - سیاست برتری جویی برای نژاد عرب

۳ - سیاست ایجاد نظام طبقاتی در جامعه اسلامی

۴ - سیاست حبس صحابه در مدینه

۵ - سیاست ساختن ذوی القربی و اهل بیت برای پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ – سیاست برتری جویی برای قبیله قریش

سیاست برتری جویی قبیله ای در عصر عمر، همان سیاست قبیله ای در جامعه عرب قبل اسلام بود. جامعه عرب در عصر جاهلیت ، بر اساس نظام قبیله ای و برتری خواهی نژاد عرب بنیانگذاری شده بود.

در آن نظام قبیله ای اساس و هر بینش و روش ، قبیله بود و همپیمانان قبیله (۱۰۳)، شیخ قبیله و شاعر قبیله ، و آب قبیله و زمین قبیله . در آن نظام اگر فردی از یک قبیله به دست فردی از قبیله دیگر کشته می شد، همه افراد قبیله مقتول از همه قبیله نائل خونخواهی می کردند. و چنانچه در این راه فردی از افراد قبیله قاتل کشته می شد، خونخواهی انجام گرفته بود.

و در پیروی از اصل برتری خواهی نژاد عربی ، یک عرب صحرانشین ، دختر خویش را به شریفترین مرد غیر عرب شوهر نمی داد.

جامعه عرب در عصر جاهلیت چنین بود و پیامبر صلی الله علیه و آله آن جامعه را قولا و عملا در هم شکست . در این باره از جانب خداوند این آیه بر آن حضرت نازل شد:

(یا ایها الناس انا خلقنا کم من ذکر و انثی

و جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم):

ای مردم ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم ؛ و آنگاه شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. گرامیترین شما نزد خدا با تقواترین شماست . (حجرات / ۱۳)

و پیامبر صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر مبارکش و در حجه الوداع فرمود:

ایهاالناس ! پروردگار شما یکی است . و پدر شما یکی است . آگاه باشید! هیچ عربی را برتری نیست بر غیر عرب ؛ و نه غیر عرب را بر عرب ؛ و نه سرخ پوست را بر سیاه پوست ؛ و نه سیاه پوست را بر سرخ پوست ؛ مگر به تقوا. آیا به شما تبلیغ کردم ؟

گفتند: آری ای پیامبر خدا تبلیغ کردی . (۱۰۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله عملا نیز جامعه اسلامی را بر اساس یکسان بودن نژاد بشر بنیانگذاری فرمود و بلال حبشی را موذن جامعه اسلامی قرار داد و همچنین دهها و صدها کارهای دیگر در این باره انجام داد.

چنین بود حال جامعه اسلامی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله . و در عصر عمر سیاست حکومت در این باره مقتضی آن شد که جامعه اسلامی را به روش و بینش عرب در عصر جاهلیت باز گرداند. و اینک بیان این ماجرا:

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مبارزه در سقیفه بنی ساعده برای تعیین خلیفه با شعار قبیله ای بر پا شد. انصار که سعد بن عباده را برای بیعت به خلافت به آنجا آوردند، به آن دلیل

نبود که وی بر دیگران صحابه فضیلتی دارد، بلکه دلیل آنها همان بود که گفتند: (خلیفه باید از قبیله ما باشد).

مهاجرین در جواب ایشان گفتند: (پیامبر از قبیله ما قریش بود. و خلافت بایست در قریش باشد. . عرب خلافت پیامبر را در غیر قریش نمی پذیرد.) و به همین دلیل در سقیفه با ابوبکر بیعت شد.

پس از آن ابوبکر سرگرم سرکوب مخالفان و تحکیم اساس خلافت بود؛ ولی پس از ابوبکر، در عصر قریشی بودن دستگاه خلافت ، چنانکه بیان می نماییم ، آشکار شد.

چگونگی حکومت قبیله قریش بر مسلمانان

در عصر خلافت عمر بن الخطاب حکومت از آن قبیله قریش و همپیمانان قریش بود، و ریاست ارتش مسلمانان و فرمانداری شهرهای بزرگ اسلامی از آن افراد قبیله قریش و همپیمانانش بود، به شرط آنکه از بنی هاشم نباشد

در این باره خلاصه ای از آنچه مسعودی نقل کرده است می آوریم . وی می گوید:

فرماندار حمص وفات کرد. حمص شهری بزرگ در شام و یکی از مراکز ارتش اسلام بود. در این زمان عمر (ابن عباس) را خواست و به او گفت : فرماندار حمص وفات کرده و مردی نیک بود. و مرد نیک بسیار کم است . امیدوارم تو از آنها باشی . لیکن در قلب من از تو چیزی هست ، گرچه دلیلی بر آن ندیدم و در جستجوی آن در تو خسته شدم . اکنون در مورد فرمانداری شهر حمص شدن چه گوید؟

ابن عباس گفت : تا آنچه را از من در دل داری نگویی ، نمی پذیرم .

عمر گفت : برای چه می خواهی بدانید!؟

ابن عباس گفت : می

خواهم بدانم تا چنانچه جای بیم داشتن باشد، من هم از آن چیز بر خود بیمناک شوم ؛ و چنانچه بی گناه باشم ، بدانم گناهم و فرمانداری را بپذیرم .

عمر گفت : ای پسر عباس ، بیم دارم مرگ من فرا رسد و تو فراندار باشی و مردم را به سوی خودتان بخوانی ! نه خیر، مردم نباید به سوی شما بیایند و دیگران را ترک کنند.... (۱۰۵)

مقصود عمر این بود که مبادا بمیرد و در آن حال ابن عباس فرماندار حمص باشد - که یکی از مراکز قشون اسلام در آن روز بوده - و با پشتوانه فرمانداری بر آن قشون ، مردم را به خلافت بنی هاشم - یعنی خلافت علی علیه السلام - دعوت کنند. لذا گفت : نه خیر! نمی بایست در کار خلافت ، مردم در رو به بنی هاشم آورند و قریشیان دیگر را ترک کنند!

بنابر آنچه شرح دادیم . خلیفه درباره تعیین ابن عباس در پست فرمانداری شهر حمص مدتها اندیشیده بود و با وجود اطمینان به لیاقت ابن عباس در آن پست ، بیم آن داشت که مبادا مرگ او در رسد و ابن عباس از ارتش زیردست خود به سود کاندیدای بنی هاشم برای خلافت علی علیه السلام بود استفاده نماید. وی در این گفتگو در پی آن بود که از این جهت مطمئن شود؛ ولی ابن عباس این قول را به او نداد و فرماندار حمص نشد!

از این گفتگو دو امر برای ما روشن می شود:

یکی آنکه به چه سبب عمر بنی هاشم را در پستهای حساس نمی گمارد.

دوم آنکه عمر در

فکر تعیین خلیفه قریشی از غیر بنی هاشم برای بعد از خود بوده است .سیاست دیگر خلافت قریشیان بر دور نگاه داشتن انصار از خلافت و پستهای حساس بوده است ، مگر در جایی که هیچ فردی از افراد قریش و همپیمانانش برای آن پست نباشد، یا آنکه کار دولتی بی اهمیتی باشد. این سیاست تا آخرین روز این حکومت ادامه داشت . چنانکه در شورای فرمایشی شش نفری برای تعیین خلیفه ، عمر یک نفر از انصار را نیز تعیین نکرد.

این چنین بود بنیانگذاری حکومت قبیله قریش بر مسلمانان در عصر عمر که آثار آن قرنها بر جامعه اسلامی به جا ماند؛ و اثر آن بر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تا عصر ما نیز باقی مانده است .

۲ – سیاست برتری جویی برای نژاد عرب

از سیاست برتری جویی برای نژاد عرب در عصر عمر، چهار نمونه ذیل را بیان می نماییم :

الف – مرد عجم – غیر عرب – از عرب دختر نگیرد. مرد عرب غیر قریشی از قریش دختر نگیرد. (۱۰۶)

ب – فرزندی که مادرش عجم باشد، از پدر ارث نمی برد، مگر آنکه در سرزمین عرب به دنیا آید. (۱۰۷)

نظیر این قانون در عصر ما در انگلستان معمول است و هر گاه برای مرد انگلیسی از زن غیر انگلیسی در خود انگلستان فرزندی متولد شد، آن حق دارد شناسنامه انگلیسی بگیرد، و در غیر این صورت خیر.

ج – از نصارای عرب مانند نصارای غیر عجم مالیات به نام جزیه نگیرند، بلکه مانند مسلمانان از آنها مالیات به نام زکات بگیرند. (۱۰۸)؛

د– غیر عرب در شهر مدینه سکنا نکند، جز آنها که از زمان

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه سکونت داشتند؛ مانند سلمان و بلال .

از این قانون دو نفر مستثنی شدند: یکی (هرمزان) که در اصل فرمانروای شوشتر بود و خلیفه برای مشورتهای جنگی در فتوحات ایران به او نیازمند بود (۱۰۹)، و دوم (ابولولوه) که کارگر ماهری بود و مردم مدینه نیازمند به کار او بودند. (۱۱۰)

مسعودی در این باره می گوید:

و کان عمر لا یترک احدا من العجم یدخل المدینه . فکتب الیه المغیره بن شعبه ان عندی غلاما نقاشا نجارا. حدادا فیه منافع لاهل المدینه . فان رایت تاذن لی فی الارسال به ، فعلت . فاذن له . (۱۱۱)

یعنی عمر نمی گذاشت کسی از عجم به شهر مدینه آید. مغیره بن شعبه به او نوشت : من غلامی دارم نقاش است و نجار و آهنگر و برای اهل مدینه نافع است . اگر اجازه فرمایی ، او را به مدینه فرستم .

عمر به او اجازه داد.

وی به مدینه آمد؛ و او همان ابولولوه بود.

در باره مشورت کردن با عمر هرمزان به ذکر یک نمونه اکتفا می نماییم . مسعودی گوید:

عمر درباره جنگ فارس و اصفهان و آذربایجان با هرمزان مشورت کرد.

هرمزان گفت : (در ایران) فارس به منزله سر می باشد و اصفهان و آذربایجان به منزله دو بال . چنانچه یک بال را قطع کنید، سر بال دیگر را نگاه دارید؛ لیکن اگر سر را ببری ، دو بال می افتند.

بنابراین کار سر را آغاز کن . (۱۱۲)

۳ – سیاست بنیانگذار نظام طبقاتی در جامعه مسلمانان

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه از غنایم جنگی بود، پس از آنکه خمس آن

را پیامبر بر می داشت ، باقیمانده را میان لشکریان اسلام که در آن جنگ شرکت داشتند، تقسیم می فرمود. این کار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام عصر خلافت ابوبکر نیز معمول بود، و همچنان در اوایل خلافت عمر بن الخطاب .

پس از آنکه فتوحات زیاد شد و بخشی از کشور ایران فتح شد و غنائم انبوه شد، خلیفه درباره تقسیم غنائم با مسلمانان شور نمود.

امام علی علیه السلام به او فرمود: هر ساله آنچه از مال نزدت جمع شود، تقسیم کن و چیزی از آن نزد خود نگاه مدار. دیگران نیز پیشنهادهای دیگری داشتند. یکی از آنها گفت : ملوك شام را دیدم دفتر نامها دارند و همچنین ارتش نظامی برای جنگها. شما نیز چنان کن . خلیفه او را پذیرفت و دستور داد نام های مردم را بر حسب قبایل آنها نوشتند. (۱۱۳).

در فتوحات البلدان بلاذری کیفیت بیت المال بر افراد را چنین ذکر کرده است :

به هر یک از بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله سالیانه ده هزار درهم دادند و و به (عایشه) دوازده درهم . و به آنان که در جنگ بدر شرکت داشتند، هر یک پنج هزار درهم . به آنها که در بدر نبودند و در احد حضور داشتند، سالیانه چهار هزار درهم . و همچنان سالیانه ها کم می شد تا آنجا که به بعضی از مسلمانان سالیانه دویست درهم می دادند. و نامهای مسلمانان در دفترها چنین ثبت شد. (۱۱۴)

خلیفه با این کار، امتیازهای طبقاتی را در اسلام پدید آورد و جامعه مسلمانان به آن خو گرفت و توده

مردم آن را جزئی از بینشهای اسلامی پنداشتند.

عمر نظام طبقاتی را با گفتارها و کردارهای دیگر خود نیز مستحکم کرد. مانند آنکه گفت : (این امر (خلافت) منحصر در اهل بدر است ، تا یکی از ایشان باشد. و آنگاه که کسی از ایشان نباشد، در اهل احد می باشد، تا یک نفر از ایشان هست . و پس از ایشان در....) و همچنانکه جنگهای پیامبر را نام برد. سپس گفت : (خلافت به آنها که پس از فتح مکه مسلمان شدند نمی رسید.) (۱۱۵)

و نیز در شورای فرمایشی شش نفری برای انتخاب خلیفه بعد از خودش ، همه را از اهل بدر قرار داد.

خلیفه را در این کار حکمتی ظریف در امر سیاست بود. وی با این روش سردمداران صحابه را از خود خشنود کرد و آنها را سر گرم مال اندوزی و افزون طلبی و دوری از فکر سیاسی نموده ، و به گردآوری اموال گزاف از طریق گله داری گاو و گوسفند و شتر و اسب و کشت و زراعت ، مشغول ساخت .

این کار خلیفه ، از طرفی در جامعه اسلامی طبقات اشرافی مرفه و مترف پدید آورد و از طرف دیگر طبقات مستضعف و درمانده . و نیز زیانهای دیگری به بار آورد که این رساله گنجایش بررسی آنها را ندارد.

۴ – سیاست حبس صحابه در مدینه

سیاست حکومت عمر در آن بود که آن دسته از صحابه که بیم آن داشت که دور از چشم او حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کنند، در مدینه حبس کند. در این باره عبدالله بن عمر می گوید:

زبیر مردی شجاع و با مهارت بود. وی

نزد عمر آمد؛ و عمر به سبب آنچه از او سر زده بود (یعنی شمشیر آماده داشتن برای بیعت گرفتن برای علی علیه السلام) از او بیم داشت .

زبیر به عمر گفت : اجازه بده بروم در راه خدا جهاد کنم .

عمر گفت : تو را کافی است جهادی که با پیامبر کردی .

زبیر رفت در حالی که با ناراحتی با خود زمزمه می کرد.

عمر گفت : چه کسی عذر مرا با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می فهمد!؟ اگر ما دهانه این فتنه را نبندم ، امت محمد را هلاک می کند. (۱۱۶)

در روایت دیگر می گوید:

من در این دره (مقصود دره مدینه است) را گرفتم که مبادا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله میان مردم رفته ، مردم را گمراه کنند. (۱۱۷)

و عبدالرحمن بن عوف روایت می کند که :

عمر پیش از مردن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را از نقاط مختلف گرد آورد.... و ابوذر را و... و... و به آنها گفت : این احادیث چیست که از پیامبر در جهان پراکنده کرده اید!؟

گفتند: کار را (از روایت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله) نهی می کنی !؟

گفت : نزد من بمانید! به خدا سوگند تا من زنده ام از من جدا نخواهید شد! ما بهتر می دانیم کدامین حدیث را از شما بپذیریم و کدام را رد کنیم .

و ایشان در مدینه نزد عمر بودند تا عمر مرد. (۱۱۸)

و نیز به همین دلیل ، عمر بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله را از سفر حج و عمره منع کرد. (۱۱۹) چه

آنکه در میان آنان بانویی ماننـد (ام سـلمه) بود که عمر نمی دانست او را کنترل کنـد که حدیث مخالف سـیاست حکومت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکند.

ایـن منع همچنـان در زمـان حکـومت عمر جـاری بـود؛ تـا اینکـه در آخریـن سـال حکـومتش آنهـا را تحت نظـارت عثمـان و عبدالرحمن بن عوف ، با خود به حج برد؛ و آن دو نمی گذاشتند کسی نزدیک آنها بشود. (۱۲۰)

۵ – سیاست ذوی القربی و اهل البیت برای پیامبر صلی الله علیه و آله

بـا فتوحـات بسـیار در عصـر عمر، مردمان هزاران شـهرها که با پدیـده ای تازه به نام اسـلام مواجه شدنـد، با ولع تمام و اشتیاق فراوان خواهان شناسایی دین اسلام و تاریخ اسلام بودند.

دسـتگاه خلافت برای شناسایی اسلام ، تلاوت قرآن و آنچه از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که با سیاست حکومت موافق بود و آنچه را خود خلفا مقرر داشته بودند، معرفی می کرد؛ ولی برای شناسایی تاریخ اسلام با مشکلی سخت مواجه بود.

این مشکل از آنجا ناشی می شد که : تازه مسلمانان برای شناخت تاریخ اسلام خواهان شناسایی زندگانی پیامبر اسلام بودند و اینکه این اسـلام چگونه اینچنین پیش رفته ، و چه کسانی در پیشـروی اسـلام به پیامبر اسـلام کمک کردنـد، و چه کسانی کار شکنی کردند، و چه کسانی نزد پیامبر اسلام مقرب بودند، و اینکه بازماندگان و افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کیانند.

علاوه بر این خواسته های طبیعی ، آن تازه مسلمانان در آیاتی از قرآن نیز می خواندند:

(قل لااسلکم اجرا الا الموده فی القربی). (شوراء/ ۲۳)

(تعالی تعالوا ندع ابناؤ نا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم

...) (آل عمران / ۶۱)

و چنانکه آن تازه مسلمانان می فهمیدند:

اولین مرد ناصر پیامبر صلی الله علیه و آله از مردان (ابوطالب) عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر علی علیه السلام بود.

و اولین زن ناصر پیامبر صلی الله علیه و آله (خدیجه) مادر زن (علی) بود.

و اولین زن مسلمان همان (خدیجه) و اولین مرد مسلمان (علی) بود.

و پس از آن ، بزرگترین ناصر پیامبر در جنگها (علی) بود.

و در تفسیر آن آیات و دهها آیه دیگر و نیز صدها حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت پیامبر و ذوی القربای پیامبر را (علی) می شناختند.

و از زنان فاطمه همسر (علی) را می شناختند.

و از جوانان حسن و حسین دو فرزند (علی) را می شناختند.

در این صورت در بینش آنان ، همه زیباییهای اسلام و تمامی فضیلتها در اسلام ، خلاصه می شد در علی و پدر علی و مادر زن علی و همسر علی و دو فرزند علی ؛ همان معارض خلافت که شش ماه با خلیفه بیعت نکرد و می گفت : من وصی پیامبر و جانشین پیامبر هستم .

و اینها جملگی سبب نابسامانی حکومت خلفا می گشت .

دستگاه خلافت این نابسامانی ها را با ظرافتی خاص به روشهای زیر علاج کرد:

۱ - معرفی عباس به عنوان ذوی القربی و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

در گذشته در داستان بیعت گرفتن برای ابوبکر دیدیم :

ابوبکر در عمر و همراهانش به منزل عباس به قصد جدا کردن وی از علی علیه السلام رفتند و به او پیشنهاد کردند در

این راه از خلافت به او سهمی بدهند؛ و او نپذیرفت .

در عصر عمر علاوه بر ادامه این سیاست ، حکومت نیازمند آن بود که کسانی جز علی علیه السلام را به عنوان ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کند.

عمر در اجرای این دو سیاست (عباس) را که در جنگهای بدر و احد و خندق و خیبر و تبوک با پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه در جنگ بدر لشکر مشرکان بود و اسیر مسلمانان شد... همین عباس را مقدم بر بدریها و احدیها و... قرار داد، بلکه در راس آن نظام طبقاتی قرار داد و مقرری او را سالیانه دوازده هزار درهم تعیین کرد. (۱۲۱)

و در سال هجده هجری که در مدینه خشکسالی شد، عباس را به عنوان عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز طلب باران به عنوان شفیع به درگاه خدا برد. (۱۲۲)

از سوی دیگر عمر، فرزند او (عبدالله) را به عنوان عموزاده پیامبر به دنبال خود می برد و با او در برابر بزرگان صحابه مشورت می کرد و از او تفسیر آیات قرآن را می پرسید و عبدالله نیز که از اشعار عرب بسیار در حفظ داشت ، از عهده تفسیر لغوی آیات قرآن بر می آمد. (۱۲۳)

خلیفه با مانند این کارها، عباس و فرزندش عبدالله را در جامعه آن روز سرشناس ساخت و به عنوان ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد. و در گذشته نیز دیدیم خلیفه میل داشت ابن عباس را فرماندار حمص کند به شرط آنکه یقین کند او از مقام خودش برای خلافت

علی علیه السلام پس از وفات عمر، استفاده نخواهد کرد.

اثر این سیاست با توجه به حکمت دستور الهی در معرفی اهل البیت روشن می گردد.

حکمت دستور الهی در معرفی اهل البیت علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله اهل البیت علیه السلام را بنا به دستور الهی ، به مسلمانان معرفی نمود تا آنکه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عقاید و احکام اسلام را از آنها بگیرد، حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنها تعلیم بگیرند، و گرد آنها جمع شوند و با آنها بیعت کنند و حکومت اسلامی را تشکیل دهند، و این کارها را امت اسلام با معرفت به مقام آنها انجام دهند، و با محبت و شیفتگی به آنها، پیروی از آنها کنند.

و آنگاه که دستگاه خلافت به جای آنها دیگران را معرفی کرد، نقیض آن آثار را اینچنین به جا گذارد:

در عصر خلفای سه گانه ، تازه مسلمانان عباس و فرزندانش را مصداق آیات و احادیثی پنداشتند که درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است و نظر آنها را وصی پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی آنها معطوف گشت .

و اثر آن در دراز مدت این شد که : آنگاه که مسلمانان از ظلم بنی امیه به ستوه آمدند و آماده قیام علیه بنی امیه و تشکیل حکومت اسلامی به رهبری اهل البیت شدند، بنی عباس توانستند در شهرهای خراسان - بدور از مدینه که مرکز اهل البیت بود و بدور از کوفه که مرکز شیعیان بود - خود را به نام اهل البیت معرفی کنند و

از آنجا لشکر کشی کنند و حکومت بنی امیه را منقرض سازند.

آنان بدین طریق توانستند به نام خلافت و به این عنوان که بنی عم پیامبر و اهل البیت هستند، حکومتی تشکیل دهند که همانند حکومت بنی امیه ستمگر باشد و همان شیوه آنها را در پیروی از حدیث و سنت روایت شده در مکتب خلفا پیش گیرد. آن حکومت خود کامه آنها صدها سال مسلمانان را در آزار داشت ؛ بدانسان که شرح آن نیازمند کتابها می باشد.

دوم و سوم : معرفی ابوبکر و عمر به عنوان دو یار برتر پیامبر صلی الله علیه و آله

دستگاه خلافت ابوبکر و عمر را در مکه و مدینه ، دو یار و همنشین و وزیر و مشیر پیامبر و شخص دوم و سوم اسلام معرفی کرد و همچنین در احادیثی آن دو را پرهیزکارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و فهمیده تر از آن حضرت وانمود ساخت .

نیز ابوبکر را به عنوان اولین فرد اسلام آورده ، به جای علی علیه السلام معرفی کرد؛ و عمر را دلسوخته تر از پیامبر صلی الله علیه و آله بر اسلام و مسلمین - دایه دلسوزتر از مادر! - ارائه دهنده بینش صحیح به پیامبر صلی الله علیه و آله جلوه داد.

و لذا در آن عصر که همگی صحابه ممنوع بودند حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کنند - مگر آنکه خلیفه از آنها سوال کند - خلیفه عمر و عایشه هر چه می خواستند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کردند.

در نتیجه این سیاست ، علاوه بر اینکه (عمر) قهرمان اسلام و

مقدم بر علی علیه السلام شناخته شد، آثار تغییر دهنده ای نیز بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده شد که تا به امروز نیز باقی مانده و در آینده – ان شاء الله – آنها را بررسی خواهیم نمود.

چهارم : معرفی عایشه در مقام بانوی نمونه اسلام

دستگاه خلافت عایشه را به عنوان محبوبترین انسان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و مقرب درگاه پروردگار معرفی کرد. همچنین امتیازات دیگری نیز در آن عصر به او عطا کرد. علاوه بر آن او را مصداق مشخص اهل البیت شناساند و شخصیت خدیجه علیه السلام و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام را در جامعه آن روز به دست فراموشی سپرد.

و از آنجا که خلفا از او استفتا می کردند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از او می پرسیدند، عایشه اولین مرجع شناسایی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شد و روایتهای او آثاری سوء در شناسایی سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تقویت و تثبیت سیره ابوبکر و عمر و عثمان به جا نهاد که تا ظهور مهدی اهل البیت علیه السلام نیز باقی خواهد ماند. (۱۲۴)

اینکه با توجه با آنچه بیان داشتیم ، می توانیم بررسی کوتاهی از سیاست حکومت عمر درباره حدیث داشته باشیم .

سیاست حکومت عمر نسبت به حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

توضیح

در عصر حکومت عمر چهار روش خطرناک نسبت به سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به شرحی که بیان می شود، تثبیت و بنیانگذاری شد:

یکم – نهی از نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله (۱۲۵)

دوم –صدور اجازه رسمی از مقام

خلافت بر نشر افکار بنی اسرائیلی بین مسلمانان (۱۲۶)

سوم - عمل کردن خلیفه به رای خود و بر خلاف نص صریح کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که خود جزئی از سیاست حکومت عمر در برابر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آید و به دو مورد آن اشاره داشتیم . (۱۲۷)

چهارم - روایت کردن حدیث در تایید سیاست حکومت و به ناروا آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادن

این چهار کار به شرحی که بیان می نماییم انجام گرفت :

۱ - سیاست جلوگیری از انتشار حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

در این مورد خلیفه از هر گونه نقل سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نهی اکید فرمود؛ چه از طریق گفتن باشد و چه از راه نوشتن . همچنین دستور داد هرکس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را نوشته بیاورد؛ و آگاه که همه نوشته ها را آوردند، یکجا همه را سوزانید!

و نیز برای اینکه مبادا صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در شهرهای دیگر و دور از چشم خلیفه سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کنند، بعضی از صحابه را از بیرون رفتن از مدینه منع کرد. (۱۲۸)

همچنین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را از سفر به خارج مدینه ، حتی سفر حج ، منع کرد؛ جز یک بار، آن هم تحت کنترل شدید عثمان و عبدالرحمن بن عوف ، چنانکه در گذشته بیان داشتیم .

اینک سه نمونه از اثر این شدت عمل در جلوگیری از روایت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان

می نماییم :

۱ – سعد وقاص در سفر حج از مدینه به مکه و به هنگام باز گشت از مکه به مدینه ، حتی یک حدیث هم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکرد. (۱۲۹)

مولف گوید: با توجه به آنکه در سفر حج ضرورت دارد که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در اعمال حج بیان گردد، روشن می شود سیاست عمر در نهی از روایت حدیث تا چه اندازه در اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اثر نهاده بود.

۲ – عبدالله بن عمر در مدت یک سال ، برای شخص همراه خود، یک حدیث هم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکرد. (۱۳۰)

۳ – عمر آن گاه که قرطه بن کعب انصاری را برای انجام کاری به کوفه فرستاد، به او سفارش کرد حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکند. هر گاه از او می خواستند حدیث از پیامبر روایت کند، می گفت : (عمر ما را از روایت حدیث نهی کرده است .) (۱۳۱)

عمر به جای نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می داد (قرآن) بخوانند؛ ولی در مورد قرآن نیز، از اینکه درباره معنی و تفسیر آن پرسش شود، شدیدا نهی و جلوگیری می کرد.

زمانی یک نفر از اشراف قبیله تمیم ، به نام صبیغ بن عسل تمیمی ، از معنای (و الذاریات ذروا...) سوال می کرد. عمر او را به مدینه طلبید و آنقدر با چوب خوشه خرما بر سرش زد که خون از دامن پیراهنش چکید؛ و سپس او را زندانی کرد! پس از مدتی دوباره او

را طلبید و صد ضربه چوب بر کمرش زد و کمر وی را مجروح کرد!! و سرانجام او را به بصره تبعید کرد و دستور داد کسی با او سخن نگوید! تا آنکه ابوموسی اشعری پس از مدتی او را شفاعت کرد و عمر او را آزاد ساخت . (۱۳۲)

علت نهی عمر از روایت حدیث و پرسش از تفسیر قرآن

در بیان سیاست ابوبکر با حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره مجملی به علت جلوگیری از نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله داشتیم .

اکنون آن مجمل را مفصلتر بیان می نماییم :

قریش از آغاز بعثت در مکه کارشکنیها و آزارها به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و شکنجه ها به مسلمانان وارد آوردند؛ و پس از هجرت به مدینه ، در جنگهای بدر و احد و خندق و داستان حدیبیه دشمنیها و کشتارها از مسلمانان داشتند...

و در برابر آنها اولین مسلمان (علی) بود، و حامی اسلام پدرش (ابوطالب)، و یاور فداکارش (خدیجه) مادر (فاطمه)... و در جنگهای با قریش ، قهرمان مسلمانان (علی) بود و ارتشِ فداکار اسلام (انصار) بودند که تفصیل آن در سیره پیامبر بیان شد.

و همچنین در آیات قرآن آیه : (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ...) (احزاب / ۳۳) بود و مصداق آن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام بودند.

و مصداق آیه مباهله : (قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ....) (آل عمران / ۶۱) علی و فاطمه و حسن و حسین

بودند.

و در آیه (و آت ذا القربی حقه) (اسراء/ ۲۶) دستور اعطای فدک به فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت و...

بدین سبب می بایست دستگاه خلافت از نشر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نماید و همچنین از سوال از تفسیر قرآن منع کند و بزند و خونین کند و زندانی سازد، تا حقیقت مخالفان علی و غصب کنندگان خلافت او و معارضه کنندگان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ، و نیز فداکاری های انصار، بر مسلمانان خارج از مدینه روشن نگردد. و از سوی دیگر برای دستگاه خلافت لازم بود و نیز روایتهایی در تاءیید سیاست خلفا ساخته شود که بخش کوچکی از آن را در گذشته دیدیم و در آینده نیز - ان شاء الله تعالی - خواهیم دید.

این کار در عصر خلافت ابوبکر بنیانگذار شد؛ و در عصر خلافت عمر شدت عمل در آن فزونی یافت . دستگاه خلافت به جای سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلام بدلهایی برای آن آوردند که در بحث ذیل ملاحظه خواهید فرمود.

۲ - نشر اخبار بنی اسرائیل

دستگاه خلافت از زمان عمر، به جای حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که از انتشار آن بشدت جلوگیری کردند، کارگزارانی داشتند که به جای آن (اخبار بین اسرائیلی) را میان مسلمانان نشر می کردند.

یکی از این عمال دستگاه خلافت (کعب الحبار) حبر و عالم بزرگ یهود بود که در زمان (عمر) بظاهر اسلام آورد تا زمان (عثمان) عالم دربار خلافت بود.

نمونه دیگر (تمیم داری) راهب نصاری بود که او

نیز بظاهر اسلام آورده بود و به دستور (عمر) پیش نماز جمعه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی می نمود!

ما در بررسی پیامد کار این افراد، به آنچه در گذشته بیان داشتیم اکتفا می نماییم ، و اثر تخریبی آن را در بحثهای آینده مانند بحثهای احیاء عقیده توحید در جزء دوازدهم - ان شاء الله تعالی - بررسی خواهیم کرد.

۳ - احکام و قوانینی که خلیفه مقرر می داشت

خلیفه دوم بسیاری از احکام اسلام را که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است ، تغییر داد. ما چند مورد آن را در گذشته در همین کتاب بیان داشتیم ؛ و چند مورد دیگر را به تفصیل در جزء دوم معالم المدرستین - در بحث اجتهادهای خلفا - آورده ایم ؛ و بررسی همه آنها، نیازمند نوشتن چندین جلد کتاب است .

اینگونه قانونگزاریها را مکتب خلفا، در قرن دوم هجری ، (اجتهاد) می نامیدند و می گفتند: خلیفه در این مورد چنین اجتهاد کرده است .

۴ - روایت حدیث در تایید سیاست خلیفه

در گذشته مواردی را درباره جلوگیری سخت و شدید خلیفه از نشر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نمودیم . در آن عصر دو نفر از آن منع مستثنا بودند.

یکی از آن دو تن ام المومنین (عایشه) بود که در عصر سه خلیفه سخنگوی رسمی دستگاه خلافت بود. خلفا هر آنچه نیاز داشتند از او سوال می کردند و او در تایید سیاست آنها حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کرد. ما چند حدیث از او را در تایید سیاست ابوبکر و عمر، در بحث (احادیث عایشه در پیشتیبانی از دستگاه خلافت) در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۱ / ۱۱۹ آورده ایم .

فرد دیگری که از منع روایت کردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله مستثنا بود، شخص خلیفه (عمر بن خطاب) بود. اینک - بحوله تعالی - نمونه ای از روایتهای عمر را در تایید سیاست خودش بیان می نماییم .

نمونه ای از روایت حدیث در

تایید سیاست عمر

در گذشته دانستیم در عصر خلیفه دوم ، سیاست حکومت بر اساس اجتهاد خلیفه در احکام اسلام ، در برابر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بنیانگذاری شده بود. (۱۳۳)موارد اجتهاد خلیفه دوم چنان بود که نمی شد حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در تایید آن - مانند موارد اجتهاد خلیفه اول - روایت شود. این مشکل با تدبیری فرید و بی نظیر در تاریخ چنین حل شد:

روایتهایی در فضیلت خلیفه دوم نقل شد که اجتهاد خلیفه را بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم می داشت . مانند روایتهای (موافقات عمر) که در آنها چنین روایت شده بود که خلیفه عمر خود گفت : (من با پروردگارم در چند امر موافقت کردم ....) و در حدیثی آمده که گفت : (پروردگار با من در چند امر موافقت کرد) و در شرح مواردی که خلیفه با پروردگار خود موافقت کرده - یا آنکه پروردگار با بنده خود موافقت کرده ! چنین گفته است :

من در فلان مساله به پیامبر پیشنهاد کردم که چنین باید کرد. پس از آن پروردگار آیه ای بر پیامبر نازل فرمود و همان پیشنهاد مرا به او دستور داد و آن کار را بر وفق پیشنهاد من بر همه واجب کرد.

و در روایتی گوید: من پیامبر را از فلان کار نهی کردم و پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت . آنگاه پروردگار آیه ای بر او نازل فرمود و او را از آن کار نهی کرد و آن کار بر همه مسلمانان حرام شد.

و در تمامی این گونه روایات

، چنین بیان شده که آیه با همان لفظ عمر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد.

در روایتی دیگر می گوید: آنگاه که درباره خلق انسان این آیه ها نازل شد: (و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ... ثم انشاناه خلقا آخر) (مومنون . ۱۲ - ۱۴) من پس از آن گفتم : (فتبارک الله احسن الخالقین) . و خداوند این گفته مرا پس از (انشاناه خلقا آخر) در قرآن وارد کرد و آیه چنین شد: (انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین) .

به همین دلیل بود که دانشمندان مکتب خلفا گفتند: در قرآن از کلام عمر آمده است ! (۱۳۴)

بینشی که این گونه روایتها پدید آورد

بنابر این دسته روایات : جناب عمر بن الخطاب در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت کاری را پیشنهاد می کرد و خداوند آن کار را بر وفق پیشنهاد عمر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مسلمانان تا روز قیامت واجب می کرد و با لفظ عمر آن را در آیات قرآن وارد می کرد. و نیز در مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله کاری را انجام می داد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می شد و عمر پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن کار نهی می کرد و به مجادله بر می خواست ، پس از آن آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد که کاری را که انجام می داد ترک کند و بر وفق دستور عمر عمل کند.

بدین ترتیب

از دیدگاه کسی که به صحت این گونه روایات معتقد است : چنانچه عمر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از عمل به موردی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کند، می بایست به دستور عمر عمل شود. چه آنکه تا زمانی که وحی نازل می شد، وحی عمر را در مخالفتش با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تایید می کرد!

این بینش با احادیثی دیگر نیز مستحکم شد:

مانند آنکه روایت کردند ملائک با عمر سخن می گفتند. (۱۳۵)

و اینک پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند حق را بر زبان عمر و در قلب عمر قرار داده .

و فرمود: اگر بعد از من پیامبری باشد، عمر خواهد بود. (۱۳۶)

از این دسته احادیث ، احادیث موافقات عمر در زمان خود و عمر ساخته شده ؛ زیرا راوی آن شخص خلیفه می باشد؛ و روایتهایی که روایات موافقات را محکمکاری می کند، می بایست ساخته شده بعد از عصر عمر باشد.

در اینجا این سوال مطرح می شود:

چگونه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله راضی شدند روایتهایی مانند روایات (موافقات عمر با پروردگار) نقل شود که در آنها به برتری عمر بر پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می شود و به مقام شامخ پیامبر صلی الله علیه و آله توهین گردد؟ از آن بالاتر به قرآن کریم و پروردگار - جل شانه - توهین شود؛ و خلیفه در محضر آنان بگوید: جمله (فتبارک الله احسن الخالقین) را پروردگار از قول من گرفت و در قرآن داخل کرد!؟

آیا صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله

را چه شد که در برابر چنین توهین سکوت کردند!؟

پاسخ این سوال با اندکی توجه به وضعیت آن صحابه قبل از اسلام و سپس در عصر عمر روشن می گردد. (۱۳۷)

آن صحابه قبل از اسلام غالبا صحرانشین جزیره العرب بودند؛ یعنی کسانی که در آرزوی نوشیدن یک جرعه آب شیرین و سیر شدن شکم از نان ، عمر را به پایان می رسانیدند. همین صحابه در زمان عمر، با یک فرمان عمر، شاه و شاهنشاه بهترین شهرها و کشورهای آباد آن روز می شدند؛ شهرهای با نهرها و چشمه سارها و کشتزارها باغهای میوه دار و زنان زیبا و مردان با فرهنگ ایران و روم آن روز و مصر.

بنابر این برای رسیدن با اینهمه لذات دنیوی ، جلب رضای خلیفه ضرورت داشت .

مگر نه آنکه (عمر سعد) برای رسیدن به ملك وی ، راضی شد امیر لشکر ابن زیاد شود و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله را در کربلا قتل عام کند و بر اجساد مبارکشان اسب تازد و سرهایشان را از بدن جدا ساخته ، به همراه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشگاه ابن زیاد ببرد!؟

پس شگفتی ندارد آن نسل ؛ یعنی سعد و قاص و عمرو عاص ها و مغیره بن شعبه ها و دیگر صحابه ای که درك صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله را کرده بودند، برای رسیدن به لذات دنیوی ، در کسب رضای خلیفه بر یکدیگر سبقت جویند!

در این مورد سبط پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت سیدالشهدا علیه السلام چه زیبا فرموده است :

ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق

علی السنتهم یحوطونه ما درت معائششهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون :

مردم بندگان دنیایند؛ و دین مزه زبان ایشان است (یعنی چیزی است که بر زبان می رانند) تا آنجا که زندگیشان خوش می گذرد، به دین می روند؛ و آنگاه که با بلاها امتحان شوند، دینداران کم می شوند.

سران صحابه پس از گسترش فتوحات اسلام ، در راه کسب رضای خلیفه ، بر یکدیگر پیشی می گرفتند و با رضایت اکثریت صحابه ، روایاتی مانند روایتهای موافقات عمر و احکام اجتهادی عمر در مکه و مدینه منتشر شد و از آن دو شهر به شهرهای بسیار دیگر نیز که مردمشان پس از آن جنگ ها اسلام آورده بودند، منتقل شد.

بازگشت به بحث سیاست عمر

چهار روش سیاست حکومت عمر درباره حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیامدهای ذیل را در اسلام و مسلمین داشت :

۱ – نهی از نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از هفتاد سال و تا آخر خلافت بنی امیه – بجز چهار سال و اندی مدت حکومت امیرالمومنین علیه السلام و دو سال و اندی مدت حکومت عمر بن عبدالعزیز – ادامه داشت .

۲ – در عصر تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله افکار و عقاید بنی اسرائیلی با حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در آمیخت و در کتابهای حدیث تدوین شد. این موضوع تا زمان ما انحرافات اعتقادی عمیقی را در مسلمانان پدید آورده است که در بحثهای معانی اسماء و صفات باری تعالی در جزء دوازدهم همین کتاب – ان شاءالله تعالی – مورد بررسی قرار خواهد گرفت .

۳ –

در بسیاری از موارد خلیفه دوم حکم اسلام را که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده بود، تغییر می داد که شرح آن نیازمند نوشتن چندین کتاب است . حضرت امیرالمومنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود به بیش از بیست و پنج مورد آن اشاره فرموده است و ما در جلد دوم معالم المدرستین آن را شرح کرده ایم . (۱۳۸)

در اواخر عمر خلیفه دوم ، آن اجتهادها تا آن اندازه زیاد شد که دیگر اسلام به دو نوع تقسیم می شد:

۱ - اسلام عصر پیامبر صلی الله علیه و آله که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود .

۲ - اسلام دستگاه خلافت که اکثر مسلمانان گذشته و تازه مسلمانان بر آن بودند و بسیاری از احکام آن با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مغایر بود.

پایان خلافت عمر و تعیین شورای شش نفری فرمایشی

عمر پس از ضربت خوردن از (ابولولوه) شورایی شش نفری از علی علیه السلام ، و عثمان از بنی مناف ، و عبدالرحمن و سعد از بنی زهره ، و زبیر از بنی اسد، طلحه بن عبدالله از بنی تیم ، تعیین کرد و دستور داد عبدالله بن عمر برای حکمیت بین آنها در جمع آنان حاضر باشد.

همچنین ابوطلحه انصاری را به سرکردگی پنجاه مرد شمشیر زن از انصار بر گماشت و به وی دستور داد: اگر پنج تن یکی را بر گزیند و ششمی مخالفت کرد، گردن او را بزنید. و اگر چهار نفر یکی را بر گزیدند و دو تن مخالفت کردند، آن دو تن را

گردن بزنیـد. و اگر سه نفر بر یک راس و سه دیگر بر یک رای بودنـد، عبـدالله بن عمر حکم باشد. و اگر رای او را نپذیرفتند، رای آن سه نفر اجرا شود که (عبدالرحمن) با آنهاست ؛ و اگر سه نفر دیگر مخالفت کردند، گردن آنها را بزنید.

عمر گفت : گمان می برم که یکی از دو مرد؛ علی یا عثمان ، خلیفه شود.

و آنگاه که از نزد عمر بیرون شدند، علی علیه السلام به بنی هاشم گفت : خلافت از ما دور شد.

گفتند: به چه دلیل چنین می گویی ؟

علی گفت : سـعد عمو زاده عبـدالرحمن است و عبـدالرحمن دامـاد عثمـان ، و این سه نفر اتفـاق خواهنـد کرد. اگر آن دو نفر دیگر با من باشند بی نتیجه است ؛ و چه آنکه عبدالرحمن در آن سه نفر است .

(۱۳۹)

مولف گویـد: عمر بـا فرمـان خود (عبـدالرحمن) را گرداننـده صـحنه شورای خلافت کرد؛ و از گفتار عمر معلوم می شود راز نهفته آن صحنه نزد عبدالرحمن بن عوف بود. اکنون بنگریم عبدالرحمن چه کرد تا آن راز نهفته را بشناسیم :

عبدالرحمن در مدت سه روز چنین صحنه سازی کرد که مهاجرین و انصار و دیگر مسلمانان را در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرد آورد و خطاب به کاندیدها کرد و گفت :

من خود و سعد را سـعد عموزاده عبـدالرحمن بود از خلافـت برکنـار می کنم تـا انتخـاب خلیفه از میان چهار تن به عهـده من باشد. اولین کسی که این کار را پذیرفت عثمان بود. سپس جز علی علیه السلام دیگران نیز پذیرفتند.

ابوطلحه سرکرده پنجاه تن شمشیر

زن به علی علیه السلام گفت : چرا نمی پذیری ؟! عبدالرحمن مورد اطمینان مسلمانان است !

علی علیه السلام به ناچار موافقت کرد و پس از سوگند خوردن عبدالرحمن که به هوای نفس عمل نکند و بحق عمل کند، کار را به او واگذار کرد.

عبدالرحمن پس از آن تظاهر کرد که عثمان و علی علیه السلام را برای خلافت کاندید می کند و از مردم نظر خواهی کرد، در این وقت یاران آن دو به تلاش افتادند و هر دو دسته برای پیروزی کاندید خود سخت کوشیدند.

عمار گفت : اگر می خواهی مردم با هم اختلاف نکنند، با علی بیعت کن .

مقداد گفت : عمار راست می گوید!

عبدالله بن سعد بن ابی سرخ دایی زاده عثمان گفت : اگر می خواهی قریش در اختلاف نیفتد، با عثمان بیعت کن !

عبدالله بن ابی ربیعه مخزومی گفت : عبدالله بن سعد بن ابی سرخ راست می گوید. اگر با عثمان بیعت کنید، اطاعت می کنیم و بیعت می کنیم .

عمار به عبدالله بن سعد بن ابی سرخ خطاب کرد و گفت : کی شده است که تو برای اسلام خیر خواه بوده ای ؟!

در این وقت بنی هاشم و بنی امیه سخن گفتند،عمار برخاست و گفت : مردم ! خدا شما را به پیامبر خود گرامی داشت و به دین خود عزت بخشید، تا کی این امر از خاندان پیامبرتان دور می کنید؟!

مردی از قریش از تیره مخزوم گفت : ای پسر سمیه ! پا از گلیمت درازتر بردی ! تو را چه می رسد در کار قریش در تعیین حاکم بر خودش دخالت کنی ؟

سعد بن عبدالرحمن گفت : کار تمام کن پیش از آنکه فتنه برپا شود!

عبدالرحمن که ماهرانه آن صحنه سازیها را کرده بود و مردم را زیرکانه به جان هم انداخته بود، پس از سه روز معطلی و ظاهرسازیهای فریبنده رو به علی علیه السلام کرد و گفت : با تو بیعت می کنم که با ما امت پیامبر به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ابوبکر و عمر عمل کنی .

علی علیه السلام گفت : با شما عمل می کنم به کتاب خدا و سیره پیامبر به اندازه استطاعتم

عبدالرحمن رو به عثمان کرد و گفت : با تو بیعت می کنم که با ما به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ابوبکر و عمر عمل می کنی .

عثمان گفت : با شما به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر عمل می کنم

عبدالرحمن دوباره به علی علیه السلام کرد و همان گفته اول را تکرار کرد. علی علیه السلام نیز در جواب همان گفته خود را تکرار کرد.

عبدالرحمن سپس رو به عثمان کرد و گفته خود را تکرار کرد.

عثمان نیز در جواب او گفته پیشین خود را تکرار کرد.

عبدالرحمن برای سومین بار رو به علی علیه السلام کرد و گفته خود را تکرار کرد. علی علیه السلام این بار در جواب گفت : با عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر، عمل کردن به روش و سیره دیگری لزوم ندارد! تو کوشش داری این امر را از من دور سازی !

عبدالرحمن باز رو به عثمان کرد و گفته خود

را تکرار کرد؛ و عثمان جواب گذشته را تکرار کرد.

عبدالرحمن دست دراز کرد و با شرط بیان شده و با عثمان به خلافت بر مسلمانان بیعت کرد. (۱۴۱)

این بود از شورای فرمایشی خلیفه عمر که نزد (عبدالرحمن) نهفته بود؛ و او توانست با زیرکی خاصی آن را اجرا کند.

جریانات پس از بیعت

علی علیه السلام پس از بیعت عبدالرحمن با عثمان ، خشمگین از جای بر خاست و رفت . عبدالرحمن که شمشیر در دست داشت و کسی را از آن گروه جز او شمشیر نبود، به علی علیه السلام گفت : بیعت کن و الا گردنت را می زنم ! اصحاب شورا جملگی به دنبال علی علیه السلام رفتند و به او گفتند: بیعت کن و گرنه با تو می جنگیم ! علی بازگشت و بیعت کرد. (۱۴۲)

ارزیابی شورا و بیعت عثمان

۱ - شورا از شش نفر از قریش تعیین گشته بود. طرح شورا چنان ریخته شده بود که عبدالرحمن کاندید عمر را برای خلافت در زیر پوشش آن شورای شش نفری به خلافت برساند. و با توجه به آنکه عثمان همان کسی بود که مورد اطمینان خلیفه اول ابوبکر بود و در نوشتن عهدنامه تعیین خلیفه در حال بی هوشی ابوبکر نام عمر را نوشت ، وفاداری خلیفه دوم به او نیز بر ایمان روشن می شود.

۲ - علی علیه السلام را نمی شد در آن شورا داخل نکرد؛ ولی برای چاره امر، خلیفه عمر در پنهانی با عبدالرحمن قرار گذاشته بود که شرط بیعت را (عمل به سیره دو خلیفه) با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

قرار دهد. زیرا برای وی روشن بود علی علیه السلام با آن شرط قبول بیعت خواهد کرد. و همچنان هم شد.

۳ – تعیین پنجاه شمشیر زن برای کشتن هر کس از آن شش تن که نتیجه کار را نپذیرد، زمینه سازی برای از میان برداشتن علی علیه السلام بود. زیرا این روشن بود که هیچ کدام از آن پنج تن دیگر با بیعت مخالفت نخواهد ورزید.. از سوی دیگر علی علیه السلام همان کسی بود که با بیعت اولین خلیفه نیز مخالفت کرد و زبیر برای یاری او شمشیر آماده کرده بود؛ و شاید در این باره نیز علی علیه السلام را یاری می کرد. بنابراین نتیجه آن نقشه کشی نیز روشن بود.

۴ – شرط عمل کردن به سیره دو خلیفه ، سه اثر مهم بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت :

الف – احکامی چند که خلیفه اول به اجتهاد خود جایگزین احکام اسلام کرده بود و در تایید آن حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده بود، و همچنین احکام بسیاری که خلیفه دوم تغییر داده بود، همه آن احکام که با اجتهاد دو خلیفه در برابر احکام کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قانونگزار شده بود، با آن بیعت ، در جامعه اسلامی به رسمیت شناخته شد و عمل کردن به آن ، از عصر دو خلیفه تا قیام مهدی موعود علیه السلام در میان صدها مسلمان پایدار ماند و احکامی که در برابر آن در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود، بین آنها مسلمانها نسخ شد.

ب

- با آن بیعت سیره دو خلیفه در مکتب خلفا، در شمار کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مدرک احکام اسلام قرار گرفت .

ج - با آن اجتهادها و تکمیل آن با آن بیعت ، باب اجتهاد به روی آیندگان در مکتب خلفا باز شد. یعنی دو دسته در مکتب خلفا به رای خود در برابر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند:

زمامداران مکتب خلفا، و علمای مکتب خلفا.

اجتهاد کردن علمای مکتب خلفا را در بحث پیدایش فرقه های مختلف در مکتب خلفا - ان شاءالله تعالی - بررسی خواهیم کرد.

درباره اجتهاد کردن خلفا در احکام اسلام در برابر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به معالم المدرستین جلد درم بحث (مجتهد و مدرسه الخلفاء...) مراجعه فرمایید و در اینجا به آوردن یک شاهد اکتفا می نماییم :

سیوطی در تاریخ الخلفاء گوید:

لفظ بیعت با خلیفه عباسی ، الظاهر بامرالله ، فرزند الناصر لدین الله چنین بود:

(بیعت می کنم با سید و مولایم امام مفترض الطاعه بر همه مردم ابو نصر محمد، الظاهر بامر الله ، بر کتاب خدا و سنت پیامبر و اجتهاد امیرالمومنین و اینکه خلیفه ای جز او(۱۴۳) نیست .)

این بیعت در سال ششصد و بیست و سه هجری واقع شد.

معنی این بیعت آن است که مسلمانان با خلیفه بیعت کردند بر اینکه خلیفه حکومت کند و به مقتضای آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ، و نیز آنچه خلیفه خود در برابر احکام کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و

آله اجتهاد کند؛ یعنی آنچه به رای خود عمل کند.

نتیجه بحث

بنابر آنچه بیان شد، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مدرک احکام اسلام تنها کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و همه احکام اسلام نازل شد و کامل شد و خداوند آیه نازل فرمود: (الیوم اکملت لکم دینکم) و این اسلام عصر محمدی صلی الله علیه و آله بود.

و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکتب خلفا بخشی از احکام عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه خلفا و علمای این مکتب تغییر پیدا کرد و در برابر اسلام عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به رسمیت شناخته شد. و همین سبب شد که دشمنان اسلام بگویند: (احکام و عقاید اسلام به تدریج کامل شده است .) چنانچه در این زمینه خاورشناس یهودی گولد زیهر کتاب (تطور العقیده و الشریعه و فی السلام) را نوشته است

همه اینها در نتیجه آن اجتهادها و آن بیعت شد. و با آن بیعت عثمان خلیفه شد. اکنون به بررسی وضع سنت و حدیث در عصر او می پردازیم .

۳ – سنت در عصر عثمان

عثمان خلیفه اموی

عثمان در اول محرم سال ۲۴ به خلافت رسید و در ذی الحجه سال ۳۵ کشته شد. مدت خلافت وی دوازده سال بود.

سیاست حکومت عثمان

عثمان زمانی که به حکومت رسید که جاده خلافت با کوششهای خلیفه دوم هموار گشته بود و مردم با بیعتی که با عثمان به شرط (عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره شیخین) کردند، هیچ اعتراضی بر ایشان نبود.

حکومت عثمان به دو دوره شش ساله تقسیم می شود:

۱ – دوره شش ساله اول

در این دوره عثمان دنباله رو سیاست حکومت عمر و مجری اجتهادهای او بود، لیکن با مردم روشی ملایم داشت . از جمله اقدامات ملایمت آمیز و الغای منع سکونت غیر عرب در مدینه بود، و همچنین الغای منع خروج صحابه از مدینه به شهرهای دیگر. بدین سبب این دوره با آرامش و تفاهم کامل بین دستگاه خلافت و مردم به پایان رسید.

دوره شش ساله دوم

در این دوره عثمان چند اجتهاد تازه داشت (۱۴۴) که مهمتر از همه آنها اجتهاد خلیفه درباره خویشانش (بنی امیه) بود.

خلیفه عمر حکومت شـهرها را به افراد قریش و همپیمانان قریش اختصاص می داد، مگر در جایی که کسـی از آنها شایسته آن پست پیـدا نشود. وی برای صـحابه به عنوان : بـدری و احـدی و... بودن و نیز برای فرزنـدان آنها، به عنوان فرزندان اهل بدر و اهل احد و... امتیازات مالی گزافی قرار می داد.

اما عثمان در این مورد اجتهاد تازه ای داشت و به مقتضیات آن اجتهاد، فرمانروایی شهرها را به جای افراد سرشناسی قریش ، به افراد قبیله خود (بنی

امیه) اختصاص داد. وی حکومت کوفه را از سعد و قاص فاتح عراق و ایران گرفت و به برادر شرابخوار خود ولید عنایت فرمود، و حکومت مصر عمروعاص گرفته ، به برادر رضاعی خود سعد بن ابی سرح داد. و همچنین بود کار در شهرهای دیگر.

و نیز به عنوان صله رحم در بیت المال مسلمانان را به روی خویشان و منسوبانش گشود و همچنان تا آخر خلافتش باز گذاشت .

بنی امیه در این شش ساله به مسلمانان ستمها روا داشتند و هر چند ستمدیدگان به خلیفه شکایت می بردند، خلیفه شکایت آنها را علیه افراد فامیلش نمی پذیرفت و شکایت کنندگان را با ضرب و شتم سرکوب می نمود.

در این شش ساله عثمان خلافت و دولت بنی امیه را بنیانگذاری کرد. و بدینسان اولین خلیفه سلسله اموی عثمان شد .

سیاست حکومت عثمان نسبت به حدیث و سنت پیامبر صل الله علیه و آله

در این عصر (تمیم داری) که در اصل راهب نصاری بود و در عصر عمر اجازه یافت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از نماز جمعه سخنرانی کند، از سوی عثمان به او اجازه داده شد در هفته دو روز سخنرانی کند، و (کعب الاخبار) رسما عالم دربار شد. (۱۴۵)

در دوره دوم حکومت عثمان ، بعضی از صحابه مانند ابوذر و عمار جراءت نشر و بیان حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را یافتند و به طور سری در مواردی بیان می کردند و با شدت عمل دستگاه خلافت روبرو می شدند. (۱۴۶) ابوذر از مدینه به شام ، و از شام به مدینه ، و سپس صحرای ربذه فرستاد شد و در آن صحرا وفات کرد

(۱۴۷) و عمار شکنجه شد. (۱۴۸)

خلیفه را شش ساله اول ، هیچ حاجتی به یاری جستن از حدیث برای تایید سیاست خود نبود. و در شش ساله دوم کار دستگاه حاکمه به اندازه ای آشفته شد که هیچ توانایی برای این کار نبود. و مدت حکومت عثمان بدینسان به پایان رسید.

چگونه خلافت عثمان به پایان رسید

در اثر ستمگریهای حکام بنی امیه ، مسلمانان در شهرهای کوفه و مصر و مدینه شورش کردند و افرادی سرشناس از تیره های قریش شورشیان را رهبری کردند؛ مانند عایشه ، طلحه و زبیر.

کشمکش بین بنی امیه و مسلمانان شورشی و رهبران قریشی آنها چند سال ادامه یافت .

در این مدت حدیثهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مذمت افرادی از بنی امیه مانند حکم بن ابی العاص عموی عثمان و برادرش ولید شرابخوار و سعد بن ابی سرح منتشر شد.

در آن کشمکشها، چند بار با وساطت امام علی علیه السلام بین شورشیان و خلیفه صلح برقرار شد؛ ولی در هر بار خلیفه خلاف تعهدات خود عمل کرد و شورشیان به مدینه باز می گشتند و از خلیفه دادخواهی می کردند. در این کشمکشها بنی هاشم به رهبری سرورشان امام علی علیه السلام بی طرف بودند و تا اندازه ای عثمان را از گزند شورشیان محافظت می نمودند.

در پایان این دوره ، مسلمانان از بند و بستهایی که مدت بیست و پنج سال بر دست و دهانشان زده شده بود، آزاد شدند. بعضی از صحابه توانستند سوابق امام علی علیه السلام را به یاد آورند و احادیثی از پیامبر در فضائل امام علی علیه السلام نقل کنند و به گوش آنها که

درک صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله را نکرده بودند برسانند. در نتیجه همه این تلاشها، چشمها به علی علیه السلام دوخته شد و نامش زبانزد مسلمانان دور و نزدیک شد و یگانه مرد ناجی امت شناخته شد.

شورشیان برای آخرین بار خانه عثمان را محاصره کردند.

علی علیه السلام دو فرزند خود دو سبط پیامبر حسین علیه السلام و را بر در خانه عثمان گذاشت تا نگذارند شورشیان به آن خانه حمله برند و عثمان را بکشند. در این درگیری صورت امام حسن علیه السلام جراحت برداشت و خونین شد.

سرانجام محمد بن ابی بکر با چند تن از شورشیان از خانه همسایه به خانه عثمان در آمدند و عثمان را کشتند.

در آن حال مسلمانان از همه قید و بندهای دستگاه خلافت آزاد شدند و هیچ بیعتی بر گردنشان نبود و زمامدار اختیار خود شدند، همگی علی علی گویان رو به علی علیه السلام آوردند و با او بیعت کردند و بدینسان خلافت حضرت بر پا شد. چنان که بیان می نماییم . ان شاءالله تعالی .

۴ – سنت در عصر علی علیه السلام

علی بن ابی طالب علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله

در ذی الحجه سال ۳۵ پس از کشته شدن عثمان ، مردم با علی علیه السلام بیعت کردند؛ و در ماه رمضان سال چهلم هجری علی علیه السلام در مسجد کوفه شهید شد. مدت خلافت علی علیه السلام چهار سال و هشت ماه و اندی بود.

بیعت با علی علیه السلام

پس از کشته شدن عثمان ، توده های مردم بر علی علیه السلام فشار آوردند تا با او بیعت کنند؛ ولی آن حضرت نمی پذیرفت . سرانجام پس از گفتگوهای بسیار قرار دادن شروطی ، حضرتش بیعت آنان را پذیرفت . از جمله شروط آن حضرت در پذیرفتن بیعت این دو مورد بود:

۱ – آنها را به پیروی از حق و عدالت و عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله راه برد.

۲ – علی علیه السلام درهمی از بیت المال بدون اطلاع مسلمانان ، برندارد.

آن حضرت با این شرط راه را بر سردمداران که طمع برداشت بیش از دیگران را داشتند، مسدود ساخت .

با شروطی که امیرالمومنین علیه السلام مقرر فرمود، همه صحابه و تابعین و سایر سکنه مدینه با حضرتش بیعت کردند؛ جز: بنی امیه و عزیزان بنی امیه مانند حسان بن ثابت که شاعر خلیفه اموی عثمان شده بود و زید بن ثابت که کاتب خلفا در نوشتن نسخه های قرآن بود و سعد وقاص و سامه بن زید که گفتند: پس از این در جامعه اختلاف پدید می آید.

سیاست حکومت علی علیه السلام

امیرالمومنین علیه السلام یک روز پس از بیعت ، دستور داد بیت المال را بین مسلمانان بالسویه تقسیم کنند و به هر نفر سه دینار بدهند و هیچگونه فرقی بین بدری و احدی و خندقی و... و مهاجری و انصاری و آزاد شده آنها از غیر عرب نگذاشت ؛ و خود نیز با قنبر یکسان برداشت .

این کار امیرالمومنین علیه السلام زنگ خطر را برای قشرهای امتیاز یافته در جامعه آن روز، به صدا در آورد و همگی بر آشفتند و

قیامت برپا کردند.

سردمداران در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله علیه امام علیه السلام تجمع کردند و به آن حضرت گفتند: یا علی ، در کارت عدالت را رعایت نکردی !

شما کسانی را که با شمشیر ما تسلیم شدند و اسلام آوردند و بنده ما بودند و ما آنها را در راه رضای خدا آزاد کردیم ، با ما یکسان کردی و سابقه ما را در اسلام در نظر نگرفتی !

آن حضرت در جواب فرمود: سابقه در اسلام و فضیلت در اسلام را خداوند در قیامت پاداش عطا می فرماید. ما و شما دیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله در تقسیم مال بین بندگان خدا اینچنین عمل می فرمود. (یعنی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است).

در این هنگام بنی امیه ظاهر شدند و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به این گروه پیوستند. سپس نزد امام آمدند و در برابر حضرتش نشسته و خونهایی که آن حضرت از ایشان در جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله ریخته بود بر شمردند و گفتند: اکنون ما با تو بیعت می کنیم به شرط آنکه آنچه از ما سرزده نادیده گرفته شود و آنچه در دست ما هست (از مال دنیا) برایمان بماند و کشندگان عثمان را بکشی !

آن حضرت در غضب شد و فرمود:

خونهای شما را حق ریخت نه من ! و آنچه از مال خدا و مال مسلمانان نزد شما هست ، عدالت شامل حال شما می شود. و اگر کشتن کشندگان عثمان لازم آید، می بایست با آنها جنگید. (۱۴۹) لیکن این شرط برای شما هست

که شما را بر کتاب خدا و سنت پیامبر راه برم . و هر کس حق بر او تنگ آید، باطل بر او تنگتر است . شما اگر چنین بیعتی را نمی پذیرید، بروید هر کجا می خواهید، برای شما امن است .

گفتند نه ! چنین نمی کنیم ! بلکه بیعت می کنیم و با تو می مانیم .... (۱۵۰)

تقسیم حکومت بر شهرها

امیرالمؤ منین علیه السلام فرمانداران شهرها را بر حسب کفایت و درایت تعیین فرمود و محرومیت بنی هاشم و غیر قریش را رفع کرد. و از انصار قیس بن سعد بن عباده را والی مصر و عثمان بن حنیف را والی بصره و سهل بن حنیف را والی مدینه فرمود. و از بنی هاشم قثم بن عباس را والی مکه و عبیدالله بن عباس را والی صناء یمن ، و پس از جنگ جمل عبدالله بن عباس را والی بصره نمود. و همچنین دیگران را در شهرهای دیگر .

نتیجه این سیاست

چنانکه این گونه سیاست حکومت پیش می رفت ، همه امتیازات قشرهای ممتاز در جامعه مسلمانان نابود می شد. ام المؤ منین عایشه که سالی دوازده هزار درهم می گرفت ، می بایست با بنده آزاد شده اش که سالی دویست هزار درهم می گرفت ، یکسان می شود. و همچنین طلحه و زبیر دیگر سردمداران صحابه .

این عدالت و مساوات بر صحابه قریشی گران آمد، ولی بر انصار گران نیامد.

چه آنها پس از بیست و پنج سال ، برای اولین بار با برادران مهاجری خود که از قریشی بودند، یکسان می شدند. بدین سبب مهاجران قریشی که همه امتیازات خود را از دست

داده بودنـد، یکـدیگر را هشدار دادند و در پی چاره جویی بر آمدند. عمر و عاص بر معاویه نوشت : (اما بعد: آماده باش تا هر چه داری علی از تو بگیرد و تو را مانند چوب درختی سازد که برگهای آن را بریزند.)(۱۵۱)

در این بـاره قریش نمی توانست به مردم بگویـد: علی امتیـازات مـا را لغو کرد؛ بیاییـد با او بجنگیم ! و لـذا چاره را در آن دید بانگ را برآورد:

ای مسلمانان ! خلیفه و امام مسلمانان عثمان ، مظلوم کشته شد. در پی خونخواهیش قیام کنید!

قریش پس از آنکه مسـلمانان را تهییـج کرد، امـام را به قتـل عثمان معرفی کرد! و اولین کسـی که چنین شـعار داد ام المؤ منین (عایشه)بود.

حکومت خلفـا، چنـانکه بیـان داشتیم ، از خانه پیامبر صل الله علیه و آله عایشه را برگزیدنـد و او را در جامعه ممتازترین فرد در خانه پیامبر صل الله علیه و آله معرفی کرد؛ و سـخت کوشـید تا او را مورد احترام خاص جامعه گردانـد، تا بدین وسـیله از پرتو شخصـیت فـاطمه علیه السـلام یگـانه دخت پیـامبر صل الله علیه و آله در جامعه بکاهـد و آن را کم فروغ سازد و مبارزه سـخت فاطمه علیه السلام را با دستگاه خلافت بی اثر کند.

در اثر پیشرفت این سیاست ، عایشه توانست در زمان عثمان علیه او قیام کند تا کشته شود.

پس از عثمـان ، عایشه در برابر علی علیه السـلام قیام کرد و برای گردآوری مسـلمانان ، خونخواهی عثمان را شـعار داد و پیش برد.

عایشه در خانه خدا خیمه زد و بانگ بر آورد:

(عثمان مظلوم کشته شد و قاتلش علی است

. برای خونخواهی عثمان قیام کنید! یک روز عثمان از همه عمر علی بهتر است ! و...)

این خبر به قریش رسید و از مدینه و دیگر شهرها به مکه گردآمدند. بنی امیه نیز با تیره های دیگر قریش هماهنگ شدند.

خونیان دیروز همرزمان امروز گردیدند؛ و به سرکردگی عایشه به بصره روانه شدند!

علی علیه السلام به دنبالشان رفت . دو لشکر روبرو شدند. در لشکر عایشه تیره های قریش بودند؛ و در لشکر علی انصار و اندکی از قریش عایشه شکست خورد و جنگ به نفع علی علیه السلام تمام شد؛ و علی علیه السلام از بصره به کوفه رفت .

قریش دیگر باره به گرد (معاویه) جمع شدند؛ و معاویه پس از آن توانست به نام خونخواهی عثمان صد هزار مرد شمشیر زن به جنگ علی ببرد و جنگ صفین را به پا کند. در این جنگ دو تن از انصار با معاویه و سایرین با علی علیه السلام بودند. این جنگ با قرار رجوع به حکمیت متوقف شد؛ لیکن قیام قریش علیه علی علیه السلام ادامه یافت .

علی علیه السلام از این بابت چنین به خدا شکوه می برد:

الهم انی استعدیک من قریش .... (۱۵۲)

خدایا به تو از قریش شکایت می آورم . قریش ظرف مرا واژگون ساخت و اجماع بر مبارزه با من کرد و....

قریش در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله علیه پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کرد و با او جنگی پس از جنگ دیگر به پا ساخت ؛ و انصار در همه جنگها در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها جنگیدند.

در عصر علی علیه

السـلام نیز قریش علیه وصـی پیـامبر صـلی الله علیه و آله قیام کرد و با او جنگیـد؛ و انصار در رکاب علی علیه السـلام با قریش جنگیدند.

علی علیه السلام به (کوفه) بازگشت و کوفه را مرکز حکومت خود قرار داد.

کوفه مرکز حکومت ایران بود (بجز قسـمت جنوب ایران) و تازه مسـلمانان ایرانی که آنها را موالی (آزاد کردگان) و الحمراء (۱۵۳)می نامیدند، در این شـهر تجمع داشـتند. در جامعه طبقاتی آن روز مسـلمانها، (موالی) پایین تر قشر جامعه را تشکیل می دادند و از نظام اسلامی چیزی جز آن نمی دانستند. و آنگاه که آن حاکم جدید، علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله کوفه را پایتخت قرار داد. آن نظام را بکلی در هم شـکست ، و در هیـچ امری بین عجم و سـران قریش و شـیوخ قبایل عرب و نامـداران صحابه فرق نگذاشت .

ایرانیـان تـازه مسـلمان عـدالت اسـلامی را در کارهای این حاکم و این رهبر لمس کردنـد و پروانه وار به گرد شـمع و جودش تجمع کردند. این کار بر تمام قشرهای نژاد عرب بسیار گران آمد.

چند نمونه از سیاست سر کوبی نژاد پرستی در حکومت امام علیه السلام

۱ - روزی دو زن ، یکی از عرب و دیگری از اموالی ، نزد امام علیه السلام آمدند و در خواست کمک کردند. امام به هر یک چند درهم و مقداری طعام عنایت فرمود و هر دو را یکسان داد.

یکی از دو زن به امام علیه السلام گفت : من از نژاد عرب هستم و این زن از نژاد عجم !

امام فرمود: به خدا سوگند، در کار این اموال فرقی بین اسماعیل و فرزندان اسحاق نمی بینم .

اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام دو فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام بودند. (اسماعیل) در زمین عرب و در مکه زندگی کرد و فرزندان او در شمار قبایل عرب آمدند. و بخصوص قبیله قریش از نسل اسماعیل می باشند. و (اسحاق) در زمین غیر عرب زندگی کرد و فرزندان او عجم - یعنی غیر عرب - به شمار می آیند.

۲ - روزی امیرالمومنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود و همین موالی عجم به گردش انبوه شده بودند. اشعث بن قیس که در عصر جاهلیت از ملوک کنده در یمن بود، (۱۵۵) به مسجد در آمد. در جایی برای خود نزدیک امام ندید. گفت : یا امیرالمومنین ، این حمراء بین ما و تو فاصله شده اند! و قدم را میان انبوه جمعیت گذارد، و به طرف آن حضرت رفت تا تازه مسلمانان را پس زند و خود نزدیک امام علیه السلام نشنید. امام بانگ زد: (من یعذری من هولاء الضیاره): چه کسی عذر مرا با این کت و گنده ها بی خاصیت می فهمد!؟

با این جمله تند و شکننده ، امام شخصیت اشعث را که از عصر جاهلی برایش مانده بود، درهم شکست .

این روش امام با موالی و عرب ، گاه بیش از این به سود موالی و به زیان فرهنگ جاهلیت عرب بود و امام علیه السلام در مواردی موالی را بر عرب ترجیح می داد؛ مانند سلوک آن حضرت با میثم تمار چنانکه بیان می نماییم .

۳ - میثم تمار بنده زنی از قبیله بنی اسد بود. امیرالمومنین علیه السلام او را خرید و آزاد کرد.

وی در شهر کوفه دکان خرما فروشی داشت و امام به دکه او تشریف می برد؛ و یک بار حضرتش به جای او خرما فروخت .

میثم از خواص اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و از اصحاب سر آن حضرت شده بود.

هنگامی که میثم در سال شصت هجری حج کرد، در مدینه ام سلمه به میثم گفت : (یک شب شنیدم پیامبر نام تو را به علی فرمود و سفارش تو را به او فرمود.) سپس دستور داد محاسن او را با مشک خشبو کنند.

میثم گفت : اگر امروز این محاسن را با مشک خوشبو می کنید، به همین زودی در راه دوستی اهل البیت به خون آغشته می گردد.

سپس از نزد ام سلمه به دیدار عبدالله بن عباس رفت و گرفت : هر چه می خواهی از تفسیر قرآن از من سوال کن . امیرالمومنین تاءویل و شان نزول قرآن را به من تعلیم فرمود.

ابن عباس دوات و کاغذ خواست و بیانات میثم را می نوشت .

در آن حال میثم به وی گفت : چگونه خواهی بود آنگاه که بشنوی مرا دارزده اند؟ و من نهمین کسی باشم که بر چوبه دار بالا برند. و چوبه دار من کوتاهتر از دیگران باشد.

ابن عباس از سخن او برآشفت و به او گفت : کاهن شده ای و پیشگویی می کند!؟ و کاغذهای تفسیر را درید!

میثم به او گفت : چنین مکن ! آرام باش ! نوشته ها را نگاهدار.

چنانچه دیدی آنچه گفتم واقع نشد، در آن زمان نوشته ها را پاره کن .

ابن عباس گفت : چنین است . و نوشته ها را در انتظار نتیجه پیشگویی

نگاه داشت .

میثم پس از حج به کوفه بازگشت . ابن زیاد دستور داد میثم را - چنانچه پیشگویی کرده بود - به دار کشیدند. میثم چوبه دار را منبر قرار داد. (۱۵۶) و برای مردمی که در پای چوبه دار گرد آمده بودند.

حدیثهای پیامبر صلی الله علیه و آله را در فضائل اهل بیت علیه السلام بیان می کرد.

ابن زیاد دستور داد حربه ای بر پهلویش زدند. خون از دهان و دماغش بر محاسنش فرود آمد؛ و ده روز قبل از رسیدن سیدالشهدا علیه السلام به عراق ، شهید شد. (۱۵۷)

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

در جزء پیشین دیدیم که چهار خلیفه مسلمانان ، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شیوه ای را در قبال سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیش گرفتند؛ و به اجمال سرگذشت سنت نبوی را در عصر چهار خلیفه بررسی کردیم .

اینک درصدد آن هستیم که به یاری خدای متعال ، عوامل پیدایش فرقه های گوناگون را در میان مسلمین ، بررسی کنیم و به معرفی فرق منسوب به مکتب و عرضه آرا و عقاید آنان ، بپردازیم .

در پرتو این مباحث ، زمینه های تاریخی پیدایش گروههای مختلف در جامعه مسلمین ، و علت اساسی پدید آمدن فرقه های بسیار در مکتب خلفا، شناخته خواهد شد.

و نیز روشن خواهد شد که : در مکتب اهل البیت علیه السلام در واقع امر تنها یک گروه وجود داشته و دارد که همان (شیعه دوازده امامی) است ؛ و سایر فرقی که منسوب به این مکتب هستند، از سه حال خارج نیستند، یا اساسا موهوم

می باشند؛ و یا انتسابشان به مکتب اهل البیت علیه السلام دروغ و افترا است ؛ و یا اینک نهایتا پس از پیدایش ، چند صباحی بیش نپاییده اند.

امید آنکه طرح این مباحث ، رخسار حق را در این زمینه برای حق جویان نمایان سازد و سبب تفاهم بیش از بیش مسلمانان گردد.

مقدمه

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان به دو فرقه تقسیم شدند:

یک گروه گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان وصی و خلیفه و امام پس از خود، به فرمان خدای متعال معرفی و معین فرموده است .

و فرقه دیگر گفتند: خدا و پیامبرش در مورد زمامدار و پیشوای مسلمین پس از رحلت رسول خدا دستوری نداده اند و کار را به خود مسلمانان واگذارده اند.

و خلاصه آنچه پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جامعه مسلمانان گذشت ، به قرار ذیل است :

در سقیفه ابوبکر با بیعت تنی چند از حاضران به خلافت رسید. پس از او عمر با تعیین ابوبکر خلیفه شد. پس از ضربت خوردن عمر، وی در ظاهر تعیین خلیفه را در شورای شش نفری از مهاجران قرار داد؛ و با کوشش عبدالرحمن بن عوف ، عثمان به خلافت رسید.

پس از قتل عثمان ، عموم صحابه از مهاجرین و انصار و تابعین ، در مدینه با علی علیه السلام بیعت کردند. طلحه و زبیر بعد از آنکه با حضرت علی علیه السلام بیعت کرده بودند، به سرکردگی عایشه در بصره ، به نام خونخواهی عثمان ، بر حضرتش شوریدند و مغلوب شدند.

از سوی دیگر معاویه هم که با علی علیه السلام بیعت نکره بود، به نام خونخواهی عثمان قیام کرد و با علی علیه السلام در صفین جنگید.

هنگامی که می رفت تا جنگ به سود امام تمام شود، در نتیجه نیرنگ معاویه در دعوت رزمندگان به قبول حکمیت قرآن ، برخی از سپاهیان علی علیه السلام آن حضرت را به پذیرش حکمیت و انتخاب ابو موسی اشعری به عنوان حکم مجبور کردند. معاویه نیز عمرو عاص را از جانب خود حکم تعیین فرمود. این دو حکم اجتماع نمودند و ابوموسی با فریب عمر و عاص ، حکم کرد علی معاویه را از حکومت عزل شوند. پس از سخن ابوموسی ، عمرو سخن گفت و علی را عزل و معاویه را به خلافت نصب کرد.

بر اثر این واقعه ، دسته ای از لشکر علی علیه السلام و اهل کوفه که در عقیده پیرو مکتب خلفا بودند و خلافت را انتخابی می دانستند، از همه مسلمانان جدا شدند و همه مسلمانان را کافر خواندند، و بر علی علیه السلام خروج کردند. علی علیه السلام با این افراد جنگید و بیشتر آنان در نهروان کشته شدند، و از آن دسته که باقی ماندند، یک نفر علی علیه السلام را در محراب مسجد کوفه شهید کرد.

پس از آن ، مسلمانان با سبط پیامبر صل الله علیه و آله حسن بن علی بیعت کردند. هنگامی که معاویه به جنگ آن حضرت آمد، اهل کوفه به امام خود خیانت کردند. در نتیجه امام حسن علیه السلام در سال چهلم هجری ، مجبور به صلح با معاویه شد. مکتب خلفا آن سال را

(عام الجماعه) نامیدند، به دلیل آنکه همه بر خلافت معاویه اجتماع کردند.

معاویه بیست سال خلافت کرد. در این بیست سال به دستور معاویه احادیث بسیاری در تایید و بنا به مصلحت دستگاه خلافت ، که خود در راس آن قرار داشت ، جعل کردند و به رسول خدا صل الله علیه و آله نسبت دادند. در مکتب خلفا اینگونه احادیث و احادیث تحریف شده دیگری که در بحثهای گذشته بدانها اشاره شد، سنت پیامبر صل الله علیه و آله نامیده شده که به چهار دسته قابل تقسیم است :

الف – روایتهایی که در اصل از پیامبر صل الله علیه و آله بوده ، لیکن در اثر گذشت زمان و نقل راوی از راوی دیگر، آن قدر دستخوش تغییر و تبدیل شده که گاهی حقیقت گفتار پیامبر صل الله علیه و آله به دشواری مشخص می گردد.

ب – روایتهایی که در اصل از علمای اهل کتاب یا از شاگردان ایشان بوده ، و لکن با احادیث پیامبر اکرم صل الله علیه و آله آنچنان در آمیخته که گاه از هم تشخیص داده نمی شوند.

عقیده تجسیم خداوند و تشبیه او به مخلوقاتش ، از این دسته روایات ناشی شده است .

ج – روایتهای که در اصل از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ، لیکن به سود دستگاه حاکمه دستکاری شده است .

د– روایتهایی که به سود دستگاه خلافت جعل و ساخته شده است . این روایات خود به چند دسته تقسیم می شوند.

یکم – دسته ای که در مدح آنان ساخته شده است .

دوم – دسته ای که در ذم مخالفان ایشان ساخته

شده است .

سوم – دسته ای که در تایید سیاست خلفت و تایید رای و اجتهاداتشان ساخته شده است . از همین گروه است روایاتی که طبق آنها پیامبر صلی الله علیه و آله نهی اکید فرموده از خروج بر سلطان جائز و فرموده است : اطاعت حاکم در هر حال واجب است ، اگر چه مجبور به فسق و ظلم باشد، و حکومت او خواسته خداست ؛ چه آنکه خیر و شر همه اش فعل خداست . و گفتند:

(الخیر کله و الشر کله من الله)! و انسان را در فعل خود هیچ اختیاری نیست . و خود این دسته اخبار، سبب پیدایش اختلاف فکری و عقیدتی و تشکیل فرقه هایی مانند جبریه و غیره در مکتب خلفا گردیده است .

این چهار دسته از احادیث و نیز اقوال صحابه و اجتهادشان در احکام و همچنین آرای تابعینشان (۱۵۸) که بعضی از آنها خلاف نص قرآن و سنت پیامبر است (۱۵۹) ولی با این حال در مکتب خلفا در عرض احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده شده – سبب بروز اختلاف در احکام و پیدایش مذاهب فقهی متعدد در مکتب خلفا گردیده ؛ مانند مکتب اهل رای و اجتهاد و مکتب سلفیها و غیره .

اجازه تدوین حدیث در مکتب خلفا

آنگاه که عمر بن عبدالعزیز در حدود سال صد هجری حرمت نوشتن سنت پیامبر صل الله علیه و آله را رفع کرد، پیروان مکتب خلفا کوششهایی بسزا در جمع آوری احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از راویان نمودند. محدثان برای جمع آوری حدیث و نقل آن ، از شهری به شهر

دیگر می رفتند و از محدث هر شهر می گرفتند و خود نیز برای محدثان آن شهر حدیث نقل می کردند.

بـدینسان احـادیثی که در بین افراد معـدودی از اهـل مـدینه و کوفه و بصـره و دمشق بود، در تمـام کشورهای اسـلامی آن روز منتشر شد. این احادیث سبب بروز اختلافهای شدیدی در مکتب خلفا گردید که در آینده کیفیت آن را بیان خواهیم کرد.

انتشار احادیث اهل بیت علیه السلام در زمان درگیری بین سران مکتب خلفا

پس از دسـتور عمر بن عبدالعزیز، محبین اهل بیت علیه السـلام نیز توانسـتند خود را به امام باقر علیه السـلام برسانند، و احادیث پیامبر را از حضرتش بیاموزند. تا آنکه هشام به سال ۱۰۵ ه به خلافت رسید، و در آزار اهل البیت و دوستدارانشان بیفزود و در سال ۱۱۷ ه، بنابر قولی ، امام باقر علیه السلام مسموم کرد. و در سال ۱۲۱ ه نیز زید بن علی را شهید کرد.

هشـام در سال ۱۲۵ ه وفـات کرد. پس از او ولیـد بن یزیـد بن عبـدالملک به خلافت رسـید. در این زمان دعوت بنی عباس در خطه خراسان منتشـر شد. در اول همین سال گروهی از دعات و مبلغین بنی عباس که در بین آنان ابومسلم خراسانی بود، همراه با هدایایی از خراسان ، به دیدار محمد بن علی نواده عبدالله بن عباس آمدند. وی ابومسلم خراسانی را بر آنان امیر کرد.

محمـد در همـان سـال وفـات کرد. پس از او فرزنـدش ابراهیـم ، ابومسـلم را در منصـبش تثـبیت کرد، ابراهیم را مروان حمـار، آخرین خلیفه بنی امیه به قتل رسانید. پیروان بنی عباس پس از وی ، با برادرش

عبدالله که معروف به سفاح شد، بیعت کرد و سفاح به سال ۱۳۲ ه- به خلافت رسید.

از سال ۱۲۵ تا ۱۳۲ بنی امیه از طرفی سخت مشغول جنگ با بنی عباس بودند، و از طرفی دیگر در درگیر شورشهای خوارج . در اوایل همین رویدادها، بین خود بنی امیه نیز جنگ و کشتار در گرفت .

ولید بن یزید از خاندان بنی امیه ، پس از یزید بن معاویه به فسق و فجور مشهور و زبانزد بود؛ تا جایی که قصد داشت بر بام کعبه ساختمانی بسازد و در آنجا به میگساری بپردازد وی برای این کار مهندسی نیز به مکه فرستاد بود! (۱۶۰)در اثر ظلم و فساد وی ، در شهرها آشوب شد. عمو زاده اش یزید بن ولید بن عبدالملک ، گروهی از سران بنی امیه را با خود همدست کرد و با وی جنگید؛ و سرانجام در سال ۱۲۶ ه بر او دست یافت و او را بکشت و خود به خلافت نشست .

در این اوان ، طلاب علوم اسلامی و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله پروانه وار گرد شمع هدایت آن زمان ، امام جعفر صادق علیه السلام جمع می شدند و از حضرتش سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تفسیر قرآن و دیگر علوم اسلامی را می آموختند؛ و بخصوص در ایام حج ، در مدینه و مکه و عرفات و منی ، از شهرهای دور و نزدیک ، گروه گروه می آمدند و از حضرتش استفاده می نمودند. استان مناظرات آن حضرت با زنادقه و دیگر پیروان ملل و نحل گوناگون مشهور است .

این وضع

از سال ۱۲۵ ه. تا اوایل خلافت منصور عباسی ادامه داشت . مسلمانان بیش از دوازده سال ، از شهرهای خطه خراسان تا ری و کوفه و دیگر شهرها، به حج می آمدند و از حضرتش توشه هائی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و علوم اسلامی گرفته به شهرهای خود هدیه می بردند؛ تا جایی که راویان حدیث که از حضرتش پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بودند، به سه هزار یا بیشتر رسید. هزارها محدث می گفتند: (حدثنی ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن ابیه ، عن جده ، عن ابیه ، عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل ، عن الباری ....) و گاه می گفتند: (حدثنی ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام عن ابیه ، عن جده ، عن رسول الله صلی الله علیه و آله ...) و در این زمان شماره کتابهای حدیث کوچکی که در آن حدیث اهل البیت علیه السلام تاءلیف شده بود و آنها را اصل می نامیدند، به چهار صد رساله رسید.

آغاز انتشار و تدوین حدیث اهل البیت علیه السلام اینگونه بود. و اینک تدوین حدیث در مکتب خلفا.

بازگشت به کار تدوین حدیث در مکتب خلفا

مدت حکومت عمر بن عبدالعزیز که دستور نوشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را صادر کردند، کوتاه بود. وی در رجب سال ۹۹ ه به خلافت رسید و در صفر سال ۱۰۱ هجری وفات کرد. یا خود بنی امیه او را مسموم کردند. سایر خلفا بنی امیه کارهای او را روا نداشتند. گویند زهری (م ۱۲۴ ه) کتابی نوشت ولی

به زمان عمر بن عبدالعزیز نرسید. (۱۶۱)

پس از انقراض حکومت بنی عباس که در سال ۱۳۲ ه بر سر کار آمدند، در ابتدا درگیر از بین بردن آثار بنی امیه و سرجنبانانشان بودند. منصور دوانیقی در سال ۱۳۶ ه به خلافت رسید و با قیام خونین دو برادر، (محمد) و (ابراهیم) (در گذشتگان سال ۱۴۵ ه) روبرو گردید که هر دو نسل امام حسن علیه السلام بودند و مردم را دعوت به حکومت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می نمودند.

پس از ایشان نیز بنی عباس با قیامهای پیاپی امامزادگان از نسل علی و فاطمه علیه السلام که مردم را دعوت می کردند به حکومت (الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله : برگزیده خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) روبرو شدند. در این هنگام انتشار حدیث از مکتب اهل البیت علیه السلام و شاگردان امام صادق و امام باقر علیه السلام به اوج خود رسیده بود و هزارها محدث در شهرهای اسلامی ، حدیثی الباقر علیه السلام و حدیثی الصادق علیه السلام می گفتند.

حکومت بنی عباس در برابر دو خطر قرار گرفته بودند: یکی خطر شورشهای امامزاده ها از فرزندان علی و فاطمه علیه السلام که با شمشیر می جنگیدند؛ و دیگری خطر انتشار فکر اسلامی صحیح به واسطه حدیثهایی که محدثان از اوصیای پیامبر روایت می کردند.

این احادیث مسلمانان را بیدار می ساخت و دستگاه خلافت را حکومت جور معرفی می کرد و احکامی را که خلفا اجرا می کردند، احکامی ضد اسلامی می شناساند.

همان قیامهای پیاپی آل علی نیز از همین روشنگریها سرچشمه می گرفت

. چه آنکه مسلمانان آنگاه که بواسطه شنیدن حدیث اهل البیت علیه السلام مخالفت احکام خلفا با احکام اسلام را درک می کردند. در نتیجه خلفا را مصداق اولوالامر و واجب الاطاعه نمی دانستند و برای رفع ظلم و ستم آنان ، گرد امامزاده ها جمع شده ، علیه خلفا شورش می کردند.

خلفای بنی عباس شورشهای امامزادگان را با لشکر و شمشیر چاره کردند؛ و برای مقابله با آنها که بین مسلمانان حدیثهایی روایت می کردند که آن نوع حکومت را باطل معرفی می نمود و گرفتن مالیات و سایر احکام دستگاه خلافت را ظالمانه و بد اسلامی و ضد سنت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کردند. چاره ای دیگر اندیشیدند؛ و آن عبارت بود از نشر همان احادیثی که در گذشته بیان کردیم .

بدین سبب سیاست حکومت بنی عباس از زمان ابوجعفر منصور به بعد، بر ترویج حدیث مکتب خلفا بینانگداری شد و محدثان مکتب خلفا را در بار بنی عباس ، احترامی خاص بود.

محدثان از بلخ و بخارا و سمرقند، به نیشابور و ری و کوفه و بصره و بغداد و دمشق و مکه و مدینه و اسکندریه و تا اندلس ، و گاه بالعکس ، برای فراگرفتن حدیث و نیز تعلیم حدیثی که خود آموخته بودند، سفر می کردند.

و در همین عصر بود که حدیث مکتب خلفا تدوین شد و مالک بن انس (م : ۱۷۹ ه) کتاب خود (موطا) را تاءلیف کرد و در آن احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده بود، با اجتهادات صحابه و تابعین یکجا جمع آوری نمودند.

مولفین پس از مالک

هم از همان چهار دسته احادیث یاد شده ، در کتابهای خود احادیثی را جمع آوری نمودند؛ مانند: دارمی (م : ۲۵۵ ه) و ابن ماجه (م ۲۷۳ ه) و ابوداود (م : ۲۷۵ ه) و ترمذی (م : ۲۷۹ ه) و نسائی (م : ۳۰۳ ه) اینان کتابهای خود را (سنن) - جمع سنت - نام گذاردند؛ یعنی سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله . و سنن چهار محدث اخیر را از جمله کتابهای حدیث صحیح مکتب خلفا به شمار می آید.

بخاری (م : ۲۵۶ ه) و مسلم (م : ۲۶۱ ه) نیز از همان احادیث در دو کتاب خود به نام جامع صحیح ، وارد نمودند که مکتب خلفا، همه احادیث آن دو را را همانند آیات قرآن کریم ، صحیح می دانند و نمی پذیرند کسی در صحت احادیث این دو کتاب شك یا تردید کند؛ و آن را شک و تردید در اصل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آورند.

پس از انتشار این احادیث در شهرهای مسلمانان و تدوین آنها در کتب حدیث ، در بین پیروان مکتب خلفا در مورد احکام و عقاید اسلام ، اختلافات بسیار پدیدار شد که در بحث آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت .

بحث اول : اختلافات فرقه گرایی در مکتب خلفا

توضیح

به دنبال نشر احادیث یاد شده به وسیله سفرهای محدثان به همه شهرهای مسلمانان ، و نیز به وسیله تدوین آنها در کتابهای حدیث ، میان پیروان خلفا در دو زمینه اختلاف ایجاد شده

۱ - در احکام اسلام

۲ - در عقاید اسلام

و ما اکنون تا آن اندازه که برای فهم بحثهای آینده این سلسله مباحث

لازم است ، اشاره ای به آنها می نماییم .

۱ – اختلاف در احکام اسلام

مهمترین سبب پدید آمدن اختلاف فرقه ای در مکتب خلفا، پذیرش احادیث پیامبر و عدم پذیرش آن می باشد و در این زمینه مشهورترین کسی که نپذیرفتن احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله را که مخالف رای او بود، صریحا اعلام کرد. ابوحنیفه (م ۱۵۰ ه) بود. ما تفصیل کار او را در فصل : (الاجتهاد فی القرن الثانی) در کتاب معالم المدرستین ذکر کرده ایم و چندین مثال از احکامیم که ابوحنیفه بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا داده بود (۱۶۲) آورده ایم .

ابوحیفه و پیروان مکتب او چندین قاعده برای استخراج احکام تعیین نموده اند به نامهای قیاس و استحسان و مصالح مرسله ، که حقیقت آنها عمل کردن به رای انسان است . آنان این قاعده ها را مانند کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مدرك احکام قرار داده اند و آن کسی را که استخراج احکام می کند (مجتهد) و کار او را (اجتهاد) می نامند.

شایسته است یادآور شویم که در مکتب خلفا اجتهاد یا عمل کردن به رای خود در مقابل احکامی که در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ، از زمان صحابه و سه خلیفه اول بنیانگذار شد که تفصیل این بحث را در جزء قبل نیز در فصل : (موقف المدرستین من الفقه و الاجتهاد) در جلد دوم معالم المدرستین آورده ایم .

پس از صحابه ، اولین کسی که اجتهادات صحابه و تابعین را در ردیف سنت پیامبر صلی الله

علیه و آله یکجـا جمع آوری نموده ، همه را مـدرک احکام اسـلام قرار داد، همان مالک بن انس بود که این کار را در کتاب موطا خود انجام داد. لیکن ابوحنیفه از مالک در این باره پیشروتر بود و قوانینی برای عمل کردن به رای در احکام اختراع کرد.

پس از ابوحنیفه ، شاگردان مکتب او کار تغییر احکام را به جایی رسانیدند که بسیاری از محرمات اسلام را حلال کردند و نام آن را (الحیـل الشـرعیه) گذاردنـد (۱۶۳)؛ بخصوص کسـانی از ایشـان که علمـای دربـار خلافت بود؛ماننـد او یوسف قاضـی القضات هارون الرشید.

البته مالک این گسـتاخی را از ابوحنیفه و شاگردانش نمی پذیرفت . از مالک نقل کرده اند که می گفت : (در اسـلام ، شومتر از ابوحنیفه متولد نشده است . پیامبر وفات کرد پس از آنکه اسـلام تمام و کامل شد و شایسته و سزاوار است که پیروی نماییم از احادیث پیامبر و اصحاب پیامبر و پیروی از رای ننماییم .....) (۱۶۴)

در برابر انتشـار مـذهب ابوحنیفه و قیـام بعضـی از شـاگردانش به تغییر احکام اسـلام تحت عنوان حیله های شـرعی ، مکتبهایی مخالف ایشان پدیدار شد. مشهورترین مذهب فکری مخالف با مکتب ابوحنیفه کتاب بزرگ حدیث به نام (مسند) بود.

شعـار مکتب احمـد بن حنبـل ، رجوع به عصـر پیـامبر صـلی الله علیه و آله و صـحابه بود که ایشان را (سـلف صالـح) خود می گفتند: یعنی : پیشینیان اهل صلاح . این اختلاف بین دو مکتب شدید شد و دو فرقه یکدیگر را فاسق و گاهی دور از اسلام می خواندند. تاریخ خطیب ، این شعر را از

مخالفان ابوحنیفه نقل می کنند:

اذاذوالرای خاصم فی قیاس

و جاء ببدعه و هنه سخیفه

اتیناهم بقول الله فیها

و آثار مبرزه شریفه

فکم من فرج محصنه عفیفه

احل حرامها بابی حنیفه (۱۶۵) یعنی : اگر شخصی از اهل با استفاده از دلیل و قیاس یک بدعت پوچ و زشت بیاورد، ما در آن مساءله از قول خدا و احادیث شریفه دلیل می آوریم . چه بسیار شده که با فتوای ابوحنیفه نکاح بانوی شوهردار با عفتی بر مرد اجنبی حلال شده است .

روش سیاسی ابوحنیفه و شاگردانش

بنابر نقل خطیب بغدادی ، ابوحنیفه را با منصور خلیفه عباسی دو گونه رفتار متفاوت بوده است . وی در آغاز در خدمت منصور بوده ؛ چنانکه در تاریخ بغداد گوید:

در بناء حصار بغداد - در حدود سال ۱۴۲ ه ابوحنیفه سر کار خشت زن و شمارش آن بود و شمارش آنها را با چوب نی مشخص می کرد. یعنی در آخر هر صد عدد خشت یا هر هزار عدد، یک چوب نی می گذارد. سپس آن چوب نی ها را می شمرد. او اولین کسی بود که این روش را در شماره کردن خشت به کار برد. (۱۶۶)

ولی در پایان عمر، وی به مخالفت با خلیفه برخاست .

چنانکه خطیب و دیگران روایت می کنند که ابوحنیفه در زمان شورش ابراهیم در بصره علیه ابوجعفر منصور، بر خروج بر خلیفه و یاری ابراهیم فتوا می داد. (۱۶۷)

و نیز گفته اند بدین سبب منصور ابوحنیفه را در بغداد حبس کرد و در حبس مرد.

پس از ابوحنیفه ، شاگردان او در زمره علمای دربار خلافت بوده اند. مانند او یوسف که قاضی القضات عصر هارون

الرشـید بود؛ و چون در این باره از ابویوسف سوال کردند گفت : ما نزد ابوحنیفه می رفتیم و درس فقه می خواندیم ، و در امر دین از او تقلید نمی کردیم . (۱۶۸)

به هر حـال ، خلفـا غالبـا مـذهب فقهی ابوحنیفه را ترویـج می کردنـد. در زمان خلافت عثمانیها، مـذهب رسـمی دربار خلافت حنفی بود.

این نمونه ای بود از اختلاـف دو مـذهب فقهی مکتب خلفـا به سـبب عمـل کردن به احـادیث یـا ترک آن . اکنون نمونه هایی دیگر از اختلاف خلفا را در عقاید بیان می نماییم .

۲ – اختلاف در عقاید

اشاره

پیروان مکتب خلفا گذشته از اختلاف در فقه و احکام اسلام ، اختلافی شدیدتر در عقاید به شرح ذیل داشتند:

الف – یـک فرقه گفتنـد: دست و پـا و چشم و مکـان داشـتن از صـفات باری تعالی است ؛ و آنها که می گوینـد خـدا اعضا و جوارح و مکان ندارد، صفات خدا را تعطیل کرده اند و آنان را (معطله الصفات) نامیدند.

فرقه دیگر گفتند: داشـتن اعضاء و جوارح از صفات اجسام و مخلوقات خدا می باشد؛ و آنها را که این اعتقاد داشتند و مجسمه و مشبهه نامیدند؛ یعنی : که کسانی که خدا را جسم دانسته و تشبیه به مخلوق نموده اند.

ب – همان فرقه گفتنـد: خدا قدیم است و صـفات او نیز قدیم . و قرآن که کلام خداست ، از صـفات خداست . بنابر این قرآن نیز قدیم است و مخلوق نیست .

و فرقه دوم گفتنـد: خداونـد قـدیم است و قرآن کلام خدا می باشد و قدیم نیست . و هر کس بگوید قرآن قدیم است ، معتقد شده که

قرآن مانند خدا قدیم است . و قائل به دو قدیم مشرک است .

مولف می گوید: نمی دانم این بندگان خدا را چه شده است که تا این اندازه توجه نکرده است به فرموده خدا در قرآن ، آنجا که می فرماید: (و یسالونک عن الانفال ....) ای پیامبر در باره تقسیم انفال از تو سوال می کنند.... (انفال / ۱)

آن دسته از صحابه که بر سر تقسیم انفال (یک قسم غنائم جنگی) در گیر شدند و از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آن سوال کردند، آیا این درگیری و سوال ایشان برای رفع اختلاف ، قبل از آن بوده که ایشان به دنیا بیایند و از ازل بوده که قرآن را از آن باخبر داده است تا بشود گفت قرآن قدیم است !؟

و همچنین است چهارده مورد دیگر که لفظ (یسالونک) در قرآن آمده ، و نیز در مورد دیگر که لفظ (یستفتعونک) آمده - یعنی : از تو می پرسند و فتوا می خواهند - و موردهای دیگر مانند:

(قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی ...) (مجادله / ۱)

که در آنها پس از درگیری بین مردم آن زمان و مراجعه به پیامبر صلی الله علیه و آله و کسب تکلیف کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله که چه باید بکنند، قرآن جز از وقوع آن حوادث می دهد. آیا در این صورت می توان قرآن قدیم خواند!؟ یا اینکه این حوادث از ازل واقع شده بوده و مردم از ازل و قبل از زمان پیامبر کسب تکلیف کرده اند و قرآن از

آنچه در ازل بوده خبر می دهد!؟ راستی چه باید گفت :

ج - یک فرقه گفتند: همه افعال بندگان از خداست و بنده را در آن اختیار نیست . (۱۶۹)

فرقه دیگر گفتند: افعال انسان از خود اوست . و خلاف عدل خداوند است کسی را عذاب کند بر انجام کاری که در انجام دادن آن مجبور باشد. (۱۷۰)

فرقه دوم فرقه اول را (جبریه) و خود را (عدلیه) نامیدند.

د- اکثریت پیروان مکتب خلفا، اتفاق دارند بر وجوب طاعت خلفت و حرمت قیام علیه آنها، اگر چه ظالم و معصیتکار باشند. گاهی نیز گروههای کوچکی از آنان ، در مدتهای کوتاهی به جواز قیام علیه خلیفه ظالم و معصیتکار قائل بودند که دستگاه خلافت آنان را نابود ساختند و سپس در تاریخ از آنان به بد نامی یاد می کردند.

منشاء اختلافهای مذکور، همان چند دسته حدیث مکتب خلفا بود که سابق نام بردیم .

و اینک معرفی فرقه هایی که درباره این عقاید اختلاف شدید داشتند:

۱ – فرقه جهمیه

جهمی یا جهمیه پیروان (جهم بن صفوان) می باشند. (۱۷۱)

آرای جهم و جهمیه

در مقدمه این بحث لازم است متذکر شویم مدارکی که امروزه درباره آرای جهم و فرقه جهمیه در دسترس ما هست ، به دو دسته تقسیم می شود:

الف - آنچه مخالفینشان در رد معتقدات ایشان نوشته اند و تا به امروز مانده است .

ب - آنچه نویسندگان کتب ملل و نحل در معرفی این فرقه نوشته اند

در این باره شایسته است توجه داشته باشیم که در بحثهای علمی با نوشته های این هر دو دسته می بایست با احتیاط کامل بر خورد کرد. چه آنکه در باره

نوشته های مخالفین ، می بایست گفت : تنها به قاضی رفته اند، و دلیلی بر صحت مطالبی که مخالفان و دشمنان جهمیه به آنان نسبت داده اند نیستند.

و نوشته های نویسندگان آرای ملل و نحل را نیز در بحثهای علمی خود درباره وجود فرقه هایی در زمان گذشته - همچون سبائیه و ناویسه - و معتقدات آن فرقه ها دیدیم ، و دانستیم که غالبا بدون تحقیق می نویسند و مدرکشان در آنچه به آن فرقه ها نسبت می دهند، گاه همان است که بین مردم زمان خود آن نویسنگان درباره آن فرقه ها مشهور بوده است .

بنابر این پر واضح است که در بحثهای علمی هیچ یک از این دو دسته مدارک قابل اعتماد مطلق نیستند. بدین سبب ما با آنچه که به جهمیه نسبت داده اند، با احتیاط کامل بر خورد می کنیم و با مقید بودن به این احتیاط، آنچه از جهم و جهمیه در فهم بحثهای آینده لازم است ، بیان می کنیم :

الف - جهم و جهمیه اعضا و جوارح داشتن خدا را منکر بوده اند. (۱۷۲)

ب - قائل بوده اند قرآن قدیم نیست و مخلوق است .

ج - قائل بوده اند افعال بشر را خدا خلق کرده و بشر مجبور به افهال خود می باشد. (۱۷۳)

د- گفته اند: جهم شرط امامت را دانایی به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمانان بر انتخاب او می دانسته است . (۱۷۴)

زندگانی جهم

جهم آزاد کرده قبیله ازد و از اهل بلخ ، و کنیه اش ابومحرز بوده است . (۱۷۵)

جهم زمانی به کوفه رفته و

با ابوحنیفه مناظراتی داشته ؛ (۱۷۶)

و دیگر بار به بلخ باز گشته و با مقاتل بن سلیمان که در تجسم خدا غلو داشته ، (۱۷۷) مناظراتی داشته است که به سبب آن مقاتل از حاکم بلخ خواسته تا جهم را به ترمذ تبعید نماید. (۱۷۸)

در ترمذ سمنیه بسیار بوده اند. گویند سمینه در اصل بودایی بودند و غیر اجسام مادی به وجودی دیگر ایمان نداشتند. (۱۷۹)

گفته اند در اوان فتح اسلامی در ترمذ، هزار راهب بودایی در آنجا بوده و دوازده معبد داشته اند. (۱۸۰)

جهم با مناظره با سمنیه توانسته است آنان را مسلمان کند. (۱۸۱)

گفته اند: جهم با معتزله نیز مکاتبه و مناظره داشته است . (۱۸۲)

تحرک سیاسی جهم

در زمان جهم که اواخر دوران حکومت بنی امیه بود، توده های مردم از ستم دستگاهای حکومت به ستوه آمده بودند و در کشورهای اسلامی شورشهایی بر پا شد.

یکی از آن شورشها به سرکردگی حارث بن سریج تمیمی بر پا شد. وی در سال ۱۱۶ هجری قیام کرد و مردم را به عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلع خلیفه اموی ، هشام بن عبدالملک ، دعوت کرد.

گویند شمار لشکر او به شصت هزار نفر رسید، و شهرهای بلخ و جزجان و طالقان را فتح کرد. سپس در جنگ شهر مرو شکست خورد و به ترکستان فرار نمود و دوازده سال در آنجا زیسته ، گاه با کمک ترکها با لشکر بنی امیه جنگیده است .

در سال ۱۱۸ هجری لشکر بنی امیه قلعه ای را که در آن بستگان حارث بودند فتح کردند و همگی آنان را قتل و

عام کردند؛ و تمامی مردم دیگر را از بزرگ و کوچک اسیر کرده و در بازار بلخ به بردگی فروختند.

نصربن سیار والی خراسان در سال ۱۲۶ هجری ، از خلیفه اموی یزید بن ولید بن عبد الملک برای حارث امان گرفت و نزد وی فرستاد. حارث به مرو بازگشت . والی اموی به حارث پیشنهاد همیاری به وی نمود و اینکه به حارث حکومت یک استان و صد هزار دینار بدهد.

حارث نپذیرفت و به والی پیغام داد: (من برای انکار منکر و دفع ظلم ، سیزده سال از این شهر دور شدم . من طالب دنیا و لذات آن نیستم . تو اکنون مرا به آن دعوت می کنی !؟ من از تو می خواهم : به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کنی و والیان نیک سیرت بر مردم بگماری . اگر چنین کردی ، من در لشکرت آمده و با دشمنان تو جنگ می کنم .)

نصر بن سیار والی خراسان خواسته او را نپذیرفت . حارث دیگر باره دعوت خود را برای عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تجدید کرد و لشکری فراهم آورد. در این زمان صفوان بن جهم با او همدست شد. حارث در سال ۱۲۸ هجری شکست خورده و کشته شد؛ و پس از آن صفوان بن جهم را نیز اسیر کردند و کشتند. (۱۸۳)

جهم مردی پر خروش و پر تحرک و مجاهدی نستوه در راه نشر عقیده خود بوده است . اختلاف او با محدثان مکتب خلفا، بیش از هر چیز در رد عقیده آنان در مورد تجسیم و تشبیه خدا و

نیز قدیم بودن قرآن و مخلوق نبودن آن بود.

جهم را پیروانی بسیار بوده است (۱۸۴) و محدثین مکتب خلفا ردیه های بسیار بر او نوشته اند که شاید قدیمترین آنها (الرد علی الجهمیه و الزنادقه) تالیف احمد بن حنبل (م : ۲۴۱ ه) باشد.

جهم با موسسان مذهب اعتزال محاصره بوده است و در بعضی عقاید، آرایشان مشابه یکدیگر است . و در اینک کدام یک از دیگری فرا گرفته است (۱۸۵) و ما معتقدیم : هر دو بعضی از عقاید را – مانند نفی قول به تجسم باری تعالی – از شاگردان مکتب الزهرا البیت علیه السلام فرا گرفته اند؛ اگر چه آن عقاید را نیز به طور آشفته بیان کرده ایم .

اینک اشاره ای به معتزله و آرای ایشان . (۱۸۶)

۲ – فرقه معتزله

گویند اولین کسی که مذهب اعتزال را بنا نهاد، و اصل و بن عطاء غزال (م : ۱۳۱ ه) بوده است . وی کنیه اش ابوحذیفه و آزاد کرده قبیله عرب (ضبه) یا (مخزوم) بود. او در بصره سکنا داشت و در حوزه درس حسن بن یسار بصری (م : ۱۱۰ ه) حاضر می شد.

بعدها در اثر اختلاف نظر در بعضی مسائل اعتقادی ، از درس او کناره گیری کرد. در زبان عربی ، کناره گیری را (اعتزال) گویند، و عزلت کننده را (معتزل). و بدین سبب اهل این مذهب را (معتزله) و مذهب ایشان را (اعتزال) نام نهاده اند.

و اصل بن عطاء برای نشر مذهب اعتزال مبلغینی به دیار مغرب – یعنی اسکندریه تا اندلس – فرستاد، و همچنین به خطه خراسان و یمن

و کوفه و دیگر شهرهای اسلامی . (۱۸۷)

از جمله کسانی که از او پیروی نمود (عمرو بن عبید) بود. عمر و بن عبید (م : ۱۴۲ ه) آزاد کرده قبیله تیم و ساکن بصره بود و در درس بصری حاضر می شد؛ ولی در اثر دعوت واصل بن عطاء درس حسن بصری را ترک کرد و به مذهب اعتزال گرایید. (۱۸۸)

آرای معتزله

معتزله مانند جهمیه ، منکر اعضا جوارح داشتن خدا بودند. و نیز مانند جهمیه می گفتند: قرآن قدیم نیست و مخلوق است . آنان در عقیده جبر مخالف جهمیه بوده و گفتند افعال بندگان خدا از بندگان می باشد نه از خداوند. (۱۸۹)

این فرقه تا زمان متوکل خلیفه عباسی در نمو بودند؛ ولی متوکل با آنان مخالفت شدید نمود و در زمان او در فشار قرار گرفتند. (۱۹۰) پس از دوران متوکل ، بین آنان با مکتب اشعری و اهل حدیث تا چند قرن مبارزه فکری دایر بود؛ و اخیرا در عصر خلافت عثمانیها در ترکیه ، اشعریها و اهل حدیث با پشتیبانی دستگاه خلافت ، توانستند معتزله را منقرض سازند. و اینک شرح دو فرقه اهل حدیث و اشعریها.

۳ - اهل حدیث

در گذشته اشاره ای داشتیم به بی حرمتی شدید ابوحنیفه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه ابوحنیفه در برابر احکام که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده بود، برای استخراج احکام قواعدی تاءسیس کرده بود به نام : قیاس و استحسان و مصالح مرسله .

و نیز اشاره ای داشتیم به اینکه جهمیه و معتزله همه روایتهایی که اهل حدیث آنها را احادیث صفات خدا می دانند و

در آن تصریح شده است به اعضا و جوارح داشتن خدا و انتقال خداوند از مکانی به مکان دیگر، آنچنانکه محدثین معنای ظاهری همه را می پذیرفتند، نمی پذیرفتند.

در نتیجه بین محدثین و آن فرقه ها درگیریهای فکری ایجاد شد؛ و تدریجا طرفداران حدیث در برابر آن فرقه ها جبهه گیری نمودند و فرقه ای جدید به نام (اهل حدیث) تاءسیس شد.

مشهورترین فرد در جبهه اهل حدیث احمد بن حنبل (م : ۲۴۱ ه) می باشد. وی کتابی پر محتوا در حدیث تاءلیف نموده که مسند احمد بن حنبل نام دارد؛ و کتابهای دیگری نیز دارد که از جمله آنها کتاب الرد علی الجهمیه و کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. (۱۹۱)

سبب شهرت احمد بن حنبل ، مقاومت او در رد عقیده به مخلوق بودن قرآن می باشد که در دوران ماءمون خلیفه عباسی (م : ۲۱۸ ه) به اوج خود رسید و در آن زمان علما را با شکنجه وادار بر قول به مخلوق بودن قرآن می کردند. پس از ماءمون ، معتصم (م : ۲۲۷ ه) احمد بن حنبل را به سبب همین عقیده اش مدتی زندانی کرد. و در زمان واثق (م : ۲۳۲ ه) گشایشی برای او شد؛ تا اینکه زمان متوکل (م : ۲۴۷ ه) فرا رسید و متوکل قائل به قدیم بودن قرآن شد و احمد بن حنبل را گرامی داشت . و بدین سبب خلقی بسیار رهبری او را پذیرا شدند. (۱۹۲)

پس از احمد بن حنبل ، جنگ بین اهل حدیث و معتزله شدت گرفت و اهل حدیث نام اهل سنت و جماعت

بودن را به خود اختصاص دادند و فرقه ای مشخص و جداگانه شدند.

در همین اوان ، به سبب ترجمه فلسفه یونانی و انتشار آن به دستور خلفت و تشجیع ایشان ، روش فکری فلاسفه و روش استدلال ایشان بین مسلمانان شایع شد و اثر نمایانی بر مناظرات و احتجاجهای کتبی و شفاهی معتزله گذارد و خود منشا تاءسیس علم کلام در حوزه های علمیه مسلمانان گردید. و می توان گفت انتشار این روش ، بیش از بیش سبب فرقه گرایی محدثین شد، و در همین اوان بود که فرقه اشعری در مکتب خلفا ایجاد شد؛ چنانکه بیان می نماییم .

۴ – فرقه اشعری

فرقه اشعری پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (م : ۳۲۴ ه) می باشند. وی از نسل ابوموسی اشعری بود و تا سال چهلم عمرش ساکن بصره و شاگرد جبائی معتزلی (م : ۳۰۳ ه) بود. (۱۹۳) سپس همانند دو موسس مذهب معتزله ، واصل بن عطاء و عمرو بن عبید، که از شاگردان حسن بصری بودند و سپس از او کناره گیری کردند و مذهب معتزله را تاءسیس نمودند، اشعری نیز از شاگردی استاد معتزلی خود کناره گیری کرد (۱۹۴) و مانند محدثان دعوت به رجوع به حدیث کرد. پس از آن اشعری به بغداد رفت و در رد محدثان کوشا بود؛ لیکن برای مناظراتش ، همچنانکه از حدیث محدثان بهره می برد، از علم کلام معتزله نیز توشه بر می داشت (۱۹۵) و در مواردی عقایدش با ظاهر احادیث وفق نمی کرد. و لذا با اینکه او خود را مروج مکتب احمد بن حنبل می دانست ، همگی محدثین – و

خصوصا محدثین پیرو مکتب احمد بن حنبل - او را نپذیرفتند. ولی در اثر حضور او در درس ابواسحاق مروزی فقیه شافعی ، گروهی از دانشمندانی که در فقه از شافعی : پیروی می کردند، در عقیده اشعری گردیدند، در حالی که گروهی دیگر از آنان در عقاید پیرو معتزله بودند.

و بدینگونه مکتب خلفا در عقاید به دو مذهب بزرگ تقسیم شدند: و مذهب معتزله و مذهب اشعری ؛ و در فقه پیرو مذهب حنفی و مالکی و شافعی و مذاهب فقهی دیگر شدند. با مرور زمان مکتب احمد بن حنبل نیز در زمره مذاهب فقهی مکتب خلفا به شمار آمد.

از قرن چهارم هجری به بعد، مناظرات فرقه های مختلف مسلمانان به روش علم کلام بود. این امر که در مناظرات اشاعره و معتزله نمایان بود، سبب دور شدن اهل حدیث از این دو فرقه گردید.

در این اوان ، مذاهب فقهی در مکتب خلفا منتشر شد. تا اینکه در سال ۶۶۵ هجری ، ملك ظاهر بیبرس بند قداری از (حکام ممالیك) (۱۹۶) چهار مذهب فقهی حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی را به رسمیت شناخت و در عقاید نیز مذهب اشعری را. و این حکم تا به امروز در پیروان مکتب خلفا رایج است . (۱۹۷)

۵ - فرقه سلفیه

در اواخر قرن هفتم هجری ، ابن تیمیه (م : ۷۲۸ ه.) از مکتب احمد بن حنبل ، علیه همه فرقه های مسلمانان قیام کرد. او با اینکه مکتب خلفا باب اجتهاد اعلام کرده بود، خود را مجتهد می دانست . (۱۹۸)

وی در عقیده به تجسم غلو داشت . تا آنجا که روزی از بالای منبر یک

پله و دو پله پایین آمد، و گفت : خداوند این چنین از آسمان اول به آسمان پایین می آید. (۱۹۹) وی توسل و استغاثه به پیامبر صلی الله علیه و آله و گفتن (یا محمد) را حرام دانست . (۲۰۰)

این تیمیه فضائل علی علیه السلام را نیز رد می کرد. تا آنجا که علمای مکتب خلفا آن انکار را به دلیل دشمنی او با امام دانسته و گفتند: به دلیل آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرموده :

(لایبغضک الامنافق) این تیمیه منافق می باشد. (۲۰۱)

علمای مکتب خلفا در دمشق و قاهره و اسکندریه ، چندین بار با او مناظره نمودند و فتوا نمودند و فتوا به حبس او دادند. و گاه نیز او را از عقاید خود توبه می داده اند. (۲۰۲)

پس از ابن تمیمیه پیروانش او را شیخ الاسلام لقب دادند و خود را (سلفیه) می نامیدند؛ یعنی : فرقه ای که پیروی از سلب (پیشینیان) می نمایند. و مقصود آنان را سلف ، صحابه و تابعین و بعضی از محدثین قرن اول و دوم و سوم هجری - مانند احمد بن حنبل - می باشد.

فرقه سلفیه با سایر مسلمانان رفتاری خشن دارند؛ خود را مومن و پاکدامن ، و همه مسلمانان دیگر را پس از سه قرن اول تا به امروز، گمراه و بدعتگذار می دانند. (۲۰۳)

۶ – فرقه وهابیه

از فرقه سلفیه در قرن دوازدهم هجری ، محمد بن عبد الوهاب (م : ۱۲۰۷ ه) علیه مسلمانان قیام کرد، و دعوت ابن تمیمیه را شدیدتر از خود ابن تمیمیه ، تجدید کرد. فرقه پیروا او

را (وهابیه) می نامند.

محمد بن عبدالوهاب زیارت قبور را بدعت ، و طلب شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از وفاتش ضلالت ، و گفتن (یا محمد) در استغاثه و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله را شرک می داند؛ و همه مسلمانان پس از قرن سوم تا به امروز را، جز پیروان ابن تیمیه ، مشرک می خواند؛ و می گوید: شرک مشرکین زمان ما - یعنی همه مسلمانها - شدیدتر از شرک مشرکین زمان جاهلیت می باشد. (۲۰۴)

فرقه وهابیت با فرقه سلفیه از سه جهت فرق دارند:

۱ - بی حرمتی شدید به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

۲ - واجب دانستن قتل همه مسلمانها تا وهابیت را بپذیرند، یا به قول ایشان : از شرک دست بردارند و یکتا پرست شوند. و به همین دلیل بلاد مسلمانان را، بلاد مشرکین و بلاد وهابیها را بلاد اسلام و بلاد اهل توحید می دانند.

۳ - معتقدند، خداوند همه گناهان ایشان را که اهل شرک نیستند می بخشد و همه وهابیها را با هر گناهی که داشته باشند به بهشت می برد.

این سه امر این جانب در ده سفر تشرف به حج و معاشرت با همه طبقات وهابیها و مباحثه و مناظره با آنان ، در رفتار و گفتار ایشان مشاهده نموده و از آنان شنیده ام و در پیجویی سبب آن به این رسیده ام که دلیل اینان بر این پیشنهاد به قرار ذیل است :

۱ - در مورد بی حرمتی شدید ایشان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمونه ای از مشاهدات

خود را در بحثهای گذشته بیان نموده ام .

آنان جسد مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از وفات مانند اجساد سایر بشر پوسیده و خاک شده می پندارند! و هیچ احترامی و امتیازی برای قبر مبارک آن حضرت بر دیگر قبرهای بشر قائل نیستند!

مولف گوید: دلیل این بینش در احادیثی می باشد که شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را حتی از یک انسان عادی نیز پایین تر می نمایاند. (۲۰۵) و همچنین در آن روایات دروغی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که فرمود: (اللهم لاتجعل قبری و ثنا....): خدایا قبر مرا بت قرار مده . خدای لعنت کند قومی را که قبور پیامبران خود را مساجد قرار داده اند.

ما مجعول بودن این حدیث را در باب (الخلاف حول البناء علی قبور الانبیاء) در جلد اول معالم المدرستین بیان داشته ایم .

۲ - در مورد واجب دانستن قتل همه مسلمانها، قبلا به دلیل این بینش اشاره نمودیم ، و در گفتارها و نوشتارها و کردارهایشان روشن است .

۳ - معتقدند خداوند همه گناهان ایشان را می آمرزد و به جهنم نمی روند. در این مورد نمونه ای را که خود شنیده و دیده ام بیان می دارم :

از حجاج بیت الله الحرام شنیده بودم که ارتکاب فحشا را از وهابیها در دو حرم محترم نقل می کردند؛ و در اولین بار که بعضی وقایع را شنیدم ، لرزه بر اندامم افتاد. این جانب نیز لاابالی گری ایشان را در ارتکاب اعمالی که نزد خودشان معصیت شمرده می شود، دیده بودم و همیشه در شگفت

بودم و در پی فهم سبب انتشار فحشا در آنها به سر می بردم .

تا آنکه در سفری در مسجد خیف ، بین نماز مغرب و عشا، پای وعظ یک خطیب سعودی نشستم . خطیب بر منبر ایستاده بود و در امر شکر سخن می گفت . وی پس از آنکه انواع شرک را که غیر وهابیها مرتکب هستند بر شمرد - مانند: گفتن یا رسول الله ، و نذر کردن برای اهل قبور و... - در آخر با حال وجد و شعفی خاص ، همچنانکه ایستاده بود گفت : پیامبر فرموده : خداوند می گوید: بنده من ! هر چه می خواهی گناه کن ! دنیا را پر از گناه کن اما مشرک نباش ، من همه گناهان ترا می آمرزم ، (ولاابالی) یعنی هیچ اهمیتی نمی دهم ؛ فقط مشرک نباش ! (۲۰۶)

حالت خطیب را در هنگامی نقل حدیث چنان دیدم که گویا بعضی معصیتها را در نظر آورد و همان بالای منبر شیرین کام شده و احساس لذت می کند!

آنچه بیان شد شمه ای بود از بینش وهابیها. و اینک بیان شمه ای از تاریخ وهابیت :

محمد بن عبدالوهاب و سعودیها

در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری ، محمد بن سعود امیر در عیه نجد از محمد بن عبدالوهاب پیروی نمود. و پس از پسرش سعود و پیروانش به عنوان جهاد فی سبیل الله ، به قبایل مسلمانان حمله می کردند و قتل نفوس مسلمانان و سلب اموال و هتک اعراض ایشان را، به عنوان جهاد فی سبیل الله ، مرتکب می شدند. و از آن زمان تا به امروز، آنقدر

از مسلمانان را کشته و سلب اموال کرده اند که صفحات تاریخ را سیاه کرده اند؛ و آخرین آن قتل عام بیش از چهارصد نفر از حجاج بیت الله الحرام در مراسم حج سال ۱۴۰۷ بود.

چند فرقه ای که تا اینجا از مکتب خلفا ذکر کردیم ، مشهورترین فرق آنان بود. و اما در مکتب اهل البیت علیه السلام موضوع اختلاف فرقه گرایی چنان است که پس از این - ان شاء الله تعالی - بیان خواهیم کرد.

بحث دوم : وحدت در مکتب اهل البیت علیه السلام

مقدمه

در این بحث ، ضرورت دارد نخست به پنج موضوع ذیل توجه نماییم :

الف - تعیین اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله

ب - کتمان حدیث

ج - قیامهای پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام علیه حکومت ستم پیشه

د- اثر تعیین اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و اثر کتمان حدیث

ه - شناخت شیعه و تشیع

اینک شرح و بیان این چند موضوع :

الف - تعیین اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ - وظیفه تبلیغی انبیا و اوصیا آن است که تکلیف شرعی مردم عصر خود را برای آن مردم بیان کنند. و از آنجا که مسلمانان حاضر در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمند آن بودند که امام پس از پیامبر خود را بشناسند، پیامبر صلی الله علیه و آله در اولین روز دعوت به اسلام ، که بنی هاشم را در خانه خود به اسلام دعوت کرد، علی علیه السلام را وصی خود معرفی کرد.

این امر ادامه داشت تا آنکه در روز غدیر خم ، پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر دهها هزار مسلمان حاضر، علی علیه السلام را به عنوان ولی امر تعیین شده از جانب خدا بعد از خود، معرفی فرمود.

۲ - پیامبران می بایست تکلیف شرعی مردم بعد از خود را، به طرقی به آنان تبلیغ نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در امر تعیین اوصیای خود و اولوالامر مردم پس از علی بن طالب علیه السلام تا روز قیامت ، به حسب اهمیت چنین تبلیغ فرمود:

یکم - به ظهور مهدی موعود (عج) و اینک او آخرین امام مردم باشد، بشارت داد.

دوم – تعداد ایشان را که دوازده امام می

باشند، بیان فرمود.

سوم - امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دو امام پس از امام اول معرفی نمود.

چهارم - نامهای دوازده امام را به وسیله خواصی از صحابه ، مانند جابر بن عبدالله انصاری ، بیان فرمود. نیز در نوشته هایی که به اولین وصی خود علی بن ابی طالب علیه السلام تسلیم فرمود، نامهای امامان و پیشگوییهایی از احوالشان وجود داشت .

این تبلیغ ، عمومی و همگانی نبوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد به نحو خصوصی تبلیغ فرموده است . حکمت این نوع تبلیغ را در آینده - ان شاء الله تعالی - بیان خواهیم کرد.

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هر یک از امامان نیز برای آن دسته از شیعیان که امامت ایشان را پذیرفته و نیازمند شناخت امام بعدی بودند، امام بعد از خود را معرفی نموده و نیز بشارت به ظهور مهدی موعود (عج) می دادند و برای بعضی از اصحاب خود از باقی دوازده امام نیز سخن می گفتند.

ب - کتمان حدیث

اولا - در مکتب خلفا

در بحثهای گذشته معلوم شد چگونه خلفا تا آخر قرن اول هجری ، از نوشتن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کردند. اضافه بر آن دانشمندان این مکتب نیز تا آخر قرن هفتم هجری ، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به صور گوناگون کتمان می کردند. (۲۰۷)

ثالثا - در مکتب اهل البیت علیه السلام

در اثر اعمال کشتار و شکنجه و حبس نسبت به اهل البیت علیه السلام و پیروانشان ، این مکتب جز مدت کوتاهی که در آخر عصر حضرت

باقر علیه السلام و اول عصر حضرت صادق علیه السلام بود، همیشه دچار تقیه شدید بوده اند و نتوانسته اند سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که نزد ایشان به ودیعت نهاده شده بود، به طور کامل نشر کنند.

ج – قیامهای پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام

در عصر ائمه علیه السلام در مکتب اهل البیت علیه السلام و پیروانشان دو گونه قیام علیه حکومت ظالم صورت می گرفت :

۱ – قیام برای امر به معروف و نهی از منکر

۲ – قیام به نام مهدویت

سر سلسله قیامهای دسته اول در مکتب اهل البیت علیه السلام قیام حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام بوده است . حضرتش سبب قیام خود را در وصیتنامه خود که به محمد بن الحنفیه تسلیم نمود، چنین بیان فرمود:

(انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی . ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر):

این است و جز این نیست که در پی اصلاح کار امت جدم خروج کردم . می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم .

حضرتش هیچگاه مردم را دعوت نکرد که با او بیعت کنند تا برای رسیدن به خلافت و تشکیل حکومت قیام کنند. و این اولین و بارزترین قیام از نوع اول بود.

نمونه دوم ، قیام محمد بن عبدالله از نسل امام حسین علیه السلام با برادرش ابراهیم بود. نوع این قیام از گفتار امام جعفر صادق علیه السلام به عبدالله پدر محمد آنگاه که از امام خواست با پسرش بیعت کنند، آشکار می شود. در آن هنگام حضرت در جواب فرمود:

(ان کنت تری ان ابنک هذا هو المهدی ، فلیس به ؛ و لاهذا اوانه . و ان کنت

انما ترید ان تخرجه غضبا الله ، و لبامر بالمعروف وینهی عن المنکر، فانا و الله لاندعک و انت شیخنا و نبایع ابنک بهذا الامر) : (۲۰۸)

اگر می پنداری که این فرزندت همان مهدی می باشد، نه ! او مهدی نیست . و نه این زمان ، زمان مهدی می باشد. و چنانچه می خواهی خروج کند در راه غضب برای خدا و اینکه امر به معروف و نهی از منکر کند، به خدا سوگند ما ترا که پیر مرد و بزرگ ما هستی وانمی گذاریم و با فرزندت برای این کار بیعت می کنیم . (۲۰۹)

این قیام یک نمونه از قیام امامزاده ها به نام مهدی موعود بوده است .

از فرمایش حضرت سیدالشهدا در امر خود، و فرمایش امام جعفر صادق علیه السلام در امر قیام محمد که او را مهدی می پنداشتند، معلوم می شود اوصیای پیامبر فقط قیام برای امر به معروف را صحیح و موافق رضای خدا می دانسته اند.

د- اثر تعیین اوصیای پیامبر و کتمان حدیث

در اثر تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله ، همه اهل مدینه و همه صحابه ، امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ، هر سه را دقیقا می شناختند. پس از قیام امام حسین علیه السلام علیه خلیفه کعبه را، هر کس که می خواست ، می توانست بطلان صحت تعیین خلیفه و امام به وسیله بیعت مردم را دریابد و این امر بسیار روشن بود.

بنابراین پس از شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای مسلمانان جزء عقیده به سلسله امامت راهی نمانده بود.

پس از امام حسین علیه السلام با تسلیم نمودن امام

حسین علیه السلام مواریث امامت را به ام سلمه ، هنگام رفتن به مکه و عراق ، و تحویل گرفتن حضرت سجاد علیه السلام آنها را پس از بازگشت به مدینه ، هر کس از اهل مدینه که می خواسته است ، می توانسته امام زمان خود را بشناسد. (۲۱۰)

اکنون که شمه ای از اثر تعیین اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردیم ، اشاره ای به اثر سوء کتمان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می نماییم : جلوگیری خلفا از نشر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بویژه جلوگیری از گسترش احادیثی که درباره اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و ظهور مهدی موعود (عج) بود و بشارت می داد که وی زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور شود، به اندازه ای بود که در مدینه امامزاده ها و عمو زاده های پیامبر صلی الله علیه و آله - بنی عباس - در جلسه ای مشترک جمع شده بودند تا با محمد بن عبدالله به عنوان مهدی موعود بیعت کنند! تا آنکه امام جعفر صادق علیه السلام آنان را خطا در اندیشه شان با خبر ساخت .

شناختن اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا خبر داده بود، اگر چه بر بعضی از خواص روشن بوده ، لیکن برای عموم مردم پس از عصر حضرت امام باقر علیه السلام آسان نبوده است .

ه - شناخت شیعه و تشیع

برای شناخت تشیع ، نخست شناخت اسلام لازم است .

اسلام

ایمان داشتن به توحید (الوهیت و ربوبیت) و سپس ایمان داشتن به همه انبیا تا خاتمشان ، و ایمان داشتن به احکام ضروری اسلام ، با نیت عمل کردن به آنها و به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ، و ایمان داشتن به معاد جسمانی و حساب و ثواب و عقاب در روز قیامت می باشد. (۲۱۱)

و تشیع آن است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این عقاید و احکام را به وسیله ائمه اهل البیت علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله بپذیرد و از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیه السلام پیروی کند. و شرط پذیرفتن از ائمه اهل البیت علیه السلام و پیروی کردن از ایشان پذیرا باشد؛ و در عصر حضرت صادق علیه السلام آن است که شش امام را بشناسد و از ایشان پذیرا باشد.

و همچنین است این امر تا عصر مهدی موعود – عجل الله تعالی فرجه الشریف – که در زمان حضرتش شیعه آن است که دوازده امام را بشناسد و از همه آنان پذیرا باشد، و نیت پیروی از همه آنان را به همراه پیروی از جدشان داشته باشد.

اکنون چند مثال برای شناخت چگونگی معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله اوصیای بعد از خود را، و اینکه پس از پیامبر هر یک از اوصیای پیامبر وصی بعد از خود را چگونه معرفی می کردند، می آوریم . و نیز اثر این دو گونه معرفی را – ان شاءالله تعالی – بررسی می نماییم .

نمونه اول : معرفی امام باقر علیه السلام از جانب پیامبر صلی

الله علیه و آله

امام باقر علیه السلام را پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی فرموده بود؛ چنانکه در دو خبر داستان جابر با آن حضرت بدین شرح آمده است :

الف - جابر بن عبدالله انصاری عمامه بر سر می گذاشته (۲۱۲) و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می نشسته و ندا می کرده است (یا باقر! یا باقر (۲۱۳))! با این کار، جابر که یگانه بازمانده صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، توجه زائران پیامبر صلی الله علیه و آله را که از راههای دور برای حج آمده بودند، به خود جلب می کرد.

مردم می گفتند: جابر هذیان می گوید! یعنی از پیری خرفت شده است . جابر گفت : نه به خدا قسم هذیان نمی گویم ؛ لیکن از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

(انک ستدرک رجلا منی . اسمه اسمی . وشمائله شمائلی . یبقر العلم بقرا). :

تو مردی از من را درک می کنی . نامش نام من است . و شمائل او شمائل من می باشد و علم را باز می کند و پرده از روی آن بر می دارد.

این بود سبب آنچه شنیدید که می گفتم . (۲۱۴)

نکته دیگر که در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت باقر می باشد، آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره امام باقر علیه السلام فرموده است : (رجل منی) : (مرد از من). و ما در گذشته این لفظ پیامبر صلی الله علیه و آله را معنی کردیم و حاصل آن این شد که

یعنی : کار او در تبلیغ اسلام کار من می باشد.

ب – جابر در کوچه های مدینه نیز راه می رفت و (یا باقر! یا باقر) ندا می کرد؛ و باز همان سخنها بین او و اهل مدینه گفته می شد. (۲۱۵)

نمونه دوم : معرفی امام باقر علیه السلام از جانب امام سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام کتابهای امام علی علیه السلام و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را در بیماری وفات خود به حضرت باقر علیه السلام داد. و بعد از وفات حضرت سجاد علیه السلام برادران حضرت باقر علیه السلام از حضرتش خواستند که ایشان را در کتابها و سلاحها شرکت دهد؛ و این گفتگو در مدینه شهرت پیدا کرد. در نتیجه این گفتگو همه اهل مدینه دانستند کتابهایی که به خط امام علی علیه السلام بوده ، نزد حضرت باقر علیه السلام می باشد.

بنابر آنچه بیان شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس ائمه اهل البیت علیه السلام امر وصایت را تا امام باقر علیه السلام با حکمت به همه اصحاب و همه اهل مدینه تبلیغ فرموند. لیکن این امر درباره سایر ائمه علیه السلام تا مهدی موعود – عجل الله تعالی فرجه الشریف – به نحوی دیگر بوده است که سبب آن از خبر آینده روشن شود:

آنگاه که خبر وفات امام صادق علیه السلام به خلیفه منصور رسید، به والی مدینه نوشت : هر کس را وصی قرار داده گردن بزن . والی مدینه در جواب نوشت : این پنج نفر را وصی قرار داده است :

۱ – خیفه ۲ – والی مدینه ۳و ۴

– دو فرزندش عبدالله و موسی ، ۵ – حمیده مادر موسی .

خلیفه گفت : ایشان را نمی توان کشت . (۲۱۶)

از این خبر معلوم می شود: از زمان امام صادق علیه السلام ، اگر در وقت وفات امام ، امام بعد از او می شناختند، وی را شهید می ساختند و وظیفه ای

که از جانب خداوند در هدایت مردم و حفظ اسلام به او محول شده بود، انجام نمی شد.

و اما نحو دیگر تعیین امر امامت پس از امام باقر علیه السلام ، چنین بوده است که : امام در حال حیات خود، امام بعد از خود را به خواص شیعیان معرفی می نمود. (۲۱۷) سپس به هنگام حاجت مردم به شناسایی امام عصر خود، خداوند سبب سازی می فرمود تا امام عصر نزد دوست و دشمن معروف و مشهور گردد. دلیل بر این گفته ما همان رفتار حکام با هر یک از امامها می باشد. توجه فرمایید:

هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را از مدینه به بغداد می آورد و زندانی می کند. ماءمون امام رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان برده ، به عنوان ولایت عهدی زیر نظر می گیرد. و همچنین امام جواد علیه السلام را به بغداد، و امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام را به سامرا می برند. و خلاصه هر یک از این ائمه تا آخر عمر زیر نظر و مراقبت شدید خلفا می باشند.

آیا خلفا چه دلیلی برای چنین رفتاری با این ائمه داشتند؟

آیا جز آن بود که می دانستند آنان امام شیعیان عصر خود هستند؟

این امر برای اهل مدینه

و اهـل پـایتخت خلیفه ، که امـام در آنجـا زنـدانی یـا تحت نظر بود، روشن بوده است ؛ بخصوص بـا جلسـات منـاظرات امام و مشاهده سیره امام .

و اما اهالی شهرهای دور؛ (۲۱۸) آنان نیز می توانسـتند با تحقیق از اهل مدینه و بازماندگان اصـحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین ایشان ، این امر را به روشنی درک کنند.

وصیت حضرت صادق علیه السلام در عین حال که امر امامت را از نظر دستگاه خلافت پنهان کرد و آنان را دچار سر در گمی ساخت ، برای شیعیان هیچگونه شبهه ای ایجاد نکرد، بلکه امر امامت را روشنتر ساخت . توجه فرمایید:

آنگـاه که خبر وفـات امـام صـادق علیه السـلام در کوفه به شـیعیان رسـید، ابوحمزه ثمـالی از مخبر پرسـید: آیا امام صادق علیه السـلام کسـی را وصـی قرار داد؟ گفت : آری ، دو فرزنـدش عبـدالله و موسـی و خلیفه منصور. تـا سـخن مخبر بـدینجا رسـید، ابوحمزه خندیـد و گفت : حمـد خدا را که راه هدایت را به ما نشان داد و امام را از حال پسـر بزرگ خود ما را آگاه ساخت و به فرزند کوچک (موسی بن جعفر) راهنمایی کرد و امر عظیم را مخفی داشت .

از معنای گفتار ابوحمزه سوال کردند. گفت : با نام بردن پسر کوچک خود موسی همراه با ذکر پسر بزرگ خود عبدالله ، به ما فهمانیـد که پسـر بزرگ شایسـته امامت نیست . و با ذکر نام پسـر کوچک به ما فهمانید که او امام است . و با نام بردن خلیفه ، وصی خود را از او پنهان داشت . حال اگر منصور

بپرسید: وصی امام صادق کیست ؟ به او می گویند: شما وصی او هستید. (۲۱۹)

می بایست توجه داشت که امر امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر خواص شیعیان ، به وسیله تعیین حضرت صادق علیه السلام در حال حیاتش ، روشن بود (۲۲۰) و چنین موضوعی بر شخصی مانند ابوحمزه پنهان نبوده است ؛ و در اینجا ابوحمزه خواسته است با بیان خود از امر وصایت امام کاظم علیه السلام دفع شبهه نماید. و چه زیبا نیز قصد امام صادق علیه السلام را از نوشتن آن وصیت بیان داشته و از رفتار منصور خبر داده است

با توجه به اموری که تا اینجا بیان داشتیم ، می توان به حقیقت موضوع اختلاف پیروان مکتب اهل البیت دست یافت .

حقیقت امر در اختلافات پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام

توضیح

اختلافهایی که به پیروان اهل البیت علیه السلام نسبت داده اند، اندکی صحت دارد و بیشتر آن دروغزنی است .

برای بررسی این مطلب ، نخست فرقه هایی را که در عصر حضور ائمه علیه السلام مدعی شده اند، یادآور می شویم ، سپس اختلافاتی را که در عصر غیبت کبری پدید آمده ، بررسی می نماییم .

۱ – سبائیه

اولین فرقه ای که به شیعه نسبت داده اند، سبائیه نامیده اند. ما در سه جلد کتاب (عبدالله بن سبا) ثابت کرده ایم چنین فرقه ای در خارج وجود نداشته ، بلکه تنها در مخلیه نویسندگان کتابهایی که درباره ملل و نحل نوشته اند، وجود خیالی داشته و پس از آن در نوشته هایشان وجود کتبی یافته است .

۲ – کیسانیه

کیسانیه را نسبت داده اند به کیسان . و کیسان بنابر قول گروهی از نویسندگان اهل ملل و نحل ، آزاد کرده امام علی علیه السلام بوده است . (۲۲۱)

و به قول گروهی دیگر: کیسان مختار ثقفی می باشد، و کیسانیه منسوب به او می باشند. (۲۲۲)

و بنابر قولی : کیسان نام خود محمد بن الحنفیه بوده و کیسانیه منسوب به اویند. (۲۲۳)

عقیده کیسانیه

درباره عقیده ایشان سخنان ضد و نقیض بسیار گفته اند. خلاصه آن گفتارها چنین است که : ایشان پیروان محمد بن الحنفیه (م : ۸۱ ه) بوده اند و او را مهدی موعود می دانسته اند. و مختار ثقفی (م : ۶۷ ه) از پیروان او بوده و ادعای نبوت کرده است .

و گفته انـد: کیسانیه پس از وفات محمـد بن الحنفیه ، قائل شده اند به اینکه امامت به فرزندش ابوهاشم (م : ۹۸ یا ۹۹ ه) منتقل شده و ابوهاشم نیز امامت را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (م : ۱۲۴ یا ۱۲۵ ه) منتقل نموده ، او را وصی خود قرار داده است . و امامت پس از محمد، به فرزندش ابراهیم ؛ و پس از او به دو خلیفه عباسی ، سفاح و منصور منتقل

شده است . (۲۲۴) و آن دو خلافت بنی عباس را تشکیل داده اند.

بنابر این قول : کیسانیه فرقه ای از شیعه بوده اند که یک خلافت سنی را تاءسیس کرده اند که پانصد سال دوم داشته است !!

این گفتارها این چند سوال را مطرح می سازد:

الف - سر انجام کیسانی کدام یک از آن سه نفر بوده است ؟

ب - آیا جز نویسندگان ملل و نحل ، آزاد کرده ای برای حضرت علی علیه السلام به نام کیسان ذکر کرده اند؟

ج - محمد بن الحنفیه فرزند برومند امیر، مشهور است و شرح حالش در همه کتابهای رجال و حدیث و سیره نوشته شده است . آیا در جایی ، جز در کتابهای ملل و نحل ، کسی گفته است : محمد بن الحنفیه لقبش کیسان بوده است !؟

نسبت دادن کیسان به مختار نیز همچنین است !

چنانچه این دانشمندان مکتب کیسان موسس کیسانیه را مردی از جن می خواندند، از این گفتارها برایشان آسانتر بود.

چه انسانی را نمی رسد وجود چنین مخلوق جنی را منکر شود.

همچنانکه قتل سعد بن عباده را به مخلوق جنی نسبت دادند و گفتند: (قتله الجن) جن سعد را کشته اند و کشنده های او از جن بوده اند، نه از آدمی ! (۲۲۵)

بنابر آنچه بیان شد: فرقه کیسانیه همچون فرقه سبائیه ، ساخته خیال نویسندگان کتابهای ملل و نحل می باشد.

حقیقت این داستان

پس از شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام گروهی از محبین اهل البیت علیه السلام در کوفه اجتماع کردند و به خونخواهی آن حضرت قیام کردند و خود را توابین نامیدند. آنان در سال ۶۵ هجری ، با

لشکر شام به سر کردگی ابن زیاد جنگ کردند و همگی شهید شدند.

پس از ایشان مختار بن عبید ثقفی در سال ۶۶ هجری به نام خونخواهی آن حضرت ، در کوفه قیام کرد و با عبیدالله بن زیاد جنگ کرد و بر وی غالب شد و او را کشت . در این جنگ هفتاد هزار تن از لشکریان شام کشته شدند (۲۲۶) و مختار سایر قاتلان آن حضرت مانند عمر بن سعد و شمر و دیگران را نیز کشت و سر آنها را به مدینه خدمت امام سجاد علیه السلام فرستاد. (۲۲۷)

در همین اوان ، عبدالله بن زبیر در مکه ادعای خلافت کرد و از مردم بیعت گرفت . محمد بن الحنفیه با او بیعت نکرد. عبدالله محمد بن الحنفیه و بستگانش را در دره کوهی در مکه به نام شعب عارم زندانی کرد و هیزمی بسیار در برابر دره انباشت و مدتی را تعیین کرد، تا اگر در آن مدت بیعت نکردند، در آن هیزمها آتش افزود و همه را بسوزاند. محمد به کوفه کس فرستاد و از مختار کمک خواست . او نیز چهارصد نفر فرستاد و محمد و بستگانش را از آن زندان رهایی داد. (۲۲۸)

پس از آن ، عبدالله برادر خود مصعب بن زبیر را در سال ۶۷ه با لشکری به جنگ مختار فرستاد و مختار شکست خورد و کشته شد.

به جهت کشتارهایی که مختار از لشکریان بنی امیه کرد و همچنین کشتار او از سران و عزیزان قبایل عرب کوفه - که در لشکر ابن زیاد در کربلا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله را قتل عام کرده

بودنـد – پس از قتـل مختار، بازمانـدگان کشـتارهای مختار که حکومت و قلم به دست ایشان بود، هر چه خواسـتند علیه مختار گفتند و نوشتند و در کتابهای تاریخ و ملل و نحل ثبت شد.

و اما راجع به محمد بن الخنفیه ، حقیقت این است که :

محمد بن الخنفیه وفات کرد در حالی که خود را امام نمی دانست تا امامت را به فرزندش ابوهاشم منتقل کند و او به دیگران . و آنچه در این باره می توان باور داشت آن است که : به سـبب منع نشـر حدیث پیامبر صـلی الله علیه و آله امر مهدویت در آن روزگـارماننـد امروز روشن نبوده است و چنـانکه بر بنی هـاشم نیز که جمع شـده بودنـد بـا محمـد بن عبـدالله بیعت کننـد، امر مهدویت روشن نبوده است ، تا آنکه امام جعفر صادق علیه السلام آنان را در این باره آگاه ساخت .

بنابر این ممکن است پس از حضرت سیدالشهدا علیه السلام چند نفری چند صباحی شخصی از مهدی موعود پنداشته باشند، تا آنکه به یکی از ائمه برخورد کرده ، آن امام عدم صحت این پندار را بر ایشان روشن فرموده باشد.

و در باره مختار، آنچه می توان باور داشت آن است که : شاید ضرورتهای جنگ او را بر سخنهایی توریه آمیز وا داشته باشد و نـامی از محمـد بن الحنفیه یا حضـرت سـجاد برده باشـد؛ و یا اینکه آنچه را در باب خروج خود بر بنی امیه و قتل عام حضـرت سیدالشهدا علیه السلام می دانسته و اخبار آن از ائمه به او رسیده بوده ، گاهی به نام پیشگویی گفته باشد.

پس

در هیـچ حال ، نه آن پندارهای عده ای اندک در باره محمد بن الحنفیه به اندازه ای بوده است که بتوان بر آنان نام فرقه ای را گذارد؛ و نه گفتارهای مختار را - اگر هم چیزی گفته باشد - می توان پندارهای فرقه ای در اسلام و تشیع دانست .

بنابر آنچه بیان کردیم ، هیچ فرقه ای در تاریخ به نام کیسانیه وجود نداشته است .

۳ - غرابیه

در شرح فرقه غرابیه گفته اند:

(غرابیه گروهی هسـتند که گمان دارند خداوند جبرئیل علیه السـلام را به سوی علی فرستاد، ولی جبرئیل در راه به خطا رفت و به سوی محمـد صـلی الله علیه و آله رفت و وحی را به او داد، برای اینکه محمـد شبیه علی بود! و گفته اند که محمد و علی از دو کلاغ و دو مگس به هم شبیه تر بودند. و همچنین پنداشته اند که علی رسول خداست ، و فرزندان علی پیامبرانند!

این گروه به پیروان خود می گوید: آن موجود پر دار را لعنت کنید. و مقصودشان از پر دار جبرئیل علیه السلام است !

کفر این گروه زیادتر از کفر یهود می باشد! یهودیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چه کسی برایت از خدای تعالی وحی می آورد؟ پیـامبر فرمـود: جبرئیـل ، گفتنـد: مـا جبرئیـل را دوسـت نـداریم ، چه آنکه او عـذاب می آورد. و گفتنـد: اگر میکائیل که جز رحمت را نازل نمی کند، وحی برای او می آورد، هر آینه به تو ایمان می آوریم .

پس یهود با اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند و با جبرئیل علیه

السلام دشمن بودند، جبرئیل را لعنت نمی کردند و فقط گمانشان این بود که جبرئیل ملک عذاب است نه رحمت .

ولی گروه غرابیه از طایفه رافضه ، جبرئیل و محمد علیه السلام را لعنت می کنند! و خداوند متعال فرموده است : (هر کس دشمن خدا و فرشتگان و رسولان خدا و جبرئیل و میکائیل باشد، هر آینه خداوند دشمن کافرین است .) (بقره / ۹۸)

در این آیه کافر به کسی که بغض و دشمنی بعضی از فرشتگان را داشته باشد گفته شده است . و کسانی را که خداوند کافرشان خوانده ، نمی شود از زمره مسلمانان دانست .) (۲۲۹)

این گونه یاوه سرایی ها را بحث علمی می نامند! و نویسندگان ملل و نحل از این گونه فرقه های خیالی موارد بسیار دیگری را نیز به مکتب اهل البیت علیه السلام بدروغ نسبت داده اند که با مقایسه بین آنها و بین فرقه هایی که در مکتب خلفا بوده و می باشد، مطلب روشن می شود.

مقایسه بین فرقه هایی که برای مکتب اهل البیت علیه السلامجعل کرده اند و فرقه های مکتب خلفا

در مکتب خلفا فرقه اشعریه و معتزله و سلفیه در عقاید و حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه در فقه ، بوده و هست . آرای هر فرقه ای را در عقاید و احکام ، دانشمندان همان فرقه ثبت و ضبط نموده و با مباهات ، استدلال بر صحت آن کرده اند؛ و تاریخ تاءسیس آن فرقه و اصلش و طبقات دانشمندان آن را نیز، دانشمندان خود آن فرقه به تفصیل نوشته اند. (۲۳۰)

مثلا تاریخ تاءسیس فرقه اشاعره و موسس آن

معلوم است و تاریخ تولد و وفاتش ثبت شده و آرای او به قلم خودش نوشته شده و در دسترس همه می باشد. این مطلب مورد اتفاق همه دانشمندان این فن می باشد.

و پس از موسس ، دانشمندان بعدی فرقه اشعریه نیز مانند موسس آن فرقه ، نسب و وفات و آرا و نوشتارهایشان معلوم و مضبوط است و در دسترس هر خواننده ای می باشد و با مراجعه به آن نوشتارها، می توان همه خصوصیات اشاعره را شناخت . و در بحثهای علمی روش صحیح همین است که برای شناخت هر فرقه ای به نوشتارهای خود آن فرقه رجوع شود و به وسیله آن نوشتارها معرفی یا محاکمه شوند.

اکنون بنگریم حال آن فرقه هایی که مکتب خلفا به مکتب اهل البیت علیه السلام بدروغ نسبت داده اند، چگونه بوده است :

الف – فرقه سبائیه

گفتند: عبدالله بن سبا موسس این فرقه است .

در این مورد این سوال ها مطرح می شود.

آیا سبا پدر عبدالله از آسمان فرو افتاده ، یا پدری داشته است !؟ و اگر پدری داشته نام او چیست ؟ و نسب او چگونه است ؟

آیا از عبدالله بن سبا نوشته ای در دست هست !؟

آیا صحابه ای مانند ابوذر و عمار و یا تابعین صحابه مانند مالك اشتر و محمد بن ابی بکر که از فرقه سبائیه معرفیشان کرده اند، خودشان گفته اند ما سبائی هستیم !؟

آیا نوشتارهایی از فرقه سبائیه ، همچون عمار و ابوذر و حجر بن عدی و صعصعه بن صوحان عبدی در دست هست ؟ یا آنکه هر چه در دست هست ، همان است که دشمنانشان بعد

از آنان نوشته اند و آن بندگان صالح خدا هیچ خبری از وجود چنین فرقه ای نداشته اند!؟

ب – کیسانیه

آیا کیسان که کیسانیه به او نسبت داده می شوند، محمد بن الحنفیه بوده ؟ یا مختار؟ یا آزاد کرده حضرت علی علیه السلام و اسم آن آزاد شده چه بوده ؟

کیسانیه کیانند؟ و چه کسی گفته است من کیسانی هستم !؟

آیا نوشتارهایی در این باره جز نوشتارهای دشمنان مختار در دست هست !؟

ج – فرقه غرابیه

موسس فرقه غرابیه که بوده است ؟ و در کدام شهر و در چه عصری بوده ؟ و چه کسی گفته است من از غرابیه هستم ؟ و چه کسی ادعا کرده غرابیه را دیده است ؟

آیا این گروه جز در مخلیه تذکره نویسان و مورخین که از آنها گرفته اند وجود داشته است !؟

اینچنین بود فرق بین فرقه هایی که به شیعه بدروغ نسبت داده اند و فرقه هایی که از مکتب خلفا بوده و هستند!

از آنچه به شیعه نسبت داده اند، فقط دو فرقه اسماعیلیه و زیدیه وجود خارجی داشته اند که آنها را – بحوله تعالی – در ادامه این بحث بررسی می نماییم .

۴ – زیدیه

زیدیه فرقه ای از مسلمانها می باشند که خود را پیرو زید بن علی بن الحسین می دانند. و داستان زید و خروج او چنین است که :

در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ زید بن علی به شام رفت و در مجلس خلیفه اموی هشام بن عبدالملك (م : ۱۲۵ ه) و پس از آن از والی او در کوفه ، بی حرمتی به خود و جسارت از آن دو به اهل البیت

علیه السلام شنید. پس از آن بعضی از اهل کوفه با وی بیعت کردند و زید با والی کوفه جنگ کرد و شهید شد. (۲۳۱)

پس از وی فرزندش یحیی در سال ۱۲۵ ه در خراسان علیه والی اموی خروج کرد و در شهر جوزجان شهید شد. (۲۳۲)

خروج این هر دو، از نوع خروج برای امر به معروف و نهی از منکر بوده است . (۲۳۳)

پس از شهادت زید و یحیی ، گروهی پدید آمدند که خود را پیرو زید به حساب می آوردند و به فرقه زیدیه مشهور شدند. این فرقه مانند شیعه معتقد نیستند که امامان امت اسلام را پروردگار عالم تعیین فرموده و پیامبر صلی الله علیه و آله به امر پروردگار این موضوع را به مسلمانان تبلیغ فرموده ؛ بلکه عقیده دارند پس از امام علی علیه السلام هر کس از اولاد علی و فاطمه علیه السلام با شمشیر قیام کند؛ او امام مسلمانان می شود. (۲۳۴)

زیدیه در این عقیده همانند سنیان می باشد که می گویند خداوند برای مسلمانان امام تعیین تعیین نفرموده است . آنان در احکام نیز تقلید از ابوحنفیه می نمایند که امام یکی از مذاهب فقهی سنیان می باشد؛ و تقلیدشان از ابوحنیفه به دلیل آن است که ابوحنیفه در قیام محمد و ابراهیم علیه خلیفه عباسی منصور، فتوا به صحت قیام ایشان داد و اینکه مسلمانان بایست آنها را در آن قیام یاری کنند.

با داشتن این دو عقیده ، این سوالها در مورد آنان مطرح می شود:

۱ - اگر خروج با شمشیر و حکومت کردن شرط امامت است ، در باره علی و امام حسن و

امـام حسـین ، آنگـاه که در خـانه نشسـته بودنـد، چه می گوینـد؟ آیا امام حسن علیه السـلام پس از صـلح با معاویه امام نبود و امامت از او سلب شد!؟

۲ – و نیز در باره حضـرت سـجاد علیه السـلام و حضرت باقر علیه السلام که هیچگاه علیه خلفا قیام نکردند و حکومت نکردند چه می گویند!؟

۳ – چگونه تقلیـد از ابوحنیفه می کننـد و او را امـام خود در فقه و احکـام می داننـد!؟ در حالی که وی اصل آنان را در امامت قبول نداشـته و ائمه ای را که زیدیه امام می دانند – یعنی امام علی و دو فرزندش امام حسن و امام حسـین علیه السـلام : را امام نمی دانسته و خلافت خلفای سه گانه را صحیح می پنداشته و در مذهب فقهی نیز مخالف عقیده زید و پدران زید بوده و عمل به اجتهاد و رای خود می کرده است !

زید اگر آنان را می دید، به ایشان چه می گفت :

به هر حال زیدیه بخشی از عقیده سنیها را پذیرفته اند و اندکی از عقیده شیعه را، و از خود نیز عقایدی بر آن افزوده اند.

بنابر این آنان نه سـنی هستند و نه شیعه ، بلکه فرقه سومی را به نام زیدیه تشکیل داده اند. و البته عقاید آنان و عملشان با عقاید و عمـل زیـد فرزنـد امـام سـجاد و سایر پیروان مکتب اهل البیت علیه السـلام اختلافهایی اساسـی دارد، و به پیروان مکتب خلفا نزدیکتر می باشد.

۵ – فطحیه

فطحیه منسوب به عبدالله فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می باشند که افطح (۲۳۵)لقب داشته است وی پس از امام جعفر

صادق علیه السلام بزرگترین فرزند بازمانده امام علیه السلام بوده و هموست که نامش در وصیت امام صادق علیه السلام در کنار دیگران آمده است .

وی پس از وفات امام صادق علیه السلام در خانه خود را گشود و آب و جارو کرد و دربان بر آن نهاد و بر صدر خانه خود نشسته ، بر مسندی تکیه داد و ادعای امامت نمود.(۲۳۶)

بعضی از شیعیان نزد او رفته و مسائلی از احکام را از او سؤ ال کردند و او جواب غیر صحیح داد و آنان دانستند که عالم به احکام نیست ، پس راه خود را بازیافتند و در امامت به حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام رجوع کردند(۲۳۷).

عبدالله پس از وفات پدر، هفتاد روز عمر کرد(۲۳۸)آیا با این زمان کوتاه عمر او پس از پدر بزرگوارش ، چگونه می توانست فرقه ای تشکیل دهد؟

بنابراین کدام فرقه ای در آن روزگار می توانست به نام او وجود داشته باشد؟!

۶ – اسماعیلیه

اسماعیلیه فرقه ای هستند که در آغاز تشکیل خود به امامت امامان تا امام ششم امام جعفر صادق علیه السلام اظهار اعتقاد می کردند و می گفتند پس از امام صادق علیه السلام امامت به فرزندش اسماعیل منتقل شده است (۲۳۹) و بدین سبب ایشان را شش امامی می نامند(۲۴۰).و سپس به فرقه های مختلف با عقاید گوناگون تقسیم شدند.

اینک اشاره ای گذرا به تاریخ این فرقه و عقایدشان می نماییم : اسماعیل که این فرقه خود را به او نسبت می دادند، در زمان پدر بزرگورش امام جعفر صادق علیه السلام وفات نمود. امام جعفر صادق علیه السلام پس از وفات اسماعیل

، کارهایی انجام داد که در زندگانی سایر ائمه بی مانند است از جمله آنکه :

چون اسـماعیل وفات نمود امام علیه السـلام سـی تن از شیعیان خود را در منزل خود حاضر گردانید سپس به یکی از اصحابش به نام داود فرمود: ای داود! روی او را بگشای ،

نفر دسـتور داد بـا دقت صورت اسـماعیل را بنگرد و از هر یـک پرسـید: ایا اسـماعیل زنـده است یا وفات کرده ؟ یکایک آنان گفتند: وفات کرده است . سپس فرمود: خداوندا شاهد و گواه باش !

سپس دسـتور داد او را غسـل داده و کفن کردنـد. بعـد به مفضل فرمود: ای مفضل ، کفن را از روی صورتش باز کن . بعـد به مفضل فرمود: همگی او را بنگرید و دقت کنید. اسماعیل مرده است ؟

همگی گفتند: ای آقا ما، او مرده است ! و از کار امام صادق شگفت زده شدند. سپس فرمود: خداوندا شاهد و گواه باش !

و چون اسـماعیل را در لحـد گذاردنـد فرمود: ای مفضـل ، صورت او را بـاز کن . چون صورت او را باز کرد، به ایشان فرمود: نگاه کنیـد. آیا او زنـده است یا وفات کرده است ؟ گفتنـد: او وفات کرده است ای ولی خدا! امام علیه السـلام فرمود: خداوندا شاهد و گواه باش !

همانا اهل باطل در مرگ اسماعیل شک و تردید خواهند کرد.

چون خاک بر روی جسد وی ریختند و دفن تمام شد، دیگر باره فرمود: این مرده کفن شده دفن شده در این لحد کیست ؟

همه گفتند: اسماعیل فرزند شماست ! فرمود: خداوندا شاهد باش !

سپس دست فرزندش موسی را گرفت و فرمود: این با

حق می باشد و حق با اوست . (۲۴۱)

و در روایتهای دیگر آمده است که حضرت صادق علیه السلام دستور فرمود بر حاشیه کفن اسماعیل بنویسید: (اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله .) (۲۴۲) و دستور داد او را غسل دهند و کفن کنند، و پس از آنکه او را در کفن پیچیدند، چندین بار دستور داد رویش را بگشایند و پیشانی و چانه و گلویش را بوسه زد. (۲۴۳)

و در حال تشییع جنازه او، چندین بار دستور داد جنازه را بر زمین بگذارند و کفن از روی اسماعیل پس می زد و به صورت او نظر می کرد، تا مردم در وفات اسماعیل شک نکنند. (۲۴۴)

و در چندین روایت آمده است که حضرت صادق علیه السلام بعضی از شیعیان را به نیابت از اسماعیل به حج فرستاد. (۲۴۵)

توجه فرمایید:

امام صادق علیه السلام پس از وفات فرزندش اسماعیل ، سی نفر از بزرگان شیعیان را احضار می فرماید و دستور می دهد روی اسماعیل را بگشایند، و از یکایک ایشان می پرسند:

اسماعیل فوت کرده یا زنده است ؟

همگی می گویند: وفات کرده است !

سپس دستور می دهد او را غسل و کفن کنند، و بر کفن او می نویسد: (اسماعیل یشهدان لااله الله .) و این کار برای تاکید بر آن بوده که این کفن ، کفن اسماعیل است .

بعد از کفن کردن نیز دستور می دهد بندهای کفن را باز کنند. دوباره از یکایک ایشان می خواهد با تحقیق تمام بنگرند.

سپس از ایشان سوال می کند:

این جسد کیست ؟

همگی می گویند: این فرزند شما اسماعیل است و مرده است !

سپس در تشییع جنازه

او، که در آن قاعدتا جمعیتی بیش از آن سی نفر حاضر بودند، چندین بار در برابر همه تشیيع کنندگان دستور می دهد جنازه را بر زمین بگذارند و هر بار کفن را باز می کند و صورت او را می نگرد، و با این کار جلب نظر همه تشییع کنندگان را می فرماید!

و پس از آنکه اسماعیل را در لحد می گذارند، باز هم از حاضرین می پرسد: این جسد کیست ؟

همه می گویند: جسد اسماعیل !

پس از اتمام دفن ، باز از حاضرین سوال می فرماید:

این که غسل داده شده و کفن شده و دفن شده کیست ؟

می گویند: اسماعیل فرزند شما می باشد!

و پس از مدتی شخصی از شیعیان را برای اسماعیل اجیر می کند تا به نیابت از اسماعیل به حج برود.

با همه این روشنگریهای امام صادق علیه السلام در امر وفات اسماعیل ، و با اینهمه محکمکاریها، گروهی که امام صادق علیه السلام را درک کرده بودند، می گویند: نه چنین است که امام صادق علیه السلام فرموده اسماعیل نمرده است ! و او پس از امام صادق علیه السلام زنده بوده است و او امام پس از امام صادق علیه السلام می باشد.

با این حال ، این گروه را به دلیل آنکه می گفتند امامت را تا امام صادق علیه السلام که ششمین امام است قبول داریم ، شش امامی نامیده اند. نه چنین است ! چه آنکه اسماعیلیها شش امامی نیستند، بلکه هیچ امامی هستند! چه آنکه آنان امامان پیش از اسماعیل را به عنوان امام نمی شناختند و اقوال هیچئ یک از ائمه ششگانه را نپذیرفتند و

گفتند: اسماعیل پس از امام صادق زنده بوده و امامت به او منتقل شده است . و بعضی از آنان گفتند: امامت پس از اسماعیل به فرزندش محمد منتقل شد.

این فرقه که نامشان اسماعیلی یا اسماعیلیه می باشد، به مرور زمان دوریشان از شیعیان و ائمه شیعیان زیاد شد، تا به آنجا که انحراف آنان از تشیع به صد و هشتاد درجه رسید و به فرقه های مختلف تقسیم شدند.

و از آنانند گروه قرامطه که در مکه کشتارها کردند و چند سال حجرالاسود را از خانه کعبه کندند و بردند تا سرانجام به اجبار خلیفه فاطمی در مصر، آن را باز گردانیدند. (۲۴۶)

ونیز از آنانند پیروان حسن صباح که در قلعه الموت بوده اند... و فرقه هایی دیگر که امروز از آنان فرقه دروز در لبنان و فلسطین و فرقه هایی دیگر که امروز از آنان فرقه دروز لبنان و فلسطین و فرقه آقاجانی در برخی از بلاد دنیا موجود می باشند.

بنابر آنچه بیان شد: فرقه اسماعیلیه در بدو تاءسیس ، شیعه نبودند؛ و به دلیل آنکه با امام صادق علیه السلام مخالفت کردند. و سپس به تدریج از اسلام نیز خارج و حتی ضد اسلام و ضد تشیع شدند!

برای روشن شدن امر اسماعیلیه ، مثالی در این خصوص می آوریم و می گوییم :

مثل اسماعیلیه در این باره ، همان مثل بنی حنیفه و مسیلمه کذاب می باشد که داستانشان از این قرار است .

داستان مسیلمه کذاب و بنی حنیفه

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قبایل عربی که اسلام می آوردند، چند نفر از قبیله را به نمایندگی خود، خدمت پیامبر صلی

الله علیه و آله می فرستادند تا اسلامشان را بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه دارند و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند. و پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامشان را می پذیرفت و با ایشان بیعت می کرد و به هر یک جایزه ای می داد. آن فرستادگان را در زبان عربی اصطلاحا (وفد) می نامند.

قبیله بنی حنیفه که ساکن یمامه (۲۴۷)بودند، در سال آخر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله وفدی از جانب خود فرستادند تا اسلام قبیله را بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرصه دارند. در بین وفد قبیله بنی حنیفه ، مسیلمه کذاب نیز وجود داشت .

در روایت آمده است : آنگاه که آن وفد به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد، مسیلمه برای نگاهداری اثاث وفد در منزل ماند. هنگامی که وفد بنی حنیفه شرفیاب حضور پیامبر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به هر یک جایزه ای انعام فرمود و برای مسیلمه کذاب نیز جایزه ای فرستاد و فرمود: مسیلمه بدتر از شما نیست .

هنگامی که وفد به یمامه بازگشت ، مسیلمه مرتد شد و ادعای پیامبری کرد و گفت : پیامبر درباره من گفت : من بدتر از همه شما نیستم . بنابر این خداوند مرا در پیامبری با او شریک کرده است .

سپس در اسلامی که بر بنی حنیفه داشت ، فریضه نماز را ساقط کرد و زنا و شراب را حلال ساخت .

اسلامی که مسیلمه بر قبیله خود عرصه کرد، مانند اسلام اسلام شناسان عرب و شاگردان غربزده شان ، اسلامی پویا، و

موافق خواسته های مردم آن مرز و بوم در آن زمان بود.

بنی حنیفه پیامبری مسیلمه کذاب را که مردی از افراد قبیله خوشان بود پذیرفتند. در این هنگام مسیلمه کذاب به حضور پیامبر چنین نامه ای نوشت :

از مسیلمه رسول الله ، به محمد رسول الله ، سلام بر تو!

اما بعد: مرا با تو در امر پیامبری شریک کردند. نیمی از زمین از آن ما (بنی حنیفه) است و نیمی از آن قریش (یعنی قبیله پیامبر صلی الله علیه و آله) لیکن قریش تعدی می کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جوابش نوشت :

از محمد رسول الله به مسیلمه کذاب . سلام بر آن کس که پیرو هدایت باشد.

اما بعد: زمین از آن خداست و مشتیش به هر کس تعلق گرفت ، او را وارث زمین می افتاد. (۲۴۸)

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری از مسلمانان به بنی حنیفه در یمامه حمله بردند و جنگی سخت که در آن چندین هزار تن از دو طرف کشته شدند، مسیلمه کذاب کشته شد و قبیله بنی حنیفه بعضی کشته و بعضی تسلیم شدند. (۲۴۹)

در این داستان پیامبر صلی الله علیه و آله حکم اسلام را بر وفد بنی حنیفه و قبیله بنی حنیفه جاری ساخت ، و اسلام وفد قبیله را پذیرفت و به هر یک از افراد وفد جایزه ای عطا فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله بر مسیلمه نیز که در آن حال یک فرد از آن وفد اسلام آورده بود، حکم اسلام را جاری ساخت و اسلام او را پذیرفت ، و به او نیز مانند

دیگر افراد وفد جایزه ای عنایت فرمود.

رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیلمه کذاب ، مانند رفتارش با سایر منافقان - همچون عبدالله بن ابی که سوره منافقین در باره اش نازل شده است - بود. و آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسیلمه فرمود که :

(او بدتر از شما نیست) شاید مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله آن بوده است که او اکنون اسلام آورده و همانند شماست که اکنون اسلام آورده اید و بعدا همگی مرتد خواهید شد.

شاهد ما در این مثال آن است که :

مسیلمه جزء وفد بنی حنیفه بود که اسلام آورده بودند و همگی از پیامبر صلی الله علیه و آله جایزه دریافت کردند و همه آنان در آن حال مسلمان بودند و جزء امت اسلام محسوب می شدند. لیکن پس از آنکه مسیلمه ادعای پیامبری کرد و بنی حنیفه پیروی از او کردند، همگی مرتد گشتند و از اسلام خارج شدند. بنابر این بعد از آن ، نمی توان آنان را به دلیل آنکه در سابق خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامشان را پذیرفته و جایزه به ایشان عنایت فرموده ، فرقه ای از مسلمانان به حساب آورد.

بنابر این نمی توان ایشان را چنین نامگذاری کرد: فرقه مسیلمه یا فرقه بنی حنیفه ؛ و سپس در وصف ایشان گفت : این فرقه خدا و رسول و همه احکام اسلام را پذیرا بودند و فرق آنان با سایر مسلمانان این بود که مسیلمه را با پیامبر صلی الله علیه و آله در

پیامبری شریک می دانستند و در نماز و روزه و زنا با سایر مسلمانان اختلاف داشتند!

همچنانکه کسی چنین سخنی نگفته و نمی بایست بگوید؛ و سخن حق آن است که : مسیلمه خارج از اسلام و کذاب بوده و بدروغ خود را پیامبر خوانده ؛ و خود او و همه افراد قبیله بنی حنیفه ، آنگاه که از او پیروی می کردند، کافر شده بودند.

آری ؛ اسماعیلیه که می گفتند ما تا امام ششم را به امامت قبول داریم ، لیکن بعد از امام صادق علیه السلام اسماعیل و سپس فرزندش محمد و سپس دیگران امام هستند، همانند بنی حنیفه می باشند که با آنکه پیامبری پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و پیامبران قبل از او را پذیرفته بودند، همینکه گفتند مسیلمه نیز پیامبر است ، از اسلام خارج شدند و نمی توان آنان را مسلمان نامید.

موضوع اسماعیلیه نیز از همین قرار است و همینکه گفتند، اسماعیل امام است و بعد از او... امام هستند، از تشیع خارج شدند و نمی توان آنان را شیعه گفت ، یا فرقه ای از شیعه خواند. و از آنجا که از ائمه علیه السلام دور شدند و به تدریج برای خود احکامی در برابر احکام ضروری اسلام قانونگذاری کردند، به تدریج از اسلام نیز خارج شدند؛ و پس از آن نه می توان آنان را مسلمان گفت و نه فرقه ای از اسلام ، یا فرقه ای از شیعه پنداشت .

۷ – غلات

اشاره

گروههای کوچکی در عصر ائمه علیه السلام پدیدار می شدند و ادعاهایی داشتند و مردم را به خود دعوت می کردند. و از آنجا

که ائمه علیه السلام آنها را لعنت می کردند و ایشان را به همه مردم معرفی می کردند، هیچ شبهه ای بر مردم مسلمان شیعی و سنی در شناخت آنان باقی نمی ماند؛ و غالبا پس از چند صباحی نابود می شدند.

چنانکه شهرستانی (م : ۵۴۸ ه) دانشمند مشهور مکتب خلفا که در عقاید مقلد اشعری و در فقه مقلد شعافعی بوده است ، (۲۵۰) در باب (الغالیه) از کتاب خود، پس از آنکه فرقه های غلات را معرفی کرده و مبارزه ائمه علیه السلام را با آنان بیان کند، در آخر بحث می گوید:

(و تبر ا من هولاء کلهم جعفر بن محمد الصادق (رض) و طردهم ولعنهم ...) (۲۵۱)

جعفر بن محمد صادق (رض) از تمامی فرقه های نامبرده تبری کرد و بی زاری جست ، و آنان را از خود راند و لعنت کرد.

علل به وجود آمدن فرقه های دینی

در خاتمه این بحث ، لازم است بررسی کوتاهی در مورد علل مهم و اساسی به وجود آمدن فرقه های شبیه به دینداری در جوامع بشری بنماییم . این بررسی در ذیل چند بحث انجام می شود:

۱ - مهمترین انگیزه و سبب تحرک و فعالیت بشر، (خود خواهی) است . بشر غالبا به سبب خود خواهی ، برای رسیدن به هواهای نفسانی خود، مجاهدت می کند؛ و شاید نیرومندترین کششهای نفسانی بشر، ریاست جویی و پس از آن آزادی در رسیدن به هوا و امیال خود باشد.

انسان غالبا برای ارضای این دو شهوت ، نیازمند گردآوری مال دنیا می باشد. در ضمن از آنجا که خود خواه است ، خوشنامی در جامعه نیز جزء هواهای

نفسانی او می باشد.

بـا توجه به آنچه گفته شـد؛ آدمی هر نظـام اجتماعی را که در جامعه او را به هواهای نفسانی اش برسانـد؛ تاییـد کرده و از آن پیروی می کند.

۲ - از سنن باری تعالی در خلقت انسان ، آن است که بشر دو نوع آفریده شده است :

الف - بشر رهبر.

ب - بشر پیرو

بشر رهبر نیز به دو نوع تقسیم می شوند؛ چنانکه خداوند می فرماید:

۱ - (ائمه یهدون بامرنا)

رهبرانی که به امر ما هدایت می کنند. (انبیاء / ۷۳ و سجده ۲۴)

۲ - (ائمه یدعون الی النار)

رهبرانی که مردم را به سوخته شدن در آتش دعوت می کنند. (قصص / ۴۱)

بشر پیرو نیز به دو دسته تقسیم می شوند:

۱ - کسـانی که با بینش صـحیح دنبال رهبرانی می رونـد که آنان را برای رسـیدن به کمال انسانیت رهبری می کننـد که همان رهبران نوع اول می باشد.

۲ - کسانی که مولای متقیان علیه السلام در باره آنان می فرماید:

(همج رعاع ؛ اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح) (۲۵۲):

بی خردانی بی اراده ؛ پیروان هر صدا بر آورنده (دعوت کننده) که با روش هر بادی به سمتی می روند.

۳ - رشـد دانش و بینش صـحیح در جوامع بشـری و همچنین عکس آن که بی فرهنگی و نـادانی افرادی از بشـر یـا گروههایی متشکل از بشر می باشد، در به وجود آمدن این فرقه ها و یا بلعکس تاءثیر آشکاری دارد.

با توجه به این شـناختها از طبیعت بشـری ، می توانیم سـبب وجود تفرقه های اجتماعی را در سـرزمینهای اسلامی ، تحت عنوان دین ، بشناسیم .

در تمام دسته های

نـامبرده ، اشخاصـی بوده انـد که (حب ریاست) داشـته انـد و برای رسـیدن به جاه و منصب ، از (عـدم رشـد فکری) جماعتی استفاده کرده و تحت عنوان منصبی که در زمان و مکان ایشان پذیرفته می شده ، فعالیت می کردند.

اینـان به کسـانی دیگر نیز که ماننـد خودشـان حب ریاست داشـتند، نویـد منصب و ریاست می دادنـد؛ و به توده های مردم که رشد فکری نداشـتند، دینی عرضه می داشـتند که خواسـته های نفسانی آنها را به نام دین قانون می کرده است . و بدین ترتیب گروهی را گرد خود آورده ، فرقه ای به نام آن دین و مـذهب ایجاد می کردند. و پس از آن ، دوام آن فرقه و عدم دوان آن ، بسته به وجود عوامل داخلی و خارجی بوده است .

به عنوان مثـال در فرقه بهـائیه ، حسـینعلی بهاء در آغاز از پشتیبانی حکومت قیصـری خود و فرزنـدش عباس افنـدی از پشتیبانی انگلیس اسـتفاده بردنـد. و اکنون بازمانـدگان این فرقه از پشتیبـانی آمریکا بهره می بردنـد. یعنی در هر زمان ، رهبری این فرقه برای حکومت اسـتعماری نیرومنـد وقت جاسوسـی می کرده است که اگر سازش آنها با این قدرتهای اسـتعماری نمی بود؛ این فرقه تا به حال باقی نمی ماند.

اکنون بـا توجه به آنچه بیـان شـد، می توانیم سـبب وجود فرقه هـای اجتمـاعی نـامبرده را که به نـام فرقه های دینی ایجاد شـده بودند، بررسی نماییم ؛ و سپس به سبب دوان بعضی از آن فرقه ها و نابودی بعضی دیگر پی ببریم :

الف – مسیلمه کذاب و بنی حنیفه

انتشار اسلام در جزیره العرب ،

سبب گرایش بنی حنیفه به اسلام شد. در این قبیله دور افتاده در نجد که رشد فکری نداشته اند؛ پس از آنکه به اسلام گرویدند، مردی از آنان ادعای پیامبری کرد و چند جمله عربی مسجع و مقفا به نام وحی بر ایشان خواند و گفت : خداوند مرا که از قبیله شما هستم ، در نبوت با محمد قریشی شریک ساخت ، نیمی از زمین را به قریش و نیمی دیگر را به شما عنایت کرد؛ و تکلیف نماز را از شما ساقط کرد؛ و شراب و زنا را حلال ساخت .

و بدین ترتیب برای آنان دینی آورد که در آن ریاست و مالکیت نیمی از زمین را عرضه داشت و موافق هوای نفس ایشان زنا و شراب را حلال می کرد و زحمت نماز را از آنان بر می داشت . و لذا همه افراد قبیله از دین او پیروی کردند. و قویترین دلیل پیروی از این دین و جانفشانی در راهش تا حد نابودی ، همین بر آورده شدن هواهای نفسانی آنان بود.

ب – اسماعیلیه

در فرقه اسماعیلیه نیز بعضی که هوای ریاست در سر داشتند، وفات اسماعیل را انکار کردند و در بین گروهی که رشد فکری نداشتند، به نام نیابت از اسماعیل به ریاست رسیدند. سپس با دور نگاه داشتن پیروان خود از ائمه علیه السلام توانستند عدم رشد فکری را در آنان و اعقابشان با دوام نگاه دارند. و نیز احکام اسلام را در هر زمان و مکان به تناسب هواهای نفسانی پیروان خود تغییر دادند؛ تا جایی که ضد اسلام شدند؛ و در زمان ما نیز، مانند بهائیان ،

با قدرتهای استعماری جهان خود را پیوند زده اند.

ج - غلات

داستان غلات نیز همانند فرقه اسماعیلیه می باشد. بدینگونه که هوای ریاست ، بعضی معاصرین ائمه علیه السلام را بر آن می داشت که مانند مسیلمه کذاب از یک رفت و آمدی با ائمه علیه السلام استفاده نموده ، خود را در آغاز نماینده یکی از ائمه معرفی می کردند.

سپس برای آنکه خود را پیامبر معرفی کنند، برای امام صفات ربوبی توصیف می کردند. گاه نیز هوای نفس ایشان از این هم بالاتر بود و خود را خدا معرفی می کردند!

لیکن در همه آن احوال ، با مجاهدتهای مدام ائمه علیه السلام مردم آنان را می شناختند و بساط امامت و نبوت و ربوبیت ایشان برچیده می شد و بیشتر اوقات به قتل می رسیدند.

در مورد فرقه هایی که به مکتب اهل البیت علیه السلام نسبت داده شده اند، و موضوع را مجددا یادآور می شویم :

الف - قیامهای امامزادگان

ما در گذشته قیامهای سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله را به دو گونه تقسیم کردیم : قیام برای امر به معروف ، و قیام به نام مهدویت . و گفتیم : در قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام که سر سلسله قیامها برای امر به معروف بوده ، آن حضرت هیچگونه توریه ای نفرموده و در همه احوال شعار حضرتش مضمون همان نامه ای بوده که برای بنی هاشم نوشت :

(... من لحق بی منکم ، استشهد. و من تخلف ، لم یبلغ الفتح) :

هر کس از شما به من ملحق شود، شهید می شود. و هر کس از پیروی من تخلف کند، به

پیروزی نمی رسد.

در همه جا و همه حال ، این سخن شعار حضرتش بوده ؛ در حالی که امامزاده هایی که برای امر به معروف قیام می کردند - همانند زید - با مردم سخن صریح نمی گفتند و توریه می کردند.

مختار نیز که برای خونخواهی حضرت سیدالشهدا علیه السلام قیام کرد، همین روش توریه را در گفتار داشت .

در نتیجه آن گفتارهای توریه آمیز، در جوامع اسلامی آن روز که احادیث پیامبر در زمینه امامت و مهدویت - به سبب جلوگیری حکومت از نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله - به آنان نرسیده بود، یک نوع آشفتگی ذهنی در این باره ایجاد شده بود. بدین سبب هر امامزاده ای که در جای خود به ستوه آمده بودند، به گرد او جمع می شدند همچنانکه به گرد حارث که در ترمذ قیام کرد نیز جمع شدند.

در همه این قیامها، پس از شکست سر کرده ، مردم به حال اول باز گشته اند و در پی آن هیچگونه فرقه ای ایجاد نشده است ؛ مگر در مورد قیام زید که فرقه زیدیه - آنهم مدتها پس از شهادت زید - به نام او ایجاد شد.

ب - گروههایی که چند روزی در شناخت امام زمان خود دچار سردر گمی می شدند

گاهی پس از وفات یکی از ائمه علیه السلام به سبب همان آشفتگی ها که در بالا بیان کردیم ، چند تنی از شیعیان ناآگاه و با دور از مرکز امام بعدی ، وفات امام قبلی را هم باور نمی کردند و در این موضوع توقف می نمودند تا امر بر ایشان روشن می شد

و وفات امام قبلی بر ایشان معلوم می گشت و پیروی از امام بعدی می نمودند.

در این حال ، تـذکره نویسان ملل و نحل ، این دسـته ای را که چنـد روزی مثلا وفات حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام بر ایشـان ثـابت نشـده بود و در زمـان امـامت حضـرت رضا علیه السـلام آن چنـد روز را بر اعتقاد به امامت موسـی بن جعفر علیه السـلام باقی مانده بودند، یک فرقه به حساب می آورند و به تفضیل شرح حال برایشان می نوشتند و مثلا آنان را سبعیه – یعنی هفت امامی – یا واقفیه می نامیدند و بازگشت ایشان را از این اعتقاد به حساب نمی آورند.

و نیز از این قبیل بوده کار تـذکر نویسان در مورد بعضـی از امامزادگانی که چند روزی ادعای امامت می کردند هر چند مانند عبدالله افطح مدت ادعای ایشان هفتاد روز طول کشـیده باشد و یا کمتر و در این مدت کوتاه برای بعضـی از شـیعیان شبهه پیدا می شـد. تـذکر نویسان کار آن چنـد نفر را در چند روز، به حساب فرقه ای از شـیعه ثبت می کردند. چنانکه گویا اگر کلاغی یک وقت بر لب دیوار امامزاده ای قار قار می کرد، می نوشتند: فرقه کلاغیه ؛ و سپس برای آن شرح می نوشتند!

حقیقت امر

حقیقت امر آن است که در زمان ائمه علیه السـلام امامت شـیعه و امام اهل البیت می شد، با مجاهدتهای امام آن زمان در نطفه خفه می شد و نابود می گشت و نمو نمی کرد. و سـرانجام در زمان ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام این امر، به ضمیمه مناظرات حضرت

رضا علیه السلام با اهل ملل و نحل در مجلس خلافت ، تار و پود هر بافته ای را در این باره از هم پاشید.

و از آن پس ، امامان بعدی که به امر ابن الرضا علیه السلام نیز معروف شدند، بین همه مسلمانان ، به امامت شیعیان مشهور بودند و رفتار خلفای عصر ایشان و آوردنشان از مدینه به پایتخت خلافت در بغداد و سامرا، بیش از بیش امر امامت ایشان را بر همه مسلمانان واضح و روشن ساخت .

امر تعیین وکلای خاصه نیز از امام علی النقی علیه السلام با تعیین عثمان بن سعید شروع شد که در زمان امامت امام حسن عسکری علیه السلام نیز تحت عنوان نیابت خاصه مرجع همه شیعیان بود.

پس از امام حسن عسکری علیه السلام در زمان ولی عصر (عج) نیز نخست همو به عنوان نایب خاص حضرتش مرجع شیعیان بود. عثمان بن سعید قبل از وفاتش ، محمد بن عثمان بن سعید را به امر امام زمان (عج) به عنوان نایب امام زمان (عج) به شیعیان معرفی کرد؛ و سپس تا دو نایب دیگر امام زمان (عج)، حسین بن روح و علی بن محمد سمری ، کار نیابت ادامه داشت .

در نتیجه در عصر ائمه علیه السلام هیچ فرقه ای جز اسماعیلیه که شیعه نبودند و مخالف با ائمه علیه السلام بودند و سپس مخالف با اسلام شدند، هیچ فرقه ای از شیعه جدا نشده است . و اما زیدیه که پس از شهادت زید مشکل شدند و تحقیقا معلوم نیست این تشکل ایشان از کی آغاز شده ، آنان نیز فرقه ای

از مسلمانان هستند، نه فرقه ای از شیعه .

همچنین از آنجا که از عصر ائمه علیه السلام کار تالیف اصول - که چهارصد اصل یا بیشتر بوده - به پایان رسید و سپس کتابهای متعدد دیگر تاءلیف شده ، دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بینش و دانش اسلامی را در بین شیعیان چنان آشکار ساختند که پیرو دوازده امام بودند و ایمان به غیبت ولی عصر (عج) داشتند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنان می گرفتند.

این گونه بود موضوع اختلافهای فکری در عصر حضور ائمه علیه السلام . در اینک بیان اختلافهای فکری در مکتب اهل البیت علیه السلام در عصر غیبت کبری .

اختلافهای فکری در مکتب اهل البیت علیه السلام در دوران غیبت کبری

از آنچه در گذشته بیان کردیم ، روشن شد که : در عصر حضور ائمه علیه السلام امامان از پریشانی فکری شیعیان خود جلوگیری می فرمودند. و در اثر مجاهدتهای ائمه علیه السلام و پرورده شدگان مکتب ایشان ، پس از عصر غیبت کبرای امام دوازدهم (عج) بر همه مسلمانان دو امر در تشیع روشن بود:

اول - دوازده امام شیعه به شخص و نام و نسب معلوم و شناخته بودند. (۲۵۳)

دوم - اندیشه های تشیع یا اسلام ناب ، در زمینه تفسیر قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر علوم اسلامی که دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده بودند، توسط شاگردان ایشان تا آخر عصر غیبت امام دوازدهم (عج) در کتابهای کوچک و بزرگ ثبت و ضبط شده و در دسترس همه مسلمانان بود.

با توجه به این امر، از اول عصر

عیبت امام دوازدهم (عج) تا ظهور ولی عصر (عج) هیچ گونه امکان فرقه گرایی در تشیع نبوده و نخواهد بود، مگر وقوع اختلاف نظرهایی در فهم احادیث اهل البیت علیه السلام . و همین امر در گذشته سبب پیدایش دو نظریه متقابل به نام اخباری و اصولی به شرح زیر گردیده است :

اخباریها و اصولیها

منشاء اختلاف اخباریها با اصولیها آن است که علمای اصول برخی از اصطلاحات اصول را از مکتب خلفا گرفته اند؛ و این کار سبب شده که بعضی از محدثین مکتب اهل البیت علیه السلام به علم اصول بدبین شوند و کلیه مسائل آن را ناقل بینشهای مکتب خلفا پندارند. در حالی که چنین نبوده و در بعضی موارد، نقل اصطلاحی از مکتب خلفا برای معنای صحیحی شده است .

مثلا اصطلاح مجتهد در مکتب خلفا بر کسانی نامگذاری شده که به خود اجازه داده اند به رای و نظر خود احکامی را در برابر حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله قانوگذاری کنند؛ ولی در علم اصول مکتب اهل البیت علیه السلام این اصطلاح بر کسانی اطلاق شده که متخصص در استخراج احکام شرعی از کتاب خدا و سنت رسولش باشند. و به عبارت دیگر فقیه را که یک اصطلاح اسلامی می باشد، مجتهد نامیده اند.

از سوی دیگر در برابر کار علمای اصول ، محدثین ما نیز، مانند محدثین مکتب خلفا که همه احادیث بعضی از کتب حدیث خود را صحیح خوانده اند، همه احادیث کتب اربعه (کافی ، من الایحضره الفقیه ، تهذیب و استبصار) را صحیح دانسته اند. (۲۵۴)

روش محدثین ما چنین بوده است ؛ در

حالی که روش صحیح آن است که اصطلاحهای اصول را یک به یک تجزیه و تحلیل نموده ، مواردی را که طبق دلایل متقن با بینشهای مکتب اهل البیت علیه السلام سازش ندارد، ترک کنند و باقی را بپذیرند.

و نیز روش صحیح درباره کتابهای حدیث ، آن است که سند و متن یکایک احادیث را بررسی نموده ، هر چه را با قواعدی که پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله برای شناخت حدیث صحیح تعلیم داده اند، موافق دیدند، صحیح بدانند و غیر آن را ترک کنند.

این ، دو نمونه بود از منشاء اختلاف بین اخباریها و اصولیها. گاه نیز موارد نادری در آرای برخی از دانشمندان طرفین بوده که منشاء آن تکروی بوده است و نمی توان آن را راءی عامه اخباریها یا اصولیها دانست .

بنابر آنچه بیان داشتیم ، اخباریها و اصولیها دو فرقه نیستند، بلکه هر دو پیرو یک مکتب می باشند و اختلافشان اختلاف نظر در کیفیت استخراج احکام از کتاب و سنت می باشد.

گذشته از آنکه این اختلاف نیز در زمان گذشته بوده است و اکنون گروهی یا جماعتی جداگانه به نام اخباریها در جایی وجود ندارد، بلکه ایشان را جماعت محدثین می نامند.

خلاصه بحث

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان به دو گروه ؛ مکتب خلفا و مکتب اهل البیت علیه السلام تقسیم شدند.

مکتب خلفا می گوید: خدا و رسولش صلی الله علیه و آله کار رهبری امت را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به خود امت واگذارند تا برای خود رهبر اختیار کنند. این

مکتب حکومت خلفا را تا آخرین خلیفه عثمانی (م : ۱۳۳۶ ه) موافق شرع اسلام می داند و مدارک شریعت اسلام را قرآن و سنت پیامبر و اجتهادات صحابه ، و علی الخصوص اجتهادات خلفای سه گانه ، می پندارد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از هر کس صحابی نامیده شده باشد، دریافت می کند.

مکتب اهل البیت علیه السلام معتقد است : خداوند پس ازپیامبر صلی الله علیه و آله دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله را رهبر امت اسلامی تعمیم فرموده و پیامبر صلی الله علیه و آله این امر را به طور روشن و قاطع به امتش تبلیغ فرموده است . این مکتب مدارک اسلام را قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می داند، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از دوازده وصی او دریافت می کند. چنانچه از صحابه مومن پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی روایت شود، آن را نیز می پذیرد.

گذشته از این دو مکتب ، در آخر دهه چهارم قرن اول هجری ، جماعتی از هر دو مکتب جدا شدند و همه مسلمانان را کافر و مشرک خواندند و شمشیر به روی همه مسلمانان کشیدند. این فرقه را خوارج می نامند.

مکتب خلفا به تدریج به فرقه هایی مختلف تقسیم شدند که مشهورترین آنها در عقاید، فرقه های معتزله واشاعره و سلفیه می باشند؛ واز فرقه سلفیه و فرقه وهابیه پدید آمده است .

و مشهورترین فرقه های مکتب خلفا در احکام

، فرقه های مالکیه و حنفیه شافعیه و حنابله می باشند.

و اما در مکتب اهل البیت علیه السلام موضوع اختلاف و تفرقه میان پیروانشان ، تقسیم می شود به زمان حضور ائمه علیه السلام و عصر غیبت کبری .

در زمان حضور ائمه علیه السلام گاهی بعضی از شیعیان پس از وفات یکی از ائمه علیه السلام به سبب دوری از امام بعدی و کاستی معرفتشان نسبت به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیایش ، دچار سردرگمی می شدند؛ تا آنکه دانایانشان به حضور امام بعدی می رسیدند و امر برایشان روشن می شد. و نیز همیشه ائمه ، شیعیان را در معرفت به عقاید اسلامی و احکام اسلامی روشن و بینا می ساختند.

بدین سبب هیچگاه فرقه گرایی در میان پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام در عصر حضور امامان پدیدار نشد؛ به گونه ای که چون عصر دوازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ همه فرقه های مسلمانها دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله را به شخص و نام و نسب می شناختند، و همه علوم اسلامی را شاگردان مکتب اهل البیت علیه السلام در کتابهای کوچک و بزرگ ثبت و ضبط نموده بودند و در دسترس همه انسانها تا آخرین روز عمر دنیا قرار گرفته بود. و بدین گونه کار تبلیغی ائمه علیه السلام به پایان رسید و عصر غیبت کبری آغاز شد.

بنابر آنچه بیان شد: در عصر حضور ائمه ، به سبب اهتمام آن حضرات ، نمی توانست اختلافات فرقه ای در میان پیروانشان ایجاد شود.

و اما فرقه زیدیه ؛ آنان اندکی از عقاید مکتب اهل

البیت علیه السلام را فرا گرفته اند و بسیاری از عقاید و احکام مکتب خلفا را؛ و آنها را با هم جمع کرده ، فرقه زیدیه را تشکیل داده اند. پس اینان نه سنی هستند نه شیعی ، بلکه خود سومی از مسلمانان را تشکیل داده اند.

و اما اسماعیلیه ؛ این فرقه همانند بنی حنیفه و اتباع مسیلمه کذاب هستند که در اصل مسلمان بودند؛ لیکن آنگاه که معتقد شدند مسیلمه مانند محمد صلی الله علیه و آله پیامبر شده ، مرتد گشته و از اسلام خارج شدند؛ و دیگر نمی توان بنی حنیفه را فرقه ای از مسلمانان شمرد که به پیامبری مسیلمه معتقد هستند!

اسماعیلیه نیز پس از پذیرفتن امامت اسماعیل وفات کرده ، از تشیع خارج شدند؛ و با مرور زمان ، به سبب قانونگذاریشان در مقابل احکام اسلام ، از اسلام نیز خارج شدند؛ و آنها را نمی توان فرقه ای از مسلمانان به شمار آورد.

و مانند ایشان است نیز کار غلات که آنها را نمی توان مسلمان نامید.

و اما فرقه های خیالی مانند سبائیه و کیسانیه و غرابیه ، نویسندگان کتب ملل و نحل وجود آنها را در مکتب اهل البیت علیه السلام بدروغ مدعی شده اند و هیچگاه چنین فرقه هایی در تاریخ وجود خارجی نداشته اند. در این باره می گوییم : به قول معروف : (من یخلق ما یقول ، فحیلتی فیه ضعیفه) : آن کسی که از خود می سازد، هر چه مرا می گوید، در برابر دروغپردازی او ناتوان هستم !

داستان اختلاف در میان پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام در عصر حضور ائمه علیه

السـلام چنان بود که بیان داشتیم . پس از غیبت کبرای امام دوازدهم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دوازده امام شیعه علیه السـلام نزد همه فرق مسلمانها آنچنان معروف و مشهور بودند که هیچ کس نمی توانست در بین شیعه ادعای امامت کند؛ بلکه هر کس هوای ریاست داشت ، ادعای نیابت از دوازدهمین امام می کرد. که خاتمه آن را نیز حضرت ولی عصر (عج) پس از چهارمین نایب خاص خود اعلام فرمود بود. با این حال ، آنهایی که از مدعی نیابت پیروی می کردند، از تشیع و اسلام خارج می شدند؛ مانند فرقه بهائیه در شیعه ، و فرقه قادیانیه در سنیها . امر معرفت به دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که بیان داشتیم . و کار بینش اسـلامی پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام با انتشار صدها نوشتار کوچک و بزرگ و کتابهای حدیث روایت شده از طریق دوازده وصی ، به جایی رسیده بود که دیگر هیچگونه فرقه گرایی نمی توانست به پا شود، مگر اختلاف نظری که در بر خورد با روایات ، بین بعضی از فقهای شیعه پدید آمده که بدان سبب بعضی را اخباری و بعضی را اصولی نامیدند؛ لیکن اکنون همه فقهای شیعه اصولی هستند و در جایی جماعتی جداگانه به نام اخباری وجود ندارد.

پس از اتمام این بحث ، در بحثهای آینده - بحوله تعالی - خواهیم دید که به چه دلیل پیروان مکتب اهل البیت علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عقاید و احکام

اسلام را از دوازده وصی پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ می نماییم .

مقام اهل البیت علیه السلام در کلام خدا

بسم الله الرحمن الرحیم

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا: (۲۵۵)

جز این نیست که خدا می خواهند هر گونه پلیدی و گناه را از شما اهل البیت دور کند و کاملا شما را پاک و منزه گرداند.

قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی : (۲۵۶)

بگو (ای پیامبر): من هیچ پاداشی بر رسالتم از شما درخواست نمی کنم ، جز مودت و محبت در حق خاندانم .

در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

در تفسیر قرطبی و تفاسیر دیگر در ذیل آیه کریمه :

ان الله و ملائکه یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما (۲۵۷):

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. شما نیز ای اهل ایمان بر پیامبر صلوات فرستید و بر او سلام کنید سلام کردنی .

و در صحیح مسلم و دیگر کتابهای حدیث از ابو مسعود انصاری روایت کرده اند که گفت :

(در حالی که ما در مجلس سعد بن عباده بودیم ، پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد. بشیر بن سعد به حضرتش عرض کرد: خدا به ما دستور داده است که بر تو صلوات بفرستیم ، چگونه باید بر تو صلوات فرستاد. پیامبر به قدری سکوت نمود که ما آرزو کردیم ای کاش چنین سوالی از حضرتش نمی رسد و پس از آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بگویید:

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم . بارک علی محمد علی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم فی العالمین . انک حمید مجید.

و در سلام نیز همانگونه که آموختید بگوئید.) (۲۵۸)

در سنن

ترمذی گوید: در این باره از صحابه دیگر: علی ، و ابوحمید، و کعب بن عجره ، طلحه بن عبیدالله ، و ابوسعید، و زید بن حارث ، و بریده نیز احادیثی روایت شده است .

ترمذی گوید: این حدیث حسن و صحیح است .

و نیز در الصواعصق المحرقه تاءلیف ابن حجر هیثمی (م : ۹۷۴ ه) و جواهر العقدین اثر سهودی شاععی (م : ۹۱۱ ه) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند:

(بر من صلوات ناقص مفرستید.)

عرضه داشتند: ای رسول خدا، صلوات ناقص چگونه است ؟

فرمود:

اینکه بگوئید: (الهم صل علی محمد) پس از آن سکوت کنید - اینچنین نکنید - بلکه بگوئید:

(اللهم صل علی محمد وآل محمد)

بنابراین ذکر (آل محمد) در پی صلوات و درود فرستادن بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک سنت نبوی است که پاره ای از مسلمانان آن را ترک کرده اند و بدان عمل نمی نمایند.

پیشگفتار

طرح کلی مباحث آینده

در مباحث گذشته نحوه برخورد خلفا با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بررسی نمودیم ، و در بحثهای آینده - ان شاء الله تعالی - عملکرد و روش اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله را در راه احیاء سنت آن حضرت (۲۵۹) مورد بررسی قرار خواهیم داد. این بررسیها در چهار زمینه زیر خلاصه می شود:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر پروردگار عالم برای هدایت انسانها تا آخرین روز دنیا، تفسیر قرآن کریم و مجموعه سنت خود و همه علوم و معارفی را که بشر برای رسیدن به درجه کمال انسانی خود لازم

دارد، به حضرت علی علیه السلام و توسط او به یازده فرزندش علیه السلام یکی پس از دیگری تعلیم داده و در اختیارشان گذارده است ، و برای رسیدن به این هدف حضرت علی علیه السلام را در همه عمر تحت تعلیم خاص خود قرار داده بود.

۲ - رب العالمین برای حفظ و حراست و تبلیغ اسلام تا دامنه قیامت ، علی علیه السلام و یازده فرزندش را به عنوان اوصیاء پیامبر معین فرمود، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر رب العالمین برای آنکه همه انسانها تا آخرین روز عمر دنیا راهنمایان خود در امر هدایت را بشناسند، و بدانند داروی تمامی دردها و آشفتگیها نزد کیست ، آن دوازده بزرگوار را برای امامت و رهبری مردم با بیانی صریح و قاطع و روشن به امت اسلامی معرفی فرمود، و با این کار تبلیغ دین کامل شد و نعمت خدا بر مردم تمامیت یافت .

۳ - پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اوصیاء آن حضرت بپاخاستند و پرده تحریف و کتمان را از تفسیر قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عقاید و احکام اسلام بر گرفتند و با تلاش و جهاد پیگیر و دائمی در طول سه قرن متوالی با تاءییدات پروردگار متعال توانستند تفسیر صحیح قرآن کریم و مجموعه اصیل سنن اسلامی و علوم و معارف الهی را در دسترس جهانیان قرار دهند.

۴ - یکایک ائمه اطهار علیه السلام در راه حفظ اسلام و در دسترس بشر ماندن آن تا آخرین روز دنیا کوشیدند و اعمال و برنامه های هر یک

از این بزرگواران علیه السلام در شرائط خاص خود برای حفظ اسلام و ضرورت قطعی داشت .

اکنون با عنایت و خواست خدای سبحان در بحثهای آینده به شرح و توضیح این چهار امر بسیار مهم خواهیم پرداخت .

بحث اول: پیامبر ص تفسیر آیات کتاب خدا وسنت خود را به امر پروردگار نزد دوازدهوصیش به ودیعت نهد

مقدمه

آنانکه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مکتب خلفا را بنیاد نهادند، در زمان حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله گفتند:

حدیث پیامبر را ننویسید؛ که او هم بشر است و در حال خوشنودی و خشم سخن از دهانش بیرون می آید!

و در آخرین ساعات زندگیش نگذاردند برای امتش وصیتی بنویسد که پس از نوشتن آن هرگز گمراه نشوند و گفتند:

پیامبر بیمار است و هذیان می گوید!! کتاب خدا ما را بس است !!

آه چه دردی است بزرگ !!!

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نوشتن حدیث را - تا پایان قرن اول هجری - ممنوع کردند. البته در ربع اول این قرن حتی بازگو کردن

حدیث پیامبر نیز جرم محسوب می شد؛ و لذا با عده ای از صحابه پیامبر و تابعین که حدیث آن حضرت را روایت می کردند، کردند آنچه کردند.

آری حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که رکن اساسی سنت آن حضرت بود، در مکتب خلفا سرنوشتی این چنین داشت . اما در مکتب اهل البیت علیه السلام - چنانکه خواهیم دید - از همان آغاز درست بر خلاف این امور، حفظ و نشر حدیث و به طور کلی سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده می گردد.

لازم به یاد آوری است که برای مطالب مورد بحث ما در فصول آینده مصادر و مدارک

بسیاری در مکتب خلفا وجود دارد (۲۶۰) لیکن روش صحیح علمی ما را ملزم می سازد که در بر خورد مکتب اهل البیت علیه السلام با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مبنا را مراجعه به مصادر مکتب اهل البیت علیه السلام قرار دهیم . همچنانکه در گذشته نیز آنچه در مورد مکتب خلفا بیان کردیم با استناد به کتابهای معتبر خود آنان بود.

سر گذشت حدیث در مکتب اهل البیت علیه السلام

توضیح

دوران تاریخی نشر و روایت حدیث در مکتب اهل البیت علیه السلام از زمان حیات پیامبر گرامی اسلام علیه السلام آغاز می گردد.

چنانکه از مباحث گذشته روشن شد اصل و ریشه حقایق و احکام اسلام در قرآن کریم است ، و شرح و بیان و تفصیل آن بر عهده پیامبر اکرم و سایر مبلغین دست اول اسلام علیه السلام قرار داده شده است . پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حدیث خویش یعنی آنچه به ایشان وحی شده و یا بشر تا روز قیامت بدان احتیاج دارد، همه و همه را به پسر عم خویش علی علیه السلام املاء فرموده و آن حضرت این تعالیم را تدوین می نمود.

انتقال تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام در مجالس گوناگونی صورت می گرفت که ذیلا به شرح آنها می پردازیم :

مجالس تعلیم منظم

مجالس تعلیم و دیدارهای منظم امیرالمومنین علیه السلام با پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فراگیری دانش از آنحضرت به تفصیل نقل شده است . برای نمونه در این مورد به کتاب (کافی) مراجعه می کنیم و از قول امام علیه السلام چنین می خوانیم :

من هر روز یکبار و هر شب یکبار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفتم و آن حضرت تشریف می برد، من نیز در خدمت ایشان بودم .

همه اصحاب آن حضرت این را می دانستند که پیغمبر خدا جز با شخص من با هیچکس دیگر چنین دیدارهائی ندارد.

این دیدارها غالبا در خانه من صورت می گرفت ، و آن حضرت به خانه من

تشریف می آورد. اگر من برای دیدار آن حضرت در یکی از خانها او وارد می شدم ، همسرانش را از اتاق بیرون می فرستاد و با من خلوت می کرد، به طوری که جز شخص من کسی دیگر در خدمت آن حضرت نبود.

اما هرگاه رسول خدا به خانه من تشریف می آورد، از آن روی که با من به تنهایی سخن گوید، نه فاطمه از کنار ما بر می خاست و نه هیچیک از فرزندانم .

در چنین دیدارهائی ، من هر چه را از حضرش می پرسیدم جواب کافی دریافت می کردم . و چون خاموش می شدم و سوالاتم پایان می پذیرفت ، آن حضرت خود آغاز سخن می کرد.

هیچ آیه ای از قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر آنکه برای من خواند و تقریر فرمود تا آن را به خط خود نوشتم و حضرتش تاءویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من بیاموخت ، و از خدای درخواست کرد که قدرت فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید.

من ، پس از آن دعائی که حضرتش در حق من فرمود، هیچ آیه ای از کتاب خدا، و نیز هیچیک از مطالبی را که ایشان املاء کرده و من نوشته بودم ، از خاطر نبرده و فراموش نکردم .

در اینجا مناسب است قبل از نقل ادامه این روایت ، حدیث دیگری را یادآور شویم . در این حدیث ایرادی که بسا به ذهن برخی از خوانندگان نیز خطور نماید، از سوی زید بن علی بن الحسین علیه

السلام (م : ۱۲۰ ه) پاسخ داده شده است . روایت بدین شرح است :

زید بن علی علیه السلام گفت : امیرالمومنین علیه السلام فرموده است :

خواب به چشمانم راه نمی یافت مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که جبرئیل در آن روز از موارد حلال و حرام و سنت ، یا هر گونه امر و نهی و آنکه اینها درباره چه چیزی و یا چه کسی نازل شده است ، به من تعلیم می فرمود.

به زید گفته شد: وقتی که این دو از یکدیگر دور می افتادند و فاصله مکانی مانع دیدارشان می گردید، چگونه چنین امری امکان داشت ؟ زید پاسخ داد:

پیامبر، روزهایی را که دیدار حاصل نمی گردید به خاطر می سپرد و هنگامی که امام به حضور حضرتش می رسید می فرمود: (ای علی ، در فلان روز، فلان مطلب آمد، و در فلان روز چنین مطالبی بر من نازل شده است) و بدینسان ادامه می داد تا به روزی می رسید که امام علیه السلام به زیارتش نائل شده بود. (۲۶۱)

اینک ادامه کلام امام علی علیه السلام در روایت گذشته :

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه اوامر و نواحی و حلال ها و حرامهای الخی ، خواه مربوط به مسائل زمان حال و خواه مربوط به مسائل آینده ، و نیز آنچه در کتابهای آسمانی بر پیامبران گذشته نازل شده و از طاعت و معصیت خدا آگاهشان ساخته بود، همه و همه را به من تعلیم فرمود، و من هم تمام آنها را به خاطر سپردم ، و حتی یک حرف

آن را نیز فراموش نکردم .

سپس دستش را بر سینه ام نهاد، و از خدا خواست تا قلبم را از دانش و فهم و حکمت و نور لبریز سازد. (۲۶۲)

این بود خلاصه ای از دیدارهای منظم امام با رسول خدا صلی الله علیه و آله .

مجالس تعلیم و دیدارهای نامنظم امام بارسول خدا

طی مطالبی که گذشت دیدارهای مرتب و از پیش معین شده امام با رسول خدا صلی الله علیه و آله را، که در کتابهای معتبر هر دو مکتب به ثبت رسیده ، آوردیم .

اینک با نقل حدیث زیر که در (سنن ترمذی) و دیگر مصادر معتبر مکتب خلفا آمده است ، به بررسی دیدارهای نامنظم امام با رسول خدا صلی الله علیه و آله می پردازیم :

ترمذی می نویسد: از جابر بن عبدالله انصاری (۲۶۳) روایت شده است که گفت :

در جنگ طائف رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به حضور طلبید، و با او به نجوا نشست . مردم (از راه خردگیری) گفتند: در گوشی صحبت کردنش با پسر عمویش علی چه طولانی شد!!

چون این سخن به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید فرمود:

(من از پیش خود با او به نجوا ننشستم ، بلکه خداوند است که با او نجوا می کند.) (۲۶۴)

ترمذی در توضیح این حدیث گفته است : (نجوای خداوند) یعنی خداوند به پیامبرش امر کرده تا با وی به نجوا بنشیند.

حال ببینیم واقعا مساله چه بوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا به امر پروردگار با پسر عمویش آنهم در جنگ طائف به نجوا نشسته است !؟

آیا این در گوشی صحبت کردن ،

مشورت جنگی بوده است ؟ در حالی که پیامبر در مشورتهایش در جنگ همه را شرکت می داد و با فرد خاصی به مشورت نمی نشست ، همچنانکه در مورد جنگهای بدر و احد و خندق و... این مطلب در تاریخ ثبت شده است .

پس ناگزیر باید پذیرفت که این دیدار و دیدارهای نامرتب مانند آن (۲۶۵) در ردیف همان دیدارهای منظم روزانه ایشان بوده است . یا جا دارد که بگوییم این دیدارها ممکن است از همان دیدارهائی باشد که (زید بن علی بن الحسین) از آن یاد کرده که اگر بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمویش جدائی می افتاد و چند روزی یکدیگر را نمی دیدند، در نخستین برخورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام خلوت می کرد و می فرمود: ای علی ! در فلان روز، فلان چیز، و در آن روز فلان موضوع بر من نازل شد... و بدین ترتیب علت طولانی شدن نجوا رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام نیز آشکار می گردد.

از آنچه تا به اینجا در این مورد آوردیم ، این نتیجه حاصل می شود که دست آورد آنهمه دیدارهای مرتب یا نامرتب رسول خدا صلی الله علیه و آله با پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام ، سپردن همه علوم و دانشهای اسلامی از عقاید و احکام و غیره به شخص امام علیه السلام بوده است .

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که اولین وصیتش برای دیگر اوصیاءبنویسد

در امالی شیخ طوسی ، و بصائر الدرجات ، و ینابیع الموده ، آمده است : احمد بن محمد بن علی فرزند امام باقر

علیه السلام از پدران بزرگوار خود روایت کرده است :

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

(آنچه که می گویم بنویس).

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا، از آن می ترسی که فراموش کنم ؟ فرمود:

(فراموش نمی کنی و از این جهت بر تو بیمی ندارم . من از خدا خواسته ام که این علوم را در حافظه ات حفظ نماید و دچار فراموشیت نفرماید و بلکه برای شکایت (در امر امامت) بنویس .)

علی پرسید: ای پیغمبر خدا، شرکاء من چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب داد:

(امامانی از نسل تو هستند که به برکت آنها باران رحمت بر امتم می بارد، و به واسطه آنان دعایشان مستجاب می شود و به یمن وجود آنهاست که خدا بلاها و آفات را از امتم بر طرف می گرداند، و به خاطر آنها رحمت الهی از آسمان بر ایشان نازل می شود.)

آنگاه با انگشت مبارك به امام حسن اشاره نموده و چنین فرمود: (این نخست آنان است .)

و سپس اشاره به حسین کرد و گفت : (امامان از نسل او می باشند.) (۲۶۶)

دو نوع تبلیغ

آنچه خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه و آله وحی می فرمود، از نظر نوع ابلاغ آن دو دسته تقسیم شده است :

دسته اول ، شامل مواردی بوده که زمان مقتضی برای ابلاغ آنها فرا رسیده و شرایط مناسب برای بیان آنها وجود داشته است .

این موارد توسط خود آن حضرت و بدون واسطه به حاضران محضر شریفش ابلاغ می گشت .

و اما دسته دوم ؛ شامل مواردی بوده که زمان

عمل کردن به آن پس از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و اینها را حضرتش فقط به علی علیه السلام تعلیم می فرمود، و علی علیه السلام هر دو دسته مطالبی را که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله تبلیغ و بیان می شد، در کتابهایی جداگانه به خط خود می نوشت .

این برنامه همچنان ادامه داشت .... تا اینکه زمان جدائی دو دست از یکدیگر، و هنگام وداع وصی با پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید.

در این آخر ساعات حیات ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک جلسه بسیار مهم و اختصاصی آخرین تعلیمات الهی را به امام علیه السلام انتقال داد.

آخرین جلسه تعلیم

عبدالله بن عمرو عاص می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام آخرین بیماری خود فرمود:

(برادرم را نزد من بخوانید)

.... علی نزد آن حضرت حاضر شد. آنگاه پیامبر جامه خود را بر وی افکند و او را پوشانید و خود را کاملا بدو نزدیک نموده و به آهستگی با وی سخن گفت . (۲۶۷)

ام سلمه نیز همین داستان را به گونه زیر نقل کرده است :

قسم به آنکس که به او سوگند یاد می کنم ، همانا علی آخرین کسی بود که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتگو نمود.

صبحگاهی از آن حضرت عیادت نمودیم . ایشان کرارا می پرسید: (آیا علی آمد؟ آیا علی آمد؟)

فاطمه علیه السلام گفت : گویا او را در پی کاری فرستاده بودید؟!

مدتی بعد علی آمد. من دانستم که آن حضرت با علی کاری دارد، و لذا به همراه دیگران از

حجره بیرون آمد و در درگاه نشستیم . من از دیگران به در اتاق نزدیکتر بودم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را کاملا به علی علیه السلام نزدیک فرمود و به نجوا کردن و راز نمودن با وی پرداخت .

آن حضرت صلی الله علیه و آله در همین روز وفات یافت . و بنابر این آخرین کسی که با وی صلی الله علیه و آله گفتگو نمود علی بود. (۲۶۸)

سرانجام سخن خود امام علیه السلام را در این باره ملاحظه می نمائیم :

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین بیماری خود فرمود:

(برادرم را بگوئید نزد من بیاید.)

آنگاه فرمود: (به من نزدیک شو.)

نزدیک حضرتش شدم . آنگاه خود را به من تکیه داد، و در همین حالت قرار داشت و با من سخن می گفت - به گونه ای که گاهی قدری از آب دهان مبارکش به من می رسید - تا اینکه سر انجام زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید و در بر من وفات یافت .... (۲۶۹)

در احادیثی که گذشت دیدیم چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله تمامی علوم و معارف اسلامی را به علی علیه السلام املاء فرمود و در کتابی مدون نزد ایشان به ودیعت نهاد تا به عنوان سندی مکتوب از مجموعه اسلام به امامان از نسل خویش بسپارد.

جامعه یا کتاب امام علی علیه السلام

از احادیث بسیار چنین بر می آید که امام علی بن ابی طالب علیه السلام چندین کتاب داشته که حاوی مجموعه احکام و معارف دین اسلام بوده است . در اینجا به بررسی پیرامون یکی از این کتب که در

طی احادیثی تحت عنوان (جامعه) مطرح شده است ، اکتفا می نمائیم . این کتاب به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط حضرت علی علیه السلام تدوین شده است ، و ظاهرا مقصود از (کتاب علی علیه السلام) در پاره ای روایات دیگر نیز همین کتاب می باشد.

در کتاب اصول کافی ، بصائر الدرجات از قول ابوبصیر (۲۷۰) روایتی نقل شده است که ما آن را عینا از (کافی) (۲۷۱) نقل می کنیم .

ابوبصیر گفته است :

خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و گفتم :

فدایت شوم ، سوالی دارم ؛ آیا اینجا کسی هست که سخنان مرا بشنود؟

امام علیه السلام پرده ای را که بین آن اتاق و اتاق مجاور آویخته شده بود کناری زد و در آنجا سر کشید و سپس به من فرمود:

(ای ابومحمد! هر چه می خواهی بپرس).

گفتم : فدایت شوم ، شیعیان تو طی احادیثی مدعیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی از علم را روی علی علیه السلام گشوده است که از آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

تا آنجا که امام علیه السلام در پاسخ وی می فرماید:

(ای ابومحمد، ما جامعه داریم و آنها چه می دانند که جامعه چیست .) پرسیدم :

فدای تو گردم ، جا...Ř�چیست ؟ امام علیه السلام فرمود:

(صحیفه ای است به درازای هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله و املای آن حضرت که همه مطالب آن یک به یک از دو لب مبارک ایشان بیرون آمده و علی علیه السلام آن را به خط خود نوشته است .

در

آن صحیفه از هر حلال و حرامی ، و از هر آنچه که مردم به آن نیاز داشته و دارند، سخن رفته است ، حتی دیه یک خراش سطحی بر پوست بدن .)

آنگاه دست خود را به شانه ام زد و فرمود:

(اجازه می دهی ای ابومحمد؟)

جواب دادم : فدای تو گردم ، تمام وجود من در اختیار تو است ، هر چه می خواهی انجام بده . پس آن حضرت با دست خود فشاری بر شانه ام وارد کرد و فرمود:

(حتی دیه این را!) و این مطلب را قدری غضب آلود فرمود.

من گفتم : به خدا سوگند که این خود علم است و...

سخن پیرامون (جامعه) و کتاب امام علی علیه السلام در روایات متعددی آمده است ، و در اینجا ما به ذکر همین یک روایت بسنده می کنیم .

حال به این سخن می پردازیم که امامان بعد از امیرالمومنین علی علیه السلام کتابهای امام بویژه جامعه را چگونه پس از سپری شدن ایام خویش به امام پس از خود به ودیعت می سپردند.

کتابهای امام علیه السلام در دست ائمه اهل البیت علیه السلام

مواریث امامت و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیه السلام شیخ کلینی در کتاب اصول از قول از قول سلیم بن قیس (۲۷۲) چنین آورده است :

من شاهد و ثیت امر المؤ منین علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام بودم . آن حضرت پس از انجام وصیتت ، حیسن علیه السلام و محمد حنیه و همه ی پسرها و بزرگان شیعیانش و خانواده اش را بر آن گواه گرفت . و آنگاه کتاب و سلاح خود را به فرزندش حسن علیه السلام تحویل داد و گفت

:

پسرم ، رسول خدا به من امر فرموده است که تو را را وصی خود گردانم کتابها و اسلحه ام را به تو تحویل دهم ، همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصی خود قرار داد و کتابها و اسلحه اش را به من سپرد.

و نیز فرمان داده است تا به تو دستور دهم که چون مرگت فرا رسد، آنها را به برادرت حسین علیه السلام تحویل دهی .

سپس امیرالمومنین علیه السلام روی به جانب حسین علیه السلام کرد و به او فرمود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نیز فرمان داده است که آنها را بدین پسر خویش (علی بن الحسین علیه السلام) تحویل دهی .

سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نیز فرمان داده است تا آنها را به پسرت محمد تحویل دهی و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من به او سلام برسان . (۲۷۳)

و باز در کتاب کافی و بصائر الدرجات چنین آمده است :

حمران (۲۷۴)می گوید: از ابوجعفر، امام باقر علیه السلام در مورد صحیفه مهر و موم شده ای که نزد (ام سلمه) به ودیعت نهاده شده بود و مردم درباره آن سخن می گفتند سوال نمودم . امام باقر علیه السلام فرمود:

رسول خدا را چون اجل فرارسید، علی علیه السلام علم و اسلحه آن حضرت و هر چه را نزد او بود (از مواریث امامت) به ارث برد.

(این علوم و معارف و سلاح رسول خدا صلی الله علیه

و آله همچنان نزد امیرالمومنین علیه السلام بود) تا اینکه به حسن علیه السلام و پس از او به حسین علیه السلام رسید. در این موقع چون ما از غلبه دشمنان بیم داشتیم ، این بود که آنها را (جدم حسین علیه السلام) نزد (ام سلمه) به امانت سپرد و بعد از آن علی بن الحسین علیه السلام آنها را از ام سلمه باز ستاند.

من گفتم : بسیار خوب (بنابراین) سپس به پدرت رسید، و بعد از آن نزد تو بوده و به تو رسیده است .

امام باقر علیه السلام پاسخ داد: آری ، همینطور است . (۲۷۵)

و نیز از عمر بن ابان (۲۷۶) روایت شده است (۲۷۷) که گفت : از حضرت امام جعفر صادق در مورد صحیفه سر بمهری که نزد (ام المومنین ام سلمه) به امامت نهاده شده بود، و مردم از آن سخن می گفتند جویا شدم . امام در پاسخ فرمود:

هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، علی علیه السلام دانش و سلاح و هر آنچه را نزد آن حضرت بود (از مواریث امامت) از او به ارث برد و همچنان نزدش بود تا اینکه به فرزندش حسن علیه السلام و، بعد از او به حسین علیه السلام رسید.

(در اینجا من صبر نکرده به دنبال سخنان امام) عرض کردم : بعد از امام حسین علیه السلام آنها به علی بن الحسین علیه السلام ، و از او به فرزندش (امام باقر علیه السلام) رسید و از او هم به شما منتقل شده است ؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

آری همینطور است .

در کتاب غیبت شیخ طوسی ، و مناقب ابن شهر آشوب و بحارالانوار مجلسی ، از قول فضیل (۲۷۸) چنین آمده است : ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود:

در همان هنگام که حسین علیه السلام عازم حرکت به سوی عراق بود، وصیت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و کتابها و دیگر اشیاء آن حضرت را به امانت نزد (ام سلمه) گذاشت و به او فرمود: وقتی که پسر بزرگترم به تو مراجعه کرد، آنچه را که بتو امانت سپرده ام به او تسلیم کن .

پس از اینکه حسین علیه السلام به شهادت رسید، علی بن الحسین نزد ام اسلمه رفت ، و آن بانو هم تمامی اشیائی را که حسین علیه السلام به امانت نزدش نهاده بود، به امام سجاد علیه السلام تحویل داد. (۲۷۹)

و نیز در کتاب کافی و اعلام الوری ، و مناقب ابن شهر آشوب ، و بحارالانوار مجلسی ، از ابوبکر حضرمی (۲۸۰) روایت شده است - لفظ از کافی است - که امام صادق علیه السلام فرمود:

حسین علیه السلام در آن هنگام که به سوی عراق عزیمت می فرمود، کتابها و صیت نامه را نزد (ام سلمه) به امانت نهاد.

(اینها همچنان نزد آن بانو بود) تا اینکه علی بن الحسین علیه السلام بازگشت و (ام سلمه) همه آنها را به وی تحویل داد. (۲۸۱)

و البته اینها بغیر از آن وصیتی است که امام در کربلا به همراه آنچه که امامی از امام دیگر به ارث می برد به امانت به دخترش فاطمه سپرد او بعدها به علی بن الحسین

علیه السلام تحویل داد؛ زیرا در آن ایام ، امام سجاد علیه السلام به سختی بیمار بود.

مواریث امامت و امام محمد باقر علیه السلام

در کافی ، و اعلام الوری ، و بصائر الـدرجات ، و بحار الانوار، از قول عیسـی بن عبدالله (۲۸۲) از پدرش از جدش چنین آمده است :

در بستر مرگ امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام به فرزندانش که پیرامون او گرد آمده بودند، نظری افکند، و سپس چشم به فرزندش محمد به علی (اما باقر علیه السلام) انداخت و به او فرمود: (محمد! این صندوق را بگیر و به خانه خود ببر)

سپس امام به سخن خود ادامه داده فرمودند:

(در این صندوق بهیچ عنوان دینار و درهمی وجود ندارد، بلکه آکنده از علوم است) (۲۸۳)

و نیز در بصائر الدرجات و بحار الانوار، از همین عیسی بن عبدالله بن عمر روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

پیش از آنکه علی به الحسـین علیه السـلام بـدرود حیات گوید سـبد یا صـندوق را حاضـر کرده به فرزندش فرمود: محمد! این صندوق را ببر. او نیز صندوق را توسط چهار نفر حمل نمود و برد.

چون امام سـجاد درگذشت ، عموهایم برای گرفتن سهم خود از محتویات آن صندوق به پدرم مراجعه کرده گفتند: بهره ما را از آن صندوق بپرداز!

امام باقر در پاسخ آنها فرمود: به خدا قسم که شما را نصیبی در آن نیست . اگر شما را بهره ای در آن می بود آن را (پدرم) به من تحویل نمی داد.

(سپس امام صادق علیه السلام اضافه می فرماید:)

در آن صندوق سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابهای او قرار داشت .(۲۸۴)

مواریث امامت و امام صادق علیه السلام

در بصائر الدرجات از قول زراره (۲۸۵) آمده است که از امام صادق علیه السلام فرمود:

هنوز امام

باقر علیه السلام حیات داشت که آن مواریث و کتابها به من منتقل شد.(۲۸۶)

امام موسی بن جعفر علیه السلام

در کتاب غیبت نعمانی ، و بحار الانوار مجلسی از قول حماد صائغ آمده است که گفت :

در آن مجلسی که مفضل بن عمر مسائلی را از ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می پرسید حاضر بودم ...

در این هنگام ابوالحسن موسی (امام کاظم علیه السلام) وارد شد. امام صادق علیه السلام رو به مفضل کرده پرسید:

(دوست داری که مالک کتاب علی (بعد از من) را ببینی ؟)

مفضل پاسخ داد: چه از این بالاتر و بهتر!

امام اشاره به امام کاظم کرده فرمود: (این وارث و مالک کتاب علی است .) (۲۸۷)

امام رضا علیه السلام

در کافی و ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی و بحارالانوار از امام کاظم علیه السلام روایت می کنند که فرمود:

فرزندم علی بزرگترین فرزند من ، و نیکترین آنان در نظر من ، و محبوبترینشان برای من می باشد. او در کنار من به کتاب جفر نگاه می کند، و هیچکس جز پیغمبر یا وصی پیغمبر بدان نظر نکرده است .(۲۸۸)

امامان مکتب اهل البیت به (جامعه) مراجعه می کنند

نخستین امامی که به کتاب امیرالمومنین علیه السلام اشاره کرده و از آن سخن گفته است ، امام علی به الحسین زین العابدین علیه السلام می باشد، این مطلب در کتابهای کافی ، من لایحضره الفقیه ، تهذیب ، معانی الاخبار، و وسائل آمده است ، و ما آن را از کتاب کافی نقل می کنیم .

از ابان بن تغلب (۲۸۹) روایت شده که می گفت :

از علی بن الحسین علیه السلام در مورد کسی سوال شد که درباره مقداری از مال خود وصیت کرده است . (یعنی به طور مبهم وصیت کرده است که قدری از مال مرا به فلان مصرف برسانید، ولی مقدار آن را مشخص نکرده و عبارتی مانند (شی ء من مالی) به کار برده است .)

آن حضرت در پاسخ فرمود:

(شی ء) در کتاب علی علیه السلام یک ششم محسوب می شود.(۲۹۰)

و نیز در کتابهای خصال ، و عقاب الاعمال ، و وسائل الشیعه ، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

در کتاب علی علیه السلام آمده است :

سه خصلت است که دارنده آن نمی میرد مگر اینکه و بال و زیان آنها را در ایام حیات خود ببیند، آنها عبارتند از:

سرکشی ، بریدن از بستگان

و خویشاوندان و سوگند دروغ ...(۲۹۱)

امام صادق علیه السلام نیز در مورد اثبات اول ماه با رویت هلال به کتاب امیرالمومنین علی علیه السلام اشاره فرموده است . (۲۹۲)

بجز مواردی که ذکر شد، ما خود سی و نه مورد دیگر از روایت هائی که در آنها دو امام بزرگوار، امام باقر و امام صادق علیه السلام از کتاب امیرالمومنین علی علیه السلام سخن گفته اند به دست آورده ایم . (۲۹۳)

گذشته از اینها مواردی نیز بوده است که همین دو امام بزرگوار عین کتاب امیرالمومنین را بیرون آورده متن آنرا برای برخی از اصحاب خود چون زراره ،، محمد بن مسلم (۲۹۴)، عمر بن اذینه (۲۹۵) ابوبصیر، و ابن بکیر (۲۹۶)، و عبدالملک بن اعین (۲۹۷) و معتب (۲۹۸) خوانده اند. (۲۹۹)

و نیز گاهی دیده شده است که امام باقر و امام صادق علیه السلام کتاب امیرالمومنین را در برابر پیروان مکتب خلفا گشوده و مطالبی از آن را به ایشان نشان داده اند. حدیث زیر مبین همین مطلب است .

نجاشی رویت کرده است که :

عذافر صیرفی (۳۰۰)در معیت حکم بن عتیبه (۳۰۱) به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدند. حکم آغاز سخن کرد و مسائلی را مطرح ساخت و امام با اینکه دیدار حکم را خوش نداشت ، او را پاسخ می داد تا اینکه در مساله ای بینشان اختلاف نظر افتاد (او حکم پاسخ امام را نپذیرفت) در این هنگام امام باقر روی به فرزند خود کرده فرمود: (پسرم بر خیز و آن کتاب علی علیه السلام را بیاور.)

فرزند امام فرمان برد و کتابی بزرگ که طومار وار روی هم پیچیده شده

بود پیش روی آن حضرت نهاد. امام آن را گشود و به جستجوی مساله مورد بحث پرداخت تا آن را بیافت و سپس فرمود:

(این املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است .)

سپس روی به حکم کرده و فرمود:

(ای ابواحمد، تو و سلمه (۳۰۲) و ابوالمقدام (۳۰۳)، به هر طرف که می خواهید، به شرق و به غرب بروید، که به خدا سوگند علمی از این مطمئن تر که نزد ما خانواده است و جبرئیل بر ما فرود آورده ، نزد هیچکس دیگر نخواهید یافت .) (۳۰۴)

دوازده امام اهل البیت علیه السلام گاه می شد که حکم مساله ای را از کتاب امام علی بن ابی طالب علیه السلام می گفتند و به کتاب امام تصریح می کردند و گاه نیز همان حکم را بدون اینکه نامی از کتاب امام علیه السلام ببرند می داشتند که ما این مطلب را در کتاب (معالم المدرستین) (۳۰۵) شرح داده ایم .

از همین روست که تمامی احادیث ائمه اهل البیت علیه السلام را سندی واحد است ، احادیث آنها با هم از یک ریشه برخاسته ، و از یگانگی کامل با هم برخوردارند.

هشام بن سالم (۳۰۶) حماد بن عثمان (۳۰۷) و دیگران روایت کرده اند که ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

حدیث من ، حدیث پدرم می باشد؛ و حدیث پدرم ، حدیث جدم ، و حدیث جدم ، همان حدیث حسین است . و حدیث حسین ، حدیث حسن است ، و حدیث حسن ، حدیث امیرالمومنین ، و حدیث امیرالمومنین ، حدیث رسول خدا، و حدیث رسول خدا، سخن

خدای عزوجل می باشد. (۳۰۸)

و از همین جهت بود که امام باقر علیه السلام در پاسخ جابر بن عبدالله - که از حضرتش خواسته است : هر وقت برایم حدیثی بیان می فرمائید، اسناد آن را هم برایم بگویید - فرمود:

پدرم ، از جدم رسول خدا از جبرئیل ، از جانب خدای عزوجل برایم چنین حدیث کرد، و هر حدیثی که من برای تو می گویم ، به همین اسناد است . (۳۰۹)

و از همین روی بود که ابوعبدالله امام صادق علیه السلام به (حفض بن بختری) (۳۱۰) فرمود:

آنچه از من شنیده ای می توانی آن را از جانب پدرم روایت کنی . و آنچه را که از من شنیده ای مجاز تا از جانب رسول خدا روایت کنی . (۳۱۱)

و شاعر در همین زمینه چه نیکو سروده است که :

فوال قولهم و حدیثهم

روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

یعنی : پس دوستی و پیروی کسانی را پیشه کن که گفتار و حدیث آنان چنین است : جد ما، از جبرئیل ، از خداوند متعال روایت کرده است .

تا اینجا مشخص ساختیم که ائمه اهل البیت علیه السلام عملا چگونه امت اسلامی را آگاه می ساختند که ایشان وارثان پیغمبر در علوم و معارف اسلامی هستند و این علوم را علی علیه السلام به خط خود و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتابی ویژه مدون ساخته است .

بازگشت به سر گذشت حدیث در مکتب خلفا

در برابر آن همه محکم کاری ها در مکتب خلفا اهل البیت علیه السلام مساءله مدارک حدیث پیامبر در مکتب خلفا به قرار ذیل است :

در مکتب خلفا نوشتن حدیث پیامبر صلی الله

علیه و آله را تا زمان عمر بن عبـدالعزیز تحریم کرده بودنـد، اما به دسـتور این خلیفه این امر حرام ، حلال شـد، و به امر وی در ابتدای قرن دوم هجری پیروان مکتب خلفا تدوین را شروع کردند.

بنابراین آنچه به نام حدیث پیامبر در آغاز قرن دوم هجری نزد پیروان مکتب خلفا وجود داشت ، احادیثی بود که با چند واسطه از پیامبر به ایشان رسیده بود.

بنا بر نظر محدثین ، حدیث در مدت یک قرن توسط چهار طبقه از روات روایت می شود، برای مثال می گوئیم :

چنانچه در آن زمان که خلیفه عمر بن عبدالعزیز دستور نوشـتن حدیث را صادر کرد، محدثی در کتاب خود از شـخص خلیفه عمر بن عبـدالعزیز - که در سال ۱۰۱ هجری وفات کرده - حـدیثی را از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت کنـد، در این مورد سلسله سند حدیث می توانست چنین باشد:

۱ - خلیفه عمر می توانست آن حدیث را از پدرش عبدالعزیز بن مروان روایت کند.

۲ - عبدالعزیز بن مروان می توانست حدیث را از پدرش مروان بن حکم روایت کند.

۳ - مروان بن الحکم که در زمان پیامبر طفلی شیرخوار بوده می توانست آن حـدیث را از پـدرش حکم بن الی العاص روایت کند.

۴ - حکم بن ابی العاص که حضور پیامبر را در بزرگسالی درک کرده بود می توانست حدیث را از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت کند.

بنابراین در مثال مذکور آن حدیث با چهار واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است .

در این صورت حدیثی که در طول صد سال با چهار واسطه

از زبانی به گوشی برسد، تا چه اندازه قابل اعتماد است !؟

اینک دلیلی روشن از مکتب خلفا بر گفته خود می آوریم :

ذهبی و ابن کثیر از بشرین سعد روایت می کنند که می گفت :

از خدا بترسید، و خوددار باشید و در روایت کردن حدیث !

به خدا قسم من خود کسانی را دیدم که با هم در مجلس ابوهریره می نشستیم و ابوهریره از پیامبر حدیث روایت می کرد، سپس بر می خاست . من خود می شنیدم از بعضی کسانی که با ما - در مجلس ابوهریره - بودند، روایتهائی را که ابوهریره از پیامبر روایت می کرد و روایت هائی را که ابوهریره از کعب روایت کرده بود به پیامبر نسبت داده و از پیامبر روایت می کرد. (۳۱۲)

ناگفته نماند آنچه تا بدینجا بیان شد درباره احادیثی می باشد که در زمان معاویه جعل نشده ، و یا آنکه به سود خلفا دستکاری نگشته است ؛ چنانکه در کتاب نقش عایشه به خصوص فصل (با معاویه) و نیز در بحثهای گذشته این کتاب به آن اشاره شد.

سخن آخر

اگر هیچ دلیلی جز آنچه در این بحث بیان شد - که پیامبر همه علوم و معارف اسلامی را به دوازده وصی خود کتبا تسلیم نموده است - در دست نداشته باشم ، باز هم مسلمانان و به طور کلی همه کسانی که بخواهند تفسیر قرآن و سنت یعنی عقاید و احکام اسلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله بیاموزند، چاره ای ندارند جز آنکه به دوازده وصی آن حضرت مراجعه کنند و عقاید و احکام اسلامی را در مکتب آنان فرا

گیرند.

ولی بـا وجود این – چنـانکه در بحث آینـده آشـکار می شود – پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به فرمـان خداونـد عزوجـل به مسـلمانان به صراحت اعلام فرموده که پس از وی امام و رهبر انسانها دوازده وصی او می باشند. اینک – بحوله تعالی – به این بحث می پردازیم .

بحث دوم : خداوند حافظان و مبلغان اسلام پس از پیامبر خاتم ص تعیین فرموده ، و پیامبرص این امر را به امت تبلیغ نموده است

مقدمه

در آغاز بحث ، شایسته است اساس تفکرات مکتب خلفا و مکتب اهل البیت علیه السلام را در امر امامت بررسی نمائیم .

اساس تفکرات دو مکتب در امر امامت

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا به امروز، دو مکتب در عالم اسلام وجود داشته است :

۱ – مکتب امامت

۲ – مکتب خلافت

مکتب خلافت می گوید: پیشوا و زمامدار انتخابی است .

اما مکتب امامت می گوید: پیشوا و زمامدار امت همان اوصیاء پیامبر می باشند؛ و این امر انتصابی است ، نه انتخابی .

آن گروه که می گوینـد تعیین پیشوا بر اساس انتخاب می باشـد، معتقدنـد که این انتحاب به دست مردم انجام می گیرد، و بعد از پیامبر این مردمند که زمامدار را انتخاب می نمایند.

اما مکتب امامت می گوید که تعیین پیشوا – اوصیاء پیامبر – از طریق انتصاب می باشد، و این انتصاب از طرف خداست ؛ نه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و نه از جانب مردم . خداوند متعال پیشوا را نصب می کند، و پیامبر صـلی الله علیه و آله تعیین و انتصاب الهی را به مردم تبلیغ می نماید.

اینک پیش از آغاز بررسی تفصیلی نظریات دو مکتب ، لازم است دو نکته را در این مقدمه یادآور گردیم :

.۱

دانشـمندان مکتب خلافت کتاب هائی دارند که در آن قانون و راه روش تشکیل حکومت ، واجبات این کار، وظایف حاکم ، حقوق دولت اسـلامی بر مردم ، و حقوق مردم بر دولت اسـلامی و این که والی و وزیر را به چه شـکل بایـد انتخاب کرد، امام جمعه و قاضـی چگونه تعیین می شود، مالیات به چه نحو گرفته می شود، زکات و خراج و جزیه چه اندازه است ، و چه کسـی بایـد بگیرد و چگونه بگیرد، و امثـال این ها را بیان کرده انـد. این کتاب ها، نوشـته های رسـمی علمای معتبر و مشـهور و مورد اعتماد مکتب خلفا می باشـد که ما نظریات مکتب خلفا در مورد تعیین زمامدار مسـلمین و چگونگی انتخاب او را، از این گونه کتب استخراج کرده و ارزیابی می کنیم .

۲. نکته دیگر که لازم است در این مقدمه یادآور شویم ، اصطلاح (خلیفه) است که در بحثهای گذشته نیز در مورد آن سخن گفته بودیم ، و اینک به طور ملبسوتر آن را توضیح می دهیم :

الف - معنای لغوی خلیفه

ابن اثیر گوید: خلیفه به کسی گفته می شود که نیابت و جانشین غیر را بر عهده بگیرد. (۳۱۳)

و نیز راغب اصفهانی گوید: خلافت نیابت از غیر است . (۳۱۴)

در قرآن کریم ، در برخی از آیـات ، الفـاظ (خلائف) و (خلفاء) که جمع (خلیفه) می باشـند، به همین معنای لغوی اسـتعمال شده است . چنانکه در آیه ۶۹ از سوره اعراف فرموده است :

(و جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح)

شما را پس از قوم نوح جانشینان ایشان قرار داد.

در

بعضی از فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز استعمال لفظ خلیفه در همان معنای لغوی خود مشاهده می شود. مانند اینکه می فرماید:

(اللهم ارحم خلفائی . اللهم ارحم خافائی . اللهم ارحم خلفائی):

بار خدایا خلفا مرا مورد رحمت خویش قرار بده ... (این عبارت را سه بار تکرار فرمود)

عرضه داشتند: ای رسول خدا، خلفای شما کیانند؟ فرمود:

(الذین یاتون بعدی ؛ یروون حدیثی و سنتی ...): (۳۱۵)

آن کسانی که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا بازگو می نمایند...

ب - خلیفه در اصطلاح مسلمین

در گذشته یاد آور شدیم ما در اسلام نامگذاری هائی داریم که در زمان خود پیامبر انجام شده ، که البته یا شخص پیامبر این نام را انتخاب کرده ، و یا از جانب خدا نامگذاری شده و پیامبر آن را تبلیغ نموده است . این گونه نامگذاریها را (مصطلحات اسلامی) و (مصطلحات شرعی) (۳۱۶) نامیده اند. یعنی اصطلاحات یا نامهائی که به وسیله شرع و شارع انتخاب شده است . اما یک دسته از نامگذاریها می باشند که مسلمان ها یا علما اسلام کرده اند که آن ها را (مصطلحات متشرعه) و یا (مصطلهات مسلمین) نامیده اند.

خلیفه در مفهوم کنونی آن - یعنی حاکم و زمامدار مسلمین - یک نامگذاری شرعی نیست . یعنی این لفظ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر این معنی قرار داده نشده است ، هر چه هست از مسلمانان می باشد، و پیروان مکتب خلفا هستند که چنین نامگذاری کرده اند. اینان در ابتدای امر کسی را که پس از پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله برای زمامداری انتخاب کردند (خلیفه الرسول) و بعدها به اختصار (خلیفه) نامیدند. گاهی نیز برخی از پیروان مکتب خلفا از حاکم و سلطان وقت به (خلیفه الله) تعبیر نموده ، اصطلاح خلیفه را مختصر شده آن قلمداد می نمودند.

ج - خلیفه در اصطلاح اسلامی

چنانکه از موارد کاربرد لفظ خلیفه در برخی از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود، (خلیفه الله) در اصطلاح اسلامی کسی است که خدای متعال او را معین فرموده تا (اسلام) را به اهل زمان خویش تبلیغ نماید؛ اعم از اینکه این شخص پیامبر باشد یا وصی پیامبر.

بنابراین مقصود از خلیفه در آیاتی مانند آیه ۲۶ از سوره (۳۱۷) و نیز آیه ۳۰ از سوره بقره (۳۱۸) (خلیفه الله) به معنای مذکور می باشد.

خلاصه آنکه (خلیفه الله) امام زمان هر عصری است که وظیفه تبلیغ و حفظ و حراست دین خدا و احکام الهی را بر عهده دارد و بر مردم است که خلیفه منصوب از جانب خدا را بشناسند و او را مرجع و پناه خود قرار دهند. (۳۱۹)

امامت در مکتب خلفا

طرح و دلیل نظریه مکتب خلافت را از کتابهائی که در ابتدای بحث بدانها اشاره داشتیم و موسوم به (الاحکام السلطانیه) است ، نقل می کنیم .

قاضی ماوردی (م : ۴۵۰ ه) و قاضی ابویعلی (م : ۴۵۸ ه) که هر دو در عصر خویش قاضی القضات بوده اند، در کتابهای خویش که هر دو به همین نام است ، مساءله را بدین شکل مطرح می کنند:

امامت که همان خلافت بعد از رسول است به سه شکل

منعقد می گردد:

۱. خلیفه ای جانشین خویش – یعنی خلیفه بعد از خود – را تعیین می کند. به این معنی که اگر هارون الرشید گفت : بعد از من امین و ماءمون خلیفه اند، مسلمانان مجبور به پذیرش هستند، و این خلیفه ، خلیفه شرعی و اسلامی است ، و پذیرش او وجوب دینی دارد. این دو دانشمند می گویند: (در این زمینه هیچگونه اختلافی نیست ، و پذیرش خلیفه بدین شکل مورد اجماع و اتفاق است .)

استدلاب این دو در مورد اینگونه منعقد شدن امامت و اصالت و صحت آن به این است که ابوبکر بعد از خودش ، عمر را به زمامداری مردم تعیین نمود و کسی هم با این نظریه مخالفت نکرد. پذیرش عموم مسلمانان نشان می دهد که این راه و روش را صحیح دانسته اند. لذا این نوع از انتخاب خلیفه که به دست خلیفه قبل انجام می گیرد، به دلیل عمل ابوبکر و عدم اعتراض مردم صحیح است ، و در اصالت و صحت این روش در مکتب خلفا اختلافی وجود ندارد. (۳۲۰)

۲. خیلفه به انتخاب مردم تعیین می شود.

در این نوع از تعیین خلیفه صاحب نظران مکتب خلفا اختلاف دارند. ماوردی می گوید: (اکثریت دانشمندان برآنند که خلیفه به وسیله پنج تن از اهل حل و عقد یعنی بزرگان و عقلای قوم انتخاب می شود، یا این که یک تن انتخاب می نماید، و چهار نفر دیگر موافقت می کنند.) (۳۲۱)

دلیلی که ایشان برای این نظریه نقل می کنند، این است که در خلافت ابوبکر، پنج تن با وی بیعت کردند، و این بیعت رسمیت یافت

، و پذیرفته شد. پنج تن مزبور عبارت بودند از: عمر بن خطاب ، ابوعبیده جراح ، سالم آزاد کرده ابوحذیفه ، نعمان بن بشیر و اسید بن حضیر و بدین شکل بیعت در سقیفه منتخب در سقیفه ، به مردم عرضه شد، مردم نیز خواه و ناخواه او زا پذیرفتند. (۳۲۲)

پس به این دلیل - یعنی عمل این چند تن - انتخاب خلیفه با بیعت و رضای پنج تن از اهل حل و عقد تمامیت می پذیرد، و انجام می یابد.

دلیل دیگر این نظریه این است که عمر بن خطاب در شورائی که برای تعیین خلیفه پس از خویش معین نمود گفت : اگر پنج تن از این شش نفر یکی را به خلافت پذیرفتند، او خلیفه خواهد بود.

بیشتر دانشمندان این مکتب در این عقاید اتفاق نظر دارند.

گروهی دیگری از دانشمندان مکتب خلافت می گویند:

خلافت همانند عقد ازدواج است . همانطور که در عقد نکاح ، یک عاقد لازم است و دو شاهد، در خلافت هم یک نفر بیعت می کند، و دو نفر اعلام رضایت می نمایند. و همین تعداد از اهل حل و عقد برای تعیین خلیفه و زمامدار کافی است . (۳۲۳)

دسته سوم معتقدند: تنها اگر یک نفر با خلیفه بیعت کند کافی می باشد. انتخاب یک نفر و بیعت همان یک نفر، خلیفه امت بزرگ اسلامی را بر می گزینند.

دلیل اینها این است که می گویند: عباس بن عبدالمطلب به علی گفت : (امدد یدک ابایعک فیقول الناس : عم رسول الله صلی الله علیه و آله بایع ابن عمه ، فلا یختلف علیک اثنان) : (۳۲۴)

دست خویش را

دراز کن تا با تو بیعت کنم . مردم خواهند گفت :

عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با پسر عموی وی بیعت کرده است . و دیگر پس از آن ، دو نفر هم در کار شما مخالفت نخواهند کرد .

دلیل دوم این است که بیعت مانند حکم و فرمان حاکم شرع است ، و حکم و فرمان یک حاکم شرع ، نافذ می باشد و مخالفت با آن جایز نیست .

بنابراین دو دلیل ، اگر حتی یک نفر با کسی به عنوان خلافت بیعت کرد، خلافت وی بر پا می شود، و رسمیت و شرعیت پیدا می کند. (۳۲۵)

۳. خیلفه با زور شمشیر و پیروزی نظامی خلافت را به دست آورد. بر اساس این نظر اگر حکومت بر مسلمانان به وسیله زور و غلبه نظامی بدست آمد، شخص حاکم ، خلیفه بر حق است ، و خلافت او رسمی و اسلامی می باشد، و طبق نقل قاضی ابویعلی :

(آن کسی که با شمشیر و زور بر جامعه اسلامی غلبه یافت ، و خلیفه گشت ، و امیرالمومنین نامیده شد، دیگر برای هر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز و روا نیست که شبی را به روز آورد و در حالی که او را امام نداند؛ خواه خلیفه آدمی جنایتکار باشد، و خواه پاکدامن .) (۳۲۶)

فضل الله بن روزبهان ، فقیه معتبر مکتب خلفا، در کتاب سلوک الملوک در مورد این قسم از تشکیل خلافت می نویسد:

(طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت و، شوکت و استیلا است . علما گفته اند که چون امام وفات کند،

و شخصی متصدی امامت گردد بی بیعتی و بی آن که کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد می گردد بی بیعتی ؛ خواه قریشی باشد و خواه نه ، و خواه عرب باشد یا عجم یا ترک ، خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل ... و امام و خیلفه بر او اطلاق توان کرد.) (۳۲۷)

خلیفه و مسلمانان

اگر کسی به یکی از راههای گفته شده به خلافت رسید، به زور، یا با بیعت یک تن یا سه تن یا پنج تن ، یا با انتخاب خلیفه قبلی ، بر عموم مسلمین واجب است که او را به شخص و نام بشناسند و به خلافت بپذیرند، همانطور که واجب است خدا و پیامبرش را بشناسند.

این خود یک نظر است ؛ اما اکثریت معتقدند به همین اندازه که مردم بدانند که چه کسی خلیفه است کافی است ، و شناسائی تفصیلی احتیاج نیست ، و شناخت اجمالی کافی می باشد. (۳۲۸)

پیروان مکتب خلافت یک دسته روایات در معتبرترین کتب خویش از برجسته ترین راویان نقل می کنند، و براساس آن می گویند امام و خلیفه مسلمانان هر کاری را مجاز است انجام بدهد، جایز نیست بر روی او شمشیر کشید، و با او مخالفت نمود و بر او خروج کرد. اینک نمونه هایی از این روایات :

۱) حذیفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند:

(یکون بعدی ائمه لایهتدون بهدای ولایستنون بسنتی فیهم رجال قلوبهم کفلوب الشیاطین فی جثمان انس .)

قال قلت : کیف اصنع یا رسول الله ان ادرک

ذلک ؟

قال :

(تسمع و تطیع للامیر، و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک ، فاسمع واطع .) (۳۲۹)

(پس از من پیشوایانی خواهند آمد که راه من نمی روند، و به روش من عمل نمی کنند. پاره ای از ایشان دالهائی همچون دل شیاطین دارند اگر چه به ظاهر انسانند!)

حذیفه می گوید: گفتم : یا رسول الله ، اگر من آن زمان را دریابم چه عکس العملی نشان دهم ؟ فرمود:

شنوائی صد در صد و اطاعت مطلق از امیر کن ، و اگر چه بر پشتت بکوبد، و مالت را ببرد تو باید فرمان ببری ، و گوش به دستورش بسپاری !).

۲) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می نماید:

(من رای من امامه شیئا تکرهه فیصبرفانه فارق الجماعه شبرا فمات ، مات میته جاهلیه) : (۳۳۰)

اگر کسی از پیشوا و زمامدار خویش چیز ناخوش آیندی مشاهده کرد، باید که صبر کند؛ زیرا اگر کسی از دستگاه خلافت و مسلمانان پیرو آنها یک وجب دور شود، بر آن بمیرد، مانند مردگان جاهلیت مرده است .

۳) در روایت دیگر ابن عباس از آن حضرات چنین نقل شده است :

(لیس احد من اللناس خرج من السلطان شبرا فمات علیه ، الا مات میته جاهلیه) : (۳۳۱)

هیچکس را نرسد که بر پادشاه و امام زمان خود قیام کند و حتی وجبی از حکومت او سر پیچی نماید. و اگر چنان کند و بمیرد، بر سنت جاهلیت مرده باشد.

یکی از دانشمندان بزرگ مکتب خلفا در ذیل این احادیث در بابی به عنوان (لزوم طاعه الامراء) می گوید:

عموم اهل سنت یعنی فقهاء و محدثین

و متکلمین می گوینـد که حاکم با فسق و ظلم و زیر پا گذاشـتن حقوق مردم معزول نمی شود، و نمی توانـد او را خلع نمود. و اصولا جایز و روا نیست که علیه او قیام شود، بلکه واجب است که او را پند و اندرز دهند؛ و او را از خداوند و قیامت بترسانید؛ زیرا در این زمینه احادیثی از پیامبر به دست ما رسیده است که ما را از خروج علیه زمامدار باز می دارد.

خلاصه سخن این که قیام بر ضد پیشوایان و زمامداران به اجماع همه مسلمانان حرام است ؛ اگر چه فاسق و ستمگر هم باشند.

بنـابراین عقیـده ، خروج بر یزیـد بـن معـاویه شـراب خـوار و سـگ بـاز و قاتـل و جـانی ، و قیـام علیه عبـدالملک بن مروان که سربازانش خانه کعبه را در زیر منجنیق کردنـد، و جنگ بر ضد ولید که قرآن کریم را هدف تیر قرار داد، جایز نیست ، و حرام می باشد!!

(نووی) شارح دانشمند صحیح مسلم به دنبال سخنان بالا می گوید:

روایات فراوان پشت در پشت هم داده و گفتار بالا را اثبات می کنند، و از آن گذشته اهل سنت اجماع کرده اند که زمامدار با فسق و فجور از امامت عزل نمی گردد. (۳۳۲)

این دانشـمند در این جـا به آیه شـریفه (اطیوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (۳۳۳) اسـتناد کرده و گفته است که چون زمامداران اولیاء امورند، از ایشان بایست اطاعت کرد.

این بود خلاصه سخنی که در مکتب علمی و حدیثی و شروح کتب خلفا آمده است .

امامت در مکتب اهل البیت علیه السلام

در مکتب اهل البیت علیه السلام مساله امامت به صورت

دیگری مطرح می شود، و چنانکه دیدیم امامت بر اساس انتصاب الهی شکل می گیرد. پیشوایان این مکتب و دانشمندان آن به این آیه از قرآن کریم استناد می کنند:

(و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعک للناس اماما: (۳۳۴)

خداوند ابراهیم را با کلماتی امتحان فرمود. او با کمک الهی از امتحان با سرافرازی بیرون آمد. در نتیجه خداوند فرمود: من ترا امام مردم قرار دادم .

با کلماتی که با آن خداونـد متعال ابراهیم خلیل علیه السـلام را امتحان فرمود در چه زمینه ای بوده است ؟ آیا در آن از کشـتن فرزنـد دلبنـدش اسـماعیل سـخن رفته بود؟ و یـا جنـگ بـا طـاغوت بزرگ زمـان نمرود؟ و یـا در مورد رفتن به آتش نمرود، و سوختن بـا نهـایت خشـنودی رسـیده است ؟ یـا همه اینهـا بوده است ؟ از کلمـات قرآن کریم دقیقـا روشن نیست . هر چه بوده حادثه یا حوادثی بس عظیم بوده که برای ابراهیم خلیل امتحانی بزرگ محسوب شده است .

در هر حـال آنگـاه کـه این پیـامبر بزرگ از پیـچ و خم این امتحانـات به سـلامت جست ، وماننـدهمیشه عمرش سـر بنـدگی و اخلاص به درگاه ربوبی سائیـد، و مقام والای امامتنایل شد. مقام امامت ، آنهم پس از نیل به نبوت و رتبه اولوالعزمی و خلت (دوستیخداونـد) چه مقـامی می توانـد باشـد که نیل بـدان ابراهیم عظیم علیه السـلام را آنچنان بهوجـد می آورد که آن را برای فرزندانش نیز درخواست می کند!...

ابراهیم علیه السلام با شنیدن این پیام الهی و رسیدن به این مرتبت عظمی ، به مقتضای بشریت از خدای خویش تفاضا می کند

که این مرتبت در فرزندان وی هم باقی بماند. او به مناسبت طبیعت بشری دوستدار فرزندان خویش است ، و می خواهد که آنها هم به این سرافرازی باطنی برسند، و لذا عرضه می دارد:

(و من ذریتی) آیا از ذریه من نیز؟

خداوند متعال جواب می فرماید:

(لاینال عهدی الظالمین) (۳۳۵)امامت عهد خاص من است با بنده ام و این عهد، به اشخاص ستمکار و ظالم نمی رسد.

ظالم کیست ؟ در عرف و فرهنگ قرآن ، گاهی به کسی که به خودش ظلم می کند، ستمکار گفته می شود. مثلا کسی که بت می پرستد، یا خود کشی می نماید، به خود ستم کرده ، بنابراین اسلام بدو ظلم می گوید. و گاه به کسی که دیگران را مورد ستم قرار می دهد، و به حقوقشان تجاوز می کند، ستمکار گفته می شود؛

مانند کسی که مال مردم را می برد، یا از ایشان ربا می گیرد، و یا به ناموس تجاوز می کند.

بنابراین به طور کلی هر کسی که به هر عنوان نافرمانی خدای متعال را می کند، در بینش قرآن و اسلام ظالم خواهد بود. (۳۳۶)

آن کسی که لحظه ای در ستم به خود و دیگران بسر برده است ، بر اساس موازین دقیق نظام ربوبی ظالم است ، و سزاوار عهد خدائی - یعنی امامت - نیست .

چنانچه می بینیم ، بر اساس این استدلال قرآن ، امام می بایست معصوم باشد.

گذشته از این آیه کریمه ، در جاهای دیگری از قرآن کریم نیز از امامت سخن رفته و در آنها بر اساس جعل قرار داد الهی معرفی شده است ؛

مانند

(و جعلناهم ائمه يعدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلواه و ايتاء الزكوه و كانوا لنا عابدين) (۳۳۷)

ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان مجموعه کارهای خوب بویژه بر پا داشتن نماز و ادای زکات را وحی فرمودیم و ایشان را برای ما بندگانی مطیع بودند.

(و جعلنا منهم ائمه يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون) : (۳۳۸)

برخی از ایشان (بنی اسرائیل) را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، آنگاه که صبر و خویشتن داری کردند، و در یقین به آیات ما پای برجا بودند.

بنابراین امامت در اهل البیت علیه السلام بر اساس قرآن کریم بدین شکل معرفی می گردد که تنها بر اساس تعیین و جعل و قرارداد الهی امکان پذیر است و بس .

مساءله دومی که در امامت مطرح است ، مساءله عصمت امام می باشد که در آیه ۱۲۴ از سوره بقره - به هنگام سخن گفتن درباره امامت ابراهیم علیه السلام - بدان تصریح شده است و ما آن را به اختصار مورد بحث قرار داریم .

اینک اگر باز به قرآن رجوع کنیم این آیه شریفه را ملاحظه خواهیم نمود:

(انما يريدالله ليذهب عنكن الرجس اهل البيت و بطهر كم تطهيرا) : (۳۳۹)

جز این نیست که خدا می خواهد هر گونه پلیدی و گناه را از شما اهل البیت دور کند، و شما را کاملا پاک و منزه گرداند.

کلمه (اهل البیت) که در این آیه به کار رفته است از اصطلاحات شرعی است که به وسیله قرآن کریم وضع شده

است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با قاطعیت تمام افراد این گروه را تعیین فرموده است . (۳۴۰)

حضرتش علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر کساء خویش جمع فرمود و این آیه را که درباره ایشان نازل گشته بود اعلام داشت ، و بدین وسیله دقیقا معین کرد که زنان وی در شمار اهل البیت نیستند. (۳۴۱) لذا (اهل البیت) نام خاص این گروه شد، و هر جا در اسلام سخن از اهل البیت گفته شد، این ها مقصود هستند، و همین ها معصوم می باشند. این دومین شرط امامت بود.

بررسی بیشتر شرط اول

در مکتب اهل البیت چنانکه دیدیم امامت انتصابی است ، و این انتصاب باشد از جانب خداوند باشد؛ و پیامبر وظیفه دارد که آن را تبلیغ کند، نه این که صاحب مقام امامت را تعیین و یا زمامداری او را توصیه کند.

همچنانکه پیامبر اکرم نماز را تبلیغ می نماید، و در این کار فقط فرمانبردار خدا و پیام آور اوست ؛ و حج را تبلیغ می کند و آن هم دستور خدا است و... و در تمام این کارها تنها پیام آور خدا می باشد، در مساءله امامت نیز به همین شکل است . او امامت را از جانب خدا تبلیغ می کند و نصب و تعیین از سوی رب العالمین است . پس آنچه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره امامت بیان می کند، مانند همانهائی است که درباره نماز و حج و زکات و جهاد می گوید، و بیان می کند، و توضیح می دهد.

او درباره نماز می گوید:

نماز را این چنین بخوانید؛ در ابتدا اینگونه وضو بگیرید، سوره حمد را در رکعت اول و دوم بخوانید، در رکوع چنین کنید، و در سجده چنان . و می گوید که نماز را چند رکعت بخوانید، و یا مقازنات و مقدمات آن را چگونه بجا آورید و...

همانگونه که این موارد را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خودش نمی گوید، و از جانب خداوند بیان می کند، و سخن او را تبلیغ می نماید، آنچه که در مورد مساله امامت نیز گفته است از جانب حق تعالی می باشد؛

(و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) (۳۴۲).

اینک برخی از احادیث و سخنانی را که از آن حضرت در مساءله امامت در دست داریم ، به دو دسته متمایز تقسیم نموده ، در دو فصل آینده به طور مختصر بررسی می نمائیم .

گروه اول : روایاتی که امامت عموم اهل البیت را اثبات می کند

توضیح

در این دسته از احادیث نام خاص هیچ یک از امامان علیه السلام وجود ندارد، ولی امامت عموم اهل البیت علیه السلام در آنها مطرح شده است . ما در اینجا دو نمونه از این گروه از احادیث ارزیابی می کنیم :

حدیث ثقلین

روایت اول را صحیح مسلم (۳۴۳) نقل می کنیم که البته در دهها کتاب معتبر دیگر از مکتب خلفا چون مسند احمد و سنن دارمی و سنن بیهقی و مستدرک الصحیحین (۳۴۴) هم وجود دارد:

زید بن ارقم می گوید: در بین راه مکه و مدینه (در سفر بازگشت از حجه الوداع) در کنار آب گیری که (خم) نام داشت پیامبر در میان مردم چنین خطبه خواند:

ای مردم آگاه باشید من بشری هستم . نزدیک است مرا (به عالم بقا) بخوانند، و من اجابت دعوت حق می کنم .

من دو چیز گرانمایه در میان شما به میراث می گذارم :

(کتاب خدا) که در آن هدایت نور می باشد. آن را رها نکنید و بدان چنگ زنید.

و (خاندان من !) شما را در مورد اهل بیتم یادآور خدا می شوم !

(و بنا به نسخه مستدرک اضافه می فرماید:)

هشیار باشید که شما پس از من با این دو بازمانده چگونه رفتار می کنید.

این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

با تکیه بر این جمله اخیر از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله است که ما معتقدیم یکی از امامان اهل البیت - که تعدادشان نیز در روایات معتبر دیگر تعیین شده است - باید چنان عمری دراز داشته باشد که تا پایان جهان زنده بماند،

و در نتیجه همدوش و قرین کتاب خدا برای همیشه در جامعه موجود باشد و فرموده پیامبر در مورد عدم جدائی این دو راست آید.

شبیه به همین سخن را جابر از خطبه عرفه پیامبر نقل می کند. می گوید: من پیامبر را در ایام حج در عرفه مشاهده کردم .

آن حضرت بر ناقه خویش به نام (عضباء) سوار بود، و برای مردم چنین خطبه می خواند:

ای مردم ، من در میان شما چیزی گذاردم که اگر بدان چنگ زنید، و از آن دست برندارید هرگز گمراه نمی شوید:

کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند.

ترمذی پس از نقل این سخن اضافه می کند که این حدیث از ابوذر، ابوسعید خدری ، و زید بن ثابت ، و حذیفه بن اسید نیز نقل شده است . (۳۴۵)

در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت خویش را در کنار قرآن قرار داده و هدایت را به دست ایشان و قرآن می داند، و چنگ زدن به ذیل و دامان ایشان را موجب نجات قطعی از گمراهی و ضلالت می شناساند. و می فرماید که هشیار باشید، و دقت کنید که چگونه بعد از من با ایندو رفتار خواهید کرد، و بدانید که این دو هیچ وقت از هم جدائی ندارند، و در حوض کوثر - محل ورود هیچ یافتگان رستاخیز - بر من وارد خواهند شد.

این که کتابهای آسمانی امام مردمند، و پیشوای فکر و اعتقاد و اخلاق و عمل مردم از وجهه نظری هستند، یک مساءله مسلم قرآنی است . (۳۴۶) با توجه و تکیه بر همین اصل ، در

کنار قرآن قرار گرفتن اهل بیت پیامبر، امامت ایشان را نیز اثبات می نماید.

به بیـانی دیگر اسـلام از جنبه نظری در قرآن کریم تصویر و طرح شـده ، و در وجهه عملی و تجسم خارجی در اهل البیت علیه السـلام خود نمـائی می کنـد. بنابراین ما وقتی که امامت قرآن در وجه نظری پـذیرا شـدیم ، امامت اهل البیت را در وجه عملی باید بپذیریم .

علاوه بر این از آن جا که به گفته پیامبر هدایت منحصر در این دو میراث گرانقدر اوست ، و می دانیم هدایت قرآن در کلیات مسائـل اعتقـادی ، اخلاقی و عملی اسـلام است ، پس نـاگزیر توضـیح و تبیین اسـلام قرآنی ، وظیفه و کـارکرد اهـل بیت علیه السلام خواهد بود تا هدایت اتمام پذیرد و کامل گردد.

نـاگفته نمانـد که این روایت آنقـدر به صورتهـای مختلف و به وسـیله افراد متفاوت نقل شـده که بازگوئی و بررسـی همه آنها محتاج مجالی خاص است ، و ما در اینجا فقط در صدد آن بودیم که با تکیه بر این حدیث روشن سازیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان الهی امامت را منحصر در اهل بیت خویش کرده ، و آنها را قرین و همدوش قرآن قرار داده است .

روایت تعداد ائمه

در گروه دیگری از روایات ، تعـداد ائمه و خلفا و زمامـداران بعـد از آن حضـرت تعیین شـده ، ولی البته نامی از افراد ایشان به میان نیامده است . این روایات را تا به حال من از افراد ایشان به میان نیامده است . این روایات را تا به حال من از چهار نفر از

صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله یافته ام که جابر بن سمره یک تن از ایشان است ، و روایات او را در صحیح مسلم و بخاری ، و سنن ترمذی ، و مسند طیالسی ، و مسند احمد، و... می توان یافت .

در اینجا روایات جابر را از نسخه صحیح مسلم نقل می نمائیم . (۳۴۷) او می گوید: من با پدرم به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفته بودیم آن بزرگوار فرمود:

همیشه و همیشه دین باقی خواهد ماند تا هنگام بر پا شدن رستاخیز؛ تا وقتی که بر شما دوازده خلیفه باشند که همه ایشان از قریشند.

در این روایت بیش از این نقل نشده است ، ولی امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه قسمتی را که از آن حذف شده است ، چنین بیان فرموده اند:

امامان از قریش ، در این بطن و شاخه از خاندان هاشم قرار داده شده اند، و این مقام جز برای ایشان صلاحیت ندارد، و والیان و زمامدارانی غیر از ایشان برای مردم سزاوار نیستند.(۳۴۸)

در روایت دیگر که مسند احمد و مستدرک حاکم و... نقل شده است ، مردی به نام مسروق که راوی روایت است می گوید: ما در کوفه نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم ، او به ما قرآن درس می داد. مردی از وی سوال کرد: ای ابوعبدالرحمن ، آیا شما از پیامبر نپرسیدید که این امت چند خلیفه خواهد داشت ؟

عبدالله در جواب این مرد گرفت : از آن هنگام که من به عراق آمده ام جز تو کسی از من این سوال را نکرده است ، آنگاه

افزود: آری ما از پیامبر از این مساله سوال کردیم ، و آن حضرت فرمود:

(اثنی عشر کعده نقباء بنی اسرائیل) :

دوازده تن به تعداد نقیبان بنی اسرائیل . (۳۴۹)

این روایت از انس بن مالک و عبدالله بن عمر و بن العاص نیز نقل شده است . و البته هر کدام از این روایات را افراد متعددی نقل کرده اند که در نتیجه روایتشان به حد تواتر می رسد، و کاملا مورد اطمینان است .

تفسیر حدیث و سرگردانی شارحان

در این گونه احادیث شارحان و صاحب نظران اهل سنت سخت به بن بست دچار شده اند، و نتوانسته اند معنائی درخور عقاید مقبول در مکتب خلفا برای آن بیابند و دقیقا معین کنند که : این دوازده تن کیانند؟ و چگونه یک گروه دوازده نفری که پشت سر هم می آیند تا روز قیامت دوام می آورند و باقی می مانند؟ و آیا این گروه که عزت و سربلندی اسلام با آنها پیوند دارد، چه ویژگیهائی می توانند داشته باشند؟ آیا هر کس با هر گونه شخصیت ، می تواند حائز این مقام باشد یا حتما لازم است خلیفه ای عادل باشد؟

اینک نمونه هایی از سخنان آنان :

فقیه مشهور ابن العربی در شرح سنن ترمذی می گوید:

(ما خلفای پس از رسول خدا را می شماریم ، اینان را چنین می یابیم :

۱ - ابوبکر، ۲ - عمر، ۳ - عثمان ، ۴ - علی ، ۵ - حسن ، ۶ - معاویه ، ۷ - یزید بن معاویه ، ۸ - معاویه بن یزید، ۹ - مروان ، ۱۰ - عبدالملک بن مروان ، ۱۱ - ولید، ۱۲ -

سلیمان ، ۱۳ – عمر بن عبدالعزیز، ۱۴ – یزید بن عبدالملک ، ۱۵ – مروان بن محمد بن مروان ، ۱۶ – سفاح ، ۱۷ – منصور...)

او همینطور شمارش خلفا را ادامه می دهد، و بیست و هفت تن دیگر از ایشان را تا عصر خویش (سال ۵۴۳ ه) می شمرد، و آنگاه می گوید:

(اگر ما دوازده تن از ایشان را از ابتدای خلافت بشماریم ، و آن کسانی را که به ظاهر خلافت نبوی را داشته اند در نظر گرفته باشیم ، می بینیم که تا سلیمان بن عبدالملک دوازده تن می شوند. اما اگر آنها را که در واقع و معنی ، خلافت نبوی را دارا بوده اند (یعنی عدالت داشته اند) بشماریم ، پنج تن بیشتر از این گروه را نخواهیم داشت که عبارتند از خلفای چهار گانه نخستین و عمر بن عبدالعزیز، بنابراین من معنائی برای این حدیث نمی دانم). (۳۵۰)

قاضی عیاض محدث نامدار مکتب خلفا، در جواب این سوال که : از دوازده تن ، از افراد بیشتری به خلافت رسیده اند!؟

می گوید:

(این سخن اعتراضی است باطل ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است که : غیر از دوازده تن خلافت نخواهند کرد. نه ، او گفته است که چنین تعدادی خواهند بود که البته بوده اند و این سخن از آن حضرت مانع از آن نیست که خلفا از این تعداد نیز بیشتر باشند.) (۳۵۱)

دانشمند دیگری گفته است :

(مراد پیامبر این است که دوازده خلیفه در تمام دوران حیات اسلام تا دامنه قیامت خواهند بود که به حق عمل خواهند کرد، و در این

گروه توالی و پشت سر هم بودن شرط نیست ...

بنابراین مقصود آن حضرت از جمله (پس از آن هرج و مرج خواهد بود) مقدمات قیامت و فتنه ها و آشوب های پیش از آن همانند خروج دجال می باشد.)

او می گوید: (منظور از دوازده خلیفه ، خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و عبدالله و بن زبیر (۳۵۲) و عمر بن عبدالعزیز می باشند (که مجتمعا هشت تن می شوند) و می شود که مهدی عباسی (۱۶۹ - ۱۲۷ ه) را نیز به آنها اضافه نمود زیرا او در میان عباسیان مثل عمر بن عبدالعزیز در امویان است و نیز ظاهر (یکی دیگر از خلفای عباسی) را می توان افزود به خاطر عدالت و انصافی که داشته . و در نتیجه دو تن باقی می مانند که یکی از ایشان مهدی (موعود آخر الزمان) است که او از اهل البیت می باشد) (۳۵۳) (و دیگری معلوم نیست چه کسی باشد!؟)

و نیز باز گفته اند:

(منظور پیامبر در حدیث این است که دوازده تن خلیفه در عصر عزت و شوکت خلافت و قدرت اسلام و انتظار امور آن خواهند بود. بنابراین ، خلفای مورد بحث پیامبر کسانی هستند که اسلام در زمانشان عزیز است ، و همه مسلمانان در مورد شخص آنان اتفاق نظر دارند.) (۳۵۴)

بیهقی محدث و شارح نامدار مکتب خلفا، پس از توضیحی در زمینه این نظر می گوید:

(این تعداد با دارا بودن صفات مذکور، تا عصر ولید بن یزید بن عبدالملک تکمیل شده اند، و از آن پس هرج و مرج و آشوب های بزرگ بوجود آمده ، سپس عباسیان به حکومت

رسـیده اند، البته اگر صفات یاد شده را کنار بگذاریم ، از تعداد دوازده تن بیشتر خواهیم داشت . و نیز همچنین است اگر خلفا بعد از آشوب ها را در نظر بگیریم .) (۳۵۵)

در توضیح بیشتر این نظریه گفته اند:

(از آن کسـانی که در به خلافـت رسـیدن مورد اتفـاق بوده انـد، در ابتـدا خلفای سه گانه را می شناسـیم . و پس از ایشان علی است تا آن زمان که مساله حکمین در جنگ صفین پیش آمد.

از آن روز به بعد معاویه بر خود نام خلیفه نهاد (و اتفاق در مورد خلافت علی از میان رفت) (از آن پس نیز وضع بهمین منوال بود تـا این که) بعـد از صـلح امام حسن همه بر شـخص معاویه اتفاق کردنـد، و بعـد از او در مورد فرزنـدش یزیـد اختلافی به وجود نیامد، و کار حسین و خلافتش نیز انتظام نیافت ، بلکه به زودی کشته شد.

پس از مرگ یزیـد نیز دوبـاره اختلاـف عبـدالملک بن مروان رسـید. در مورد او اتفاق عام بوجود آمـد. البته می دانیم که این اتفاق بعـد از کشـته شـدن عبدالله بن زبیر (۷۳ ه) پدیـدار شـده است . بعـد از عبـدالملک در مورد چهـار فرزنـدش در خلافت اختلافی نشـد. این چهار تن عبارتند از: ولید، سـلیمان ، یزید، هشام ، و در میان سـلیمان و یزید بنا به وصـیت سـلیمان ، عمر بن عبـدالعزیز خلاـفت یـافت . دوازدهمین کس از این گروه که مردم بر ایشان اتفاق کردنـد، ولیـد بن عبـدالملک است که چهار سال حکومت کرد.)

ابن حجر محدث بزرگ و فقیه مشهور شافعی مذهب می گوید:

(این توجیه بهترین توجیه

برای احادیث یاد شده است .) (۳۵۶)

ابن کثیر مورخ و محدث و مفسر نامدار قرن هشتم می نویسد:

(راهی که بیهقی رفته و گروهی با او موافقت کرده اند که مقصود از حدیث خلفائی هستند که به طور توالی تا عصر ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق آمده اند، راهی است که در مورد آن تاءمل فراوان است . بیان این مطلب این که خلفا تا عصر این ولید بر هر فرض که حساب کنیم ، از این تعداد بیشتر هستند. و دلیل ما این است که خلفای چهارگانه ، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی ، خلافتشان مورد اتفاق و مسلم است ... بعد از ایشان هم حسن بن علی است ؛ زیرا علی در مورد او و خلافتش وصیت کرد، و اهل عراق نیز با او بیعت نمودند... تا زمانی که او و معاویه صلح کردند.... بعد از معاویه هم یزید، و پس از او هم معاویه بن یزید، و سپس مروان ، بعد عبدالملک بن مروان ، بعد عمر بن عبدالعزیز، بعد یزید بن عبدالملک ، بعد هشام بن عبدالملک زمامدار و خلیفه شدند. پس این گروه پانزده تن می شوند. تازه بعد از اینها ولید بن یزید بن عبدالملک (که در عبارت بیهقی دوازدهمین تن شمرده شده است) می باشد. و اگر حکومت عبدالله بن زبیر را قبل از عبدالملک به حساب بیاوریم به شانزده تن بالغ می شوند.

با همه این اشکالات ، در میان این دوازده تن خلیفه مورد پسند پیامبر (برحسب شمارش از ابتدای خلافت) یزید بن معاویه وارد می شود، و کسی مانند عمر بن

عبدالعزیز که همه بزرگان او را مدح و ستایش کرده اند و خارج خواهد شد. با این که او کسی است که وی را در شمار خلفای راشدین که عصر او از عادلانه ترین اعصار حکومت در اسلام بوده است ، و حتی رافضیان بدین مساله اعتراف دارند.

اگر کسی بگوید که ما فقط آن کسانی را در نظر می گیریم که امت بر ایشان اجتماع بکنند، به این بن بست دچار خواهیم شد که علی بن ابی طالب و فرزندش را در شمار خلفا نیاوریم ، زیرا مردم در مورد خلافت ایشان اتفاق نکردند، و هیچکس از اهل شام با این دو تن بر خلافت بیعت ننمودند.)

ابن کثیر به دنبال این سخن اضافه می کند:

(یکی از دانشمندان در شمار خلفای دوازده گانه ، معاویه و یزید بن یزید را به حساب آورده ، و مروان و عبدالله بن زبیر را محسوب نمی دارد، زیرا امت بر هیچ یک از ایشان اتفاق نکرده اند. من می گویم : اگر این مسلک را در شمارش خلفا بپذیریم ، باید ایشان را چنین تعداد کنیم :

ابوبکر، عمر، عثمان ، بعد معاویه ، بعد یزید، بعد عبدالملک ، بعد ولید بن سلیمان ، بعد عمر بن عبدالعزیز، بعد یزید، بعد هشام که اینها ده تن می شوند. پس از ایشان ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق است . لیکن این راه اصولا ممکن نیست که مورد قبول واقع شود؛ زیرا بدین ترتیب لازم می آید که علی و فرزندش حسن را از این دوازده تن خارج سازیم . و این خلاف روایتی می باشد که (سفیه) از پیامبر

نقل کرده است که : خلافت پس از من سی سال است ، بعد از آن پادشاهی گزنده خواهد بود.) (۳۵۷)

ابن جوزی در کتاب خویش موسوم به (کشف المشکل) دو وجه در حل این احادیث آورده است :

(اول : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث خویش به حوادثی که بعد از او و اصحابش اتفاق می افتاد اشاره فرموده است ، و در واقع اصحاب آن حضرت با خود او در این زمینه پیوند دارند، و یکسان هستند. پیامبر از حکومتهائی که بعد از خودشان وجود دارد خبر می دهند، و با این سخنان به عدد خلفای موجود در این حکومتها اشاره می فرماید، و شاید مقصود از این کلمه (لایزال الدین ...) (۳۵۸)

این باشد که همیشه حکومت برپا و برقرار و عزیز و قدرتمند است تا آنگاه که دوازده تن خلیفه بوجود آیند، و بعد از آن به شکل دیگری در می آید که اوضاع و احوال آن بسیار مشکلتر خواهد شد.

اولین فرد از گروه خلفای پیامبر از بنی امیه یزید بن معاویه می باشد و آخرین فرد ایشان مروان حمار، و تعدد ایشان سیزده تن است . در این شمارش عثمان و معاویه و عبدالله بن زبیر به حساب نمی آیند؛ زیرا اینان از صحابه می باشند. پس اگر از آن تعداد مروان بن حکم را حذف کنیم ، زیرا در صحابی بودن او تردید وجود دارد - و یا بدین جهت که خلافت را با زور و غلبه کسب کرده و مردم عصر او با رضایت خاطر با عبدالله بن زبیر بیعت کرده بودند - تعداد دوازده

تن تکمیل می شود. (و پیشگوئی پیامبر بدین ترتیب به صدق می پیوندد.)

و آنگاه که خلافت از بنی امیه بیرون رفت ، فتنه ها و آشوبهای بزرگ به وجود آمد، و خطرات و حوادث عظیم پدیدار شد، و تـا زمانی ادامه یافت که خلافت بر بنی عباس اسـتقرار یافت . پس از آن هم احوال و اوضاع خلافت تغییراتی آشـکار و روشـن یافت .) (۳۵۹)

ابن حجر در کتاب (فتح الباری) پس از نقل این سخن به رد آن می پردازد، و اشکالات آن را بر می شمارد. (۳۶۰)

ابن الجوزی در بیان وجه دوم برای این احادیث می گوید:

(دوم : احتمـال دارد که این خلافـت ، با دوازده تن عهـده دار آن ، مربوط به زمان پس از مهدیباشـد که در آخرالزمان خروج می کنـد. من در کتابـدانیال چنین یافته ام : آنگاه که مهـدی از دنیا برود، بعد از او پنج تن از فرزندان سـبطاکبر (حضـرت امام حسن علیه السـلام) به زمامـداری می رسـند. سـپس پنـج تن از فرزندانسـبط اصـغر (حضـرت امـام حسـین علیه السلام) بـدین مقامنایل می شوند. آخرین تن از این دسته وصـیت می کند که یکی از فرزندان سبط اکبرجانشین او شود و خلافت کند. پس از او نیز فرزنـدش خلافت را به عهـده می گیرد. و بـدینترتیب دوازده تن زمامـدار مزبور کامل می شونـد، و هر کـدام از ایشان امامی هدایت یافته (مهدی) می باشد.)

ابن جوزی پس از این سـخن اضـافه می کنـد: (روایـتی هم وجود دارد که بعـد از او (مهـدی) دوازده مرد به حکومت خواهند رسید: شش تن از فرزندان حسن ، و پنج

تن از فرزندان حسین ، و یک تن از دیگران . آنگاه او می میرد، و زمانه فاسد می شود.) (۳۶۱)

ابن حجر هیثمی در تعلیمی که بر این حدیث دارد، می گوید: (این روایت ، جدا روایتی است واهی . پس بر آن تکیه نمی توان کرد.) (۳۶۲)

گروهی دیگر از دانشمندان گفته اند:

به نظر می رسد که آن حضرت - علیه الصلوات و السلام - در این حدیث از عجایب بعد از خویش خبر داده ، و آشوبها و نابسامانی های آن اعصار را پیشگوئی کرده است ؛ زمانهایی که در آن مردم در یک زمان به گرد دوازده تن امیر جمع خواهند شد. و اگر پیامبر غیر از این معنی چیزی دیگر اراده فرموده بود، مسلما می فرمود: دوازده امیر خواهند بود که هر کدام چنین و چنان کارهائی خواهند کرد. و حال آنکه هیچگونه خبری درباره این افراد نداده است . از اینجا می فهمیم که مقصود ایشان این بوده است که همه این خلفا در یک زمان بوده اند.

و گفته اند که این پیشگوئی - با مفهوم سابق الذکر - در قرن پنجم اتفاق افتاده است ؛ زیرا در آن عصر در اندلس تنها شش نفر می زیستند که هر کدام بر خویشتن نام خلیفه گذارده بودند، و اضافه بر این شش خلیفه ، زمامدار مصر (خلیفه فاطمی) و خلیفه عباسی در بغداد نیز بوده اند (که مجموعا هشت تن می شوند) علاوه ، کسانی که مدعی خلافت بوده اند نیز به حساب می آیند که عبارتند از خوارج و علویانی که در این عصر خروج کرده و از ربقه اطاعت

خلفای عباسی بیرون آمده و خواستار حکومت و خلافت شده اند.

ابن حجر عسقلانی پس از نقل این قول می گوید: (۳۶۳)

(این سخن ، خاص کسانی است که تنها بر روایت مختصر شده بخاری مطلع شده اند، و طرق دیگر حدیث را (که توضیحات فراوانی در مورد خلفای دوازده گانه دارد) ندیده اند. تازه ، وجود این گروه فراوان از خلفا خود مایه اصلی افتراق و جدائی است ، پس نمی تواند که مقصود و مراد آن حضرت قرار گیرد.)

اینها بود تفسیرات و توجیهات علماء مکتب خلافت در مورد احادیث یاد شده .

مفهوم حقیقی این روایات

اینک باز گردیم و به مجموعه روایات نظر کنیم و مفهوم حقیقی آنها را بدست آوریم تا بتوانیم به نادرستی تمام این توجیهات که هیچکدام با یکدیگر همسانی ندارند، آشکارا پی ببریم . آنچه با نظر دقیق از این احادیث می توان استفاده کرد به قرار زیر است :

۱. شماره خلفای پیامبر و پیشوایان اسلام از دوازده تن تجاوز نمی کند، و همگی از قریشند.

دلیل ما در این مدعی الفاظ روشن و صریحی است که در پاره ای از اینگونه احادیث وجود دارد مثلا: (و یکون لهذه الامه اثنا عشر قیما کلهم من قریش) (۳۶۴): برای (یملک هذه الامه اثنا عشر خلیفه ...) (۳۶۵): برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود. و یا: (یکون بعدی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش) (۳۶۶) بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند.

جملات (بعد از من دوازده خلیفه می باشد) و (برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود) و امثال آن ، دقیقا انحصار تعداد خلفا و سرپرستان امت در

دوازده تن بیان می کند.

۲. این پیشوایان و خلفا به طور پیوسته تا روز قیامت در میان امت خواهند بود.

برای اثبات این سخن نیز به روایات موجود مراجعه می کنیم : مسلم در کتاب صحیح خود از پیامبر نقل می کند:

امر خلافت مادامی که در جهان حتی دو تن باقی مانده باشند، در قریش خواهد بود. (۳۶۷)

این حدیث که در معتبرترین مصادر حدیثی اهل سنت آمده ، دقیقا پیوستگی خلفا را تا پایان جهان اعلام می دارد.

حال حدیثی را که در گذشته نقل کردیم تکرار می نمائیم :

پیوسته این دین تا وقتی که دوازده تن خلیفه بر شما حکومت کنند، تا قیامت باقی خواهد ماند. (۳۶۸)

این حدیث به روشنی بر پائی دین را تا قیامت نوید می دهد، و همدوش آن ، خلافت دوازده تن خلیفه را اعلام می دارد.

به این معنی که پیامبر تصریح می فرماید که دین من تا قیامت می ماند، و این مدت عصر خلافت دوازده تن خلیفه است که ناگزیر باید حداقل ، عمر یک تن از این خلفا آن چنان دراز و طولانی باشد که عصر خلافت او امکان همدوشی با این زمان دراز را داشته باشد.

چگونه و چرا این حدیث از تحریف مصون مانده است ؟

حال توجه به این نکته حساس نیز لازم است که ببینیم چطور این گونه احادیث نقل شده و به عبارت دیگر از چنگال سانسور شدید و خفقان بی حساب دستگاه خلافت - به ویژه اموی ها - رها شده است .

من تصور می کنم آن وقت که اولین بار صحابه پیامبر این حدیث را برای دیگران نقل می کردند، تعداد خلفا هنوز اندک بود؛ و پر واضح است که در آن

زمان دستگاه حاکمه نمی توانست پیش بینی کند که بعدها به چه مشکلی برای توجیه و تفسیر آن دچار خواهد شد. و اگر آن هنگام به برخورد با چنین بن بستی در آینده ، پی برده بودند، بدون شک این حدیث در معتبرترین متون مکتب خلفا به دست ما نمی رسید، و یا لااقل به شکلی دستکاری می شد که دیگر ایجاد مشکلی نکند و بی اثر شود. همانطور که بسیاری از احادیث معتبر و روشنگر نبوی ، به واسطه تحریفات دانشمندان و روات مکتب خلفا دستکاری و خنثی شده است .

بنابراین علت انتشار حدیث مزبور این است که در هنگام نقل ، عدد خلفا، هنوز به دوازده تن نرسیده بود. به این معنی که نقل این حدیث در عصر حکومت معاویه یا یزید بن معاویه بود، و تا آن زمان خلفای رسمی ۶ و ۷ تن بیشتر نبوده اند. بنابراین دستگاه خلافت از نشر آن احساس خطر نمی کرده است . و زمانی که عدد خلفا از دوازده تن گذشت ، دیگر امکان جلوگیری از نشر این احادیث و یا تغییر و تحریف آنها وجود نداشت .

با توجه به فروض مختلف و دور از حقیقتی که در توجیه حدیث مذکور گفته اند، دیدیم تنها طرح مکتب اهل البیت علیه السلام یعنی دوازده امام معصوم است که قابل تطبیق با حدیث مزبور می باشد.

در خاتمه یادآور می شویم اهمیت این حدیث بیشتر از آنجاست که در تمام صحاح و سنن و مسانید و مصنفات حدیثی مکتب خلفا وجود دارد، و همگان صحت و اعتبار آن را قبول دارند.

گروه دوم : روایاتی که در آنها به نام امام و خلیفه پس از پیامبر تصریح شده است

اشاره

در احادیث یاد شده ، چنانکه دیدیم

از فرد فرد خلفا نام برده نشده است . اینک به احادیثی می پردازیم که به نام خلیفه و زمامدار بعد از پیامبر صل الله علیه و آله تصریح دارد و با بررسی آنها دامنه سخن را جمع می کنیم .

پیامبر در اولین دعوت علنی جانشین آینده خویش را معرفی می نماید

اولین متن مورد استناد ما در این زمینه ، حدیث انذار یا حدیث یوم الدار است که مربوط به اولین تبلیغ آشکار پیغمبر صل الله علیه و آله بوده است . این حدیث در بسیاری از مصادر و مدارک تاریخی و روائی معتبر مکتب خلفا، چون تاریخ طبری ، تاریخ ابن اثیر و ابوالفداء، مسند احمد، کنز العمال ، تاریخ ابن الوردی ، دلائل النبوه بیهقی و... وجود دارد که البته از نظر اجمال و تفصیل با هم اندک فرقی دارند. ما حادثه مزبور را از تاریخ طبری نقل می کنیم که از قدیمی ترین مصادر ما در این زمینه ، و در شمار معتبرترین متون تاریخی مکتب خلفا می باشد:

امام امیرالمومنین علیه السلام می گوید: آنگاه که آیه کریمه (انذر عشیرتک الاقربین) (۳۶۹) نزول یافت ، رسول اکرم صل الله علیه و آله مرا احضار کرده فرمود:

ای علی ، خداوند به من فرمان داده است که خویشان و عشیره نزدیک خویش را به سوی خدا دعوت کنم ، و آنها را انذار نمایم . من توان این کار را نداشتم و می دانستم که هرگاه آغاز آن نمایم . با آنچه آن را ناخوش دارم (یعنی انکار و ستیزه نزدیکان) روبرو می گردم . در نتیجه (هنوز) اقدامی نکرده بودم ؛ تا اینکه جبرئیل بر من نازل شده گفت : ای

محمد، اگر آنچه را بدان فرمان داده شده ای عمل ننمائی (و با زهم به تاءخیر بیندازی) پروردگارت تو را عقاب خواهد نمود. بنابراین (ای علی ، دیگر جای درنگ نیست ، برخیز و) اندکی طعام آماده ساز... سپس فرزندان عبدالمطلب (بنی هاشم) را گردآورد تا من با آنان سخن گویم و آنچه را بدان ماءمور شده ام ابلاغ نمایم . (۳۷۰)

امام علی علیه السلام می گوید:

آنچه را حضرتش فرموده بود انجام دادم ، و سپس آنان را به میهمانی فرا خواندم . آنان در آن زمان چهل تن - یک تن بیشتر یا کمتر - بودند. هنگامی که همگی نزد آن حضرت گرد آمدند، ایشان طعامی را که آماده ساخته بودم طلبید. چون آن را بیاوردم و بر زمین نهادم ، رسول خدا صل الله علیه و آله قطعه ای از گوشت را برداشت و آن را با دندان خویش تکه تکه نمود و در اطراف ظرف غذا بیفکند. سپس فرمود: به نام خدا بردارید و شروع کنید.

حاضران بخوردند تا سیر شدند... و قسم به خدائی که جان علی به دست اوست ، آنان چنان بودند که یک نفرشان به تنهایی (بایستی) تمامی آنچه را که من برای همه آورده بودم می خورد (تا سیر گردد).

پس از آن پیامبر به من فرمود: ایشان را سیراب ساز. دوغی را که آماده کرده بودم بهر آنان بیاوردم و از آن بیاشامیدند تا اینکه همگی سیراب شدند. و قسم به خدا که یک نفر از آنان (بایستی) همه آن دوغ را می نوشید (تا سیراب شود).

وقتی رسول خدا صل الله علیه و آله

خواست با آنان سخن گوید، ابولهب بر آن حضرت پیشدستی نمود و گفت : او سخت شما را مسخره کرده است !

وقتی ابولهب چنین گفت ، حاضران بدون اینکه رسول خدا با آنان سخن گفته باشد، پراکنده گشته برفتند.

در اینجا می بینیم که پیامبر سکوت فرمود و چیزی نگفت .

او ماءمور به دعوت بود، و بدین منظور نیز آنان را جمع کرده بود، ولی در مجلسی که بر کار او نام (سحر) نهاده شد، دیگر سخن گفتن صحیح نبود. (۳۷۱) بنابراین مجلس پایان یافت و همه به خانه هایشان رفتند.

روز دیگر نیز امام ماءمور به دعوت شد، و مجلس مهمانی با همان شرایط و افراد تکرار شد. و البته این بار پیامبر اجازه سخن به ابولهب نداد، و جمع خویشانش را مخاطب قرار داده فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب ! سوگند به خداوند! من جوانی را در عرب سراغ ندارم که چیزی برای قوم خود آورده باشد، بهتر از آنچه من برای شما به ارمغان آورده ام . من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام . خداوند تعالی به من امر فرموده است که شما را به سوی او دعوت کنم . اینک کدامیک از شما شریک رنجهای من و کمک کار در اداء رسالت من می شود تا او برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟

امام می فرماید:

همه افراد سکوت کردند و کسی ندای پیامبر را پاسخ مثبت نداد. اما من که کوچکترینشان بودم ... گفتم :

(انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه): من ای پیامبر خدا وزیر و مدد کار تو می شوم در تحمل بار رسالت .

(۳۷۲)

پیامبر گردن مرا گرفت ، و فرمود:

(ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم . فاسمعوا له و اطیعوا): این برادر من و وصی من ، و خلیفه من است در میان شما. از او فرمان برید، و به گفته و دستورش گوش فرا دهید.

پیرمردان بنی هاشم و بزرگان قوم از جای برخاستند، و در حالی که از سر تمسخر و استهزاء می خندیدند، به ابوطالب گفتند: این برادر زاده ات به تو امر می کند که از کودک خردسالت فرمانبرداری کنی ! (با این که تو شیخ و رئیس قریش هستی !) (۳۷۳)

این اولین روزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان امامت بر امت مشخص می کند. در این روز که نخستین روز دعوت رسمی اسلام و علنی اسلام و پیامبر می باشد، آن حضرت به سه چیز اساسی دعوت می کند:

۱ - خداوندی حق تعالی

۲ - پیامبری آن حضرت

۳ - وزارت و خلافت و وصایت علی بن ابی طالب ؛ که اولین عنوان (وزارت) مربوط به دوران حیات آن حضرت است ، و دومین و سومین عنوان (وصایت و خلافت) مربوط به بعد از رحلت وی می باشد.

(وزارت) همکاری علی علیه السلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله در تحمل مشاق تبلیغ در عصر حیات او می فهماند؛ و (وصایت و خلافت) مفهوم عهده دار شدن تحمل این بار گران را به تنهائی ، بعد از رحلت خود آن حضرت .

این حقیقت را گفته بودیم که خلیفه هر کس ، همان کاری را می کند که او کرده است

. خلیفه پیامبر کار را به عهـده دارد؛ شـریک پیامبر است در کار خاص او یعنی تبلیغ ؛ و بعـد از وی ادامه دهنـده راه اوست ، نه این که حکومت کنـد. البته حکومت و رهبری از شوون ناپذیری است (۳۷۴) نه تمام آن ، بنابراین از شوون خلیفه پیامبر است به تمام شخصیت خیلفه .

پیامبر باید حاکم باشد، و در عصـر او حاکم بر حق وجود ندارد، و حکومت دیگری صحیح و مشروع نیست ؛ ولی پیامبر نیامده اسـت که حـاکم باشـد؛ که اگر حکـومت نیـافت ، به پیـامبری او لطمه و ضـرری وارد گردد، و نقض غرض شـود. عیسـی علیه السـلام در تمام دوران پیامبریش حکومت و قدرت مادی نیافت ، اما سراسـر عمر خویش را به تبلیغ رسالات الهی گذرانید. آیا در پیامبری او خللی وارد آمد!؟

پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله آن روز که زعیم امت و زمامـدار و حاکم است ، و یا آن وقت که نیست ، در خلافت او فرقی نمی کند و به اساس امامت او صدمه ای وارد نمی آید.

این که پیـامبر در این جـا امیرالمومنین علی علیه السـلام را به خلافـت خویش معرفی نمود چه معنـایی در نظر داشت ؟ آیـا می خواست آن حضـرت را به زمامـداری و زعـامت جامعه اسـلامی معرفی کنـد، و حکومت او را پس از خویش تثبیت نمایـد؟ نه خیر، او فقـط حـاکم تعیین نکرد، بلکه بالاـتر و برتر از حـاکم را معیین نمود. او وصـی و وزیر پیامبر و مبلغ رسالت الهی پس از خود را معرفی کرد.

خلافت پیامبر با این مفهوم که مقامی بس بلند

را نشان می دهد، هم شامل حفظ و نشر اسلام دست ناخورده و خالص است ، و هم شامل حکومت عدل اسلامی ، و هم شامل منصب بزرگ قضاوت ، و هم شامل امامت جمعه و جماعت . اما مساوی با هیچکدام به تنهائی و منهای بقیه نمی باشد.

سرپرستی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

در یک روایت دیگر که در گذشته (جزء اول) بدان اشاره داشتیم ، دیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله دو دسته سرباز به یمن فرستاد: یکی به سرکردگی امام علیه السلام و دیگری به فرماندهی خالد بن ولید، و فرمود که اگر دو لشکر بهم رسیدند، فرماندهی با علی علیه السلام خواهد بود. خالد که عادت و خصائل جاهلی را بکمال داشت از این سخن ناراحت شد. لذا پس پایان ماءموریت ، چند نفر را نزد پیامبر فرستاد تا شکایتنامه ای از آن حضرت به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برند.

بریده ، صحابی حامل نامه ، می گوید: من نامه ای را که به همراهم بود، به محضر پیامبر تقدیم داشتم . نامه را برای وی خواندند. آن حضرت چنان خشم اندر شد که من اثرات آن را در سیمای مبارکش مشاهده کردم . در اینجا بود که عرضه داشتم : یا رسول الله من به تو پناه می آورم . نامه را خالد فرستاده و به من دستور رسانیدن آن را به محضرتان داده است . من اطاعت او را کرده ام که فرمانده من بوده است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

از علی بد گوئی نکن ! او از من است ، و من از اویم ،

و او ولی و سر پرست و صاحب اختیار شماست پس از من . (۳۷۵)

در یکی از متون حدیثی ، علاوه بر حدیث بالا، اضافه ای وجود دارد. و آن این که بریده پس از این رفتار پیامبر و خشم شدید او را می بیند، گویا در اسلام خویش شک می کند؛ بنابراین عرض می کند: یا رسول الله ! شما را به حقوق همصحبتی که در میان ماست ، سوگند می دهم (که چون من شما را به خشم آورده ام) دوباره شما دست مبارک را دراز کنید، تا من دیگر بار با شما بر اسلام بیعت کنم ، و گناهم آمرزیده شود. (۳۷۶)

بر اساس این روایت ، امام علی علیه السلام سرپرست و صاحب اختیار و ولی مسلمانان پس از پیامبر است ؛ یعنی به طور دقیق جانشین آن حضرت می باشد در مقام ولایتی که بر جان و مال مردم دارد، که البته این نیرو و اختیار را در همه جوانب به مصلحت دینی و دنیائی ایشان به کار می برد.

در روایت دیگر از ابن عباس می خوانیم که پیامبر به امام امیرالمومنین فرمود:

(انت ولی مومن بعدی) تو ولی و سرپرست و صاحب اختیار هر مومنی هستی پس از من . (۳۷۷)

در روایتی دیگر می بینیم که چون راوی از امام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت می برد، آن حضرت می فرماید:

نه این گونه در مورد علی سخن نگو! او بعد از من ، از همه کس بر مردم ولایت و نفوذ حکم و اراده بیشتری دارد. (۳۷۸)

بر اساس روایاتی که تا کنون دیدیم ، پیامبر

مقاماتی مانند خلافت و وزارت خویش را درباره آن حضرت بیان و تصریح می کند؛ و او را بدان درجات و مراتب معرفی می نماید، و نیز می فرماید: علی ولی همه مومنان پس از من است .

در داستان انگشتری و بخشیدن آن به سائل در مسجد و نزول آیه شریفه (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکوه و هم راکعون) (۳۷۹) نیز به ولایت عامه امام تصریح شده ، در روایات فراوان از کتب خلفا بدین مطلب اشاره گشته است .

اینها همه روایاتی بود از مصادر معتبر مکتب خلفا، و نشان می داد که چگونه پیامبر در زمانهای گوناگون وصیت کرده است . و در گذشته ملاحظه کردید که در آخرین بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله داستان وصیت کردن آن حضرت به کجا منتهی شد:

آن حضرت در آن لحظات خطیر، می خواست آخرین سخنان خویش را که در مورد خلیفه و وصی و زعیم مردم بود بنویسد، و بر آن شاهد بگیرد.

هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست نامه ای بنویسد، یکی از اصحاب بنا به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله نامه را می نوشت و حضرتش آن را مهر می کرد، و بر آن شاهد می گرفت . آنگاه برای قبایل عرب یا سران غیر عرب می فرستاد.

حضرتش در آخرین ساعات عمرش نیز چنین قصد داشت و می خواست وصیتنامه ای بنویسد که مانع گمراهی مردم در آینده شود... اما نگذشتند... و چنان با او سخن می گفتند که اساس پذیرش پیامبری او در جامعه در معض

خطر قرار گرفت . و در اینجا بود که آن حضرت سکوت را ترجیح داد.

آری ، چنانچه مشاهده کردیم ، مساءله جانشینی ، تنها در چنین لحظه ای مطرح نشده بود؛ بلکه در سراسر عمر آن حضرت ، و در تمام لحظات حساس ، جنگها، صلحها، و ساعات خطیر از حیات اسلام ، این مساءله در تمام ابعادش اعلام گشته بود. تا آنجا که با همه اختناق دوران بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و با همه قتل و غارتهای امویان و عباسیان ، و با همه جنایتها و دست پا بریدن ها - برای این که این میراثها نقل نشود و محبت ها در نسلها جریان نیابد - باز هم می بینیم امروز این تصور معتبر از مصادر درجه اول مکتب خلفا به دست ما رسیده است .

برای اینکه این بحث (ختامه مسک) شود در اینجا دو حدیث از مکتب خلفا درباره وصی پیامبر نقل می نمائیم :

حدیث اول :

طبرانی و دیگر محدثین بزرگ مکتب خلفا، از سلمان ، صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گفت :

به پیامبرعرض کردم: یا رسول الله هرپیامبری را وصیتی می باشد. پس وصی شما کیست ؟

پیامبر صل الله علیه و آله در جواب من سکوت فرمود؛ تا اینکه بعد از آن مرا ملاقات کرد و مرا خوانده و فرمود:

(ای سلمان !)

من به سرعت به سوی او شتافتم و گفتم : لبیک ! فرود:

(می دانی وصی موسی که بود؟)

گفتم آری ! یوشع بن نون بود. فرمود:

(به چه سبب او وصی موسی بود؟)

گفتم : برای آنکه در آن

زمان او (یوشع) اعلم ایشان بود.

پیامبر فرمود:

(پس وصی من ، و محل اسرار من ، و بهترین کسی که بعد از خود باقی می گذارم ، و وعده های مرا وفا می کند، و دین مرا ادا می کند، علی ابن ابی طالب است .)

بررسی حدیث

سائل از پیامبر در این حدیث ، (سلمان) صحابی بزرگوار پیامبر صل الله علیه و آله می باشد.

سلمان پیش از آنکه درک صحبت پیامبر صل الله علیه و آله را بنماید، نخست در (جی) اصفهان زندگی می کرده ، و فرزند یک نفر از بزرگان مجوس بوده است . سپس طی برخورد با قافله ای از نصاری ، به دین نصرانیت رغبت می نماید، و از خانه پدر گریخته ، همراه با آن قافله از ایران خارج می شود.

پس از آن ، سالیان دراز در دیرهای نصاری در شام و عراق درک صحبت بزرگان علماء نصاری نموده ، نزد ایشان کتابهای انبیاء گذشته مانند تورات و انجیل و زبور و سیره و روش پیامبران و اوصیا و امم ایشان در می آموزد، و به راهنمائی ایشان رهسپار مدینه می شود تا درک صحبت پیامبر خاتم صل الله علیه و آله بنماید.(۳۸۰)

پس از درک این فیض عظیم ، و اسلام آوردن ، و از نزدیکترین صحابه پیامبر صل الله علیه و آله شدن ، از حضرتش چنین سؤ ال می کند:

(هر پیامبری را وصیی می باشد، وصی شما کیست ؟)

پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سؤ ال او را نمی دهد.

آیا سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا بدین سبب بوده است که تعیین وصی

بر جمـاعتی از اصـحاب بسـی گران بوده ، و پیامبر از ایشان نگرانی داشـته است !؟ و شایـد سـلمان در برابر ایشان سؤ ال نموده باشد.

ما در سـیره پیامبر صـلی الله علیه و آله مواردی از اینگونه نگرانیها را دیـده ایم ؛ مانند داسـتان نکاح آن حضـرت با زینب دختر جحش ، مطلقه زیـد پسـر خوانده پیامبر صـلی الله علیه و آله که خداوند در این باره به حضـرتش چنین می فرماید: (و در نفس خود پنهان می داری آنچه را که خدا آشکار می سازد، و از مردم بیم داری .)(۳۸۱)

سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب سلمان ، می تواند مانند داستان نکاح زینب باشد.

به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن ، سلمان را ملاقات نموده و او را صدا می کند: سلمان !

ملسمان می گوید: به سوی حضرتش شتافتم و گفتم :

لبیک ! فرمود: (می دانی وصی موسی که بود؟)

سلمان می گوید: گفتم : آری ! یوشع بن نون .

پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره از سلمان می پرسد: (چرا یوشع وصی موسی بود؟)

سلمان در جواب می گوید: یوشع آن روز اعلم ایشان یعنی بنی اسرائیل بود.

در این هنگام پیامبر می فرماید:

(پس وصـی من ، و نگاهدارنـده سـر من ، و بهترین بازمانده بعد از من ، و آنکه وعده های مرا وفا می نماید، و دین مرا ادا می کند، علی بن ابی طالب است .)

در این گونه جوابگوئی پیامبر چند حکمت است :

الف از سلمان که به فرموده امیرالمؤ منین : (علم اول و علم آخر را آموخته بود) یعنی علم کتابهای

گذشته و علم سیره و سنت پیامبران گذشته را از علمای اهل کتاب آموخته بود، و از پیامبر خاتم علم قرآن و سنت را فرا گرفته بود می پرسد:

وصی موسی که بود؟

پس از آنکه سلمان گفت : (یوشع) از او می پرسد:

چرا یوشع وصی موسی بود؟

دوباره سلمان جواب می گوید:

به سبب آنکه او اعلم ایشان امت موسی بود.

ب : پیامبر پس از یادآوری سلمان به سبب وصایت یوشع ، و اینکه چون او اعلم اهل زمانش بود، وصی موسی گردید، فرمود:

(پس علی وصی من است .)

یعنی بنابر آنچه گفتی که به سبب اعلم بودن یوشع وصی موسی شد، علی نیز بدین سبب وصی من می باشد.

چ در این پرسش و پاسخ بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلمان ، مقصود اصلی آگاهانیدن مسلمانان است که :

وصایت علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نه به سبب آن بوده که خویشاوند پیامبر و عموزاده اش بوده ؛ چه عموی او عباس نیز بوده است .

و نه به سبب دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ؛ که شاید در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله داماد دیگری نیز داشته است .

و نه به سبب فداکاریهای او در جنگ با مشرکان بوده ؛ گرچه مانند او کسی در جنگها فداکاری مؤ ثر نداشته است .

و نه به سبب پیش گرفتن او در اسلام آوردن بوده .

و نه به سبب اینکه او بر خلاف بقیه صحابه هرگز بت نپرستیده است ...

گرچه همه آنها و غیر آنها که در حضرتش بوده ، در حساب اسلام فضیلت است ، لیکن وصی پیامبر در

درجه اول مسؤ ول حفظ شریعت آن پیامبر است ، پس باید اعلم ایشان به شریعت پیامبر باشد، و حضرت علی علیه السلام اعلم صحابه به اسلام بوده است .

د در گفتار سلمان شهادت است بر آنکه پیامبران گذشته را وصیی بوده است ، و چنین شهادتی از سلمان برای بعضی از مسلمانان از قبیل (بلی و لکن لیطمئن قلبی) می باشد، و برای بعضی از مسلمانان که از منافقان بوده اند، روشنگرتر از فرمایش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است .

حدیث دوم :

صحابی دیگر پیامبر بریده (۳۸۲) نیز چنین روایت می کند و می گوید: پیامبر فرمود:

هر پیامبری را وصیی می باشد. و علی وصی من و وارث من می باشد.(۳۸۳)

اهمیت تعیین امام علی علیه السلام به عنوان وصیبلافصل علی صلی الله علیه و آله

دانشمندان مکتب خلفا در طول قرنهای گذشته ، کوششهای فراوانی داشته اند تا آنچه نص حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امامت حضرت علی علیه السلام روایت شده است مانند حدیث غدیر، و حدیث منزلت : (انت منی بمنزله هارون من موسی) را تاءویل نموده ، و در دلالت آن بر امامت حضرتش خدشه وارد آورند، و این نصوص را به معنای فضیلت آن حضرت تاءویل نمایند.

سپس در برابر این احادیث ، درباره دیگر خلفا، احادیثی بسیار برتر و بالاتر، آنقدر ساخته و پرداخته و روایت کرده اند که احادیث فضائل امام علی علیه السلام در برابر آن بسیار ناچیز می نماید.(۳۸۴)

از آنجا که احادیث وصایت امام علی علیه السلام و اخبار آن دلالت قاطع دارد بر تعیین پیامبر ایشان را به

جانشینی پس از خود، و نیز دلالت همه احادیث دیگر را بر امامت آن حضرت مشخص و آشکار می سازد، مکتب خلفا، از زمان ام المؤ منین عایشه تا هفتصد سال بعد از او، در تحریف و کتمان الفاظ احادیث وصایت امام علی علیه السلام کوشش فراوانی داشته اند، که ده نوع از فعالیتهای ایشان را، در بیش از هشتاد صفحه از جزء اول معالم المدرستین به لطف باری تعالی بررسی نموده ایم .(۳۸۵)

در نتیجه کوششهای مکتب خلفا لقب (الوصی) که مشهورترین لقب آن حضرت بوده است ، اکنون فراموش شده است !

اینک پس از بحثهایی که گذشت در آینده نزدیک به خواست خدانمونه هایی از احادیث را که تحریف یا جعل گشته و به دروغ به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است ، بررسی می نمائیم . در نتیجه نشر اینگونه احادیث ، بینشها و اعتقادات غلط و باطلی در صفات ربوبی و سیره انبیاء عظام و احکام اسلام ، در میان گروههای بسیار از مسلمین پدیدار گشته ، و عقاید و احکام اسلامی تحریف و دگرگون شده است .

پس از طرح این نمونه ها به یاری خدای متعال کوشش های ائمه اهل البیت علیه السلام را در راه ارائه سیره و حدیث صحیح پیامبر، و بازگردانیدن سنت راستین نبوی به جامعه اسلامی ، مورد بررسی قرار می دهیم ان شاء الله .

پیوستها

- ۱ -

مدارک و مصادر ما در مورد تفسیر آیه و دلالت صریح آن بر عصمت خاندان پیامبر، بسیار فراوان است و ما تنها به اندکی از آنها بسنده می کنیم . در ابتدا روایتی

را که در این زمینه وجود دارد یادآور می شویم :

عن ابن عباس قال : قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله :

(ان الله قسم الحق قسمین ، فجعلنی فی خیرهما قسما؛ فذلک قوله : و اءصحاب الیمین و اءصحاب الشمال . فاءنا من اءصحاب الیمین ، و اءنا خیر اءصحاب الیمین .... ثم جعل القبائل بیوتا، فجعلنی فی خیرها بیتا؛ فذلک قوله : (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). فانا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب . الدرالمنثور ۵ / ۱۹۹.

نظریه مفسران بزرگ گذشته و حال در مورد تفسیر این آیه

عن قتاده (رض) فی قوله (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ...) قال : هم اهل بیت طهرهم الله من السوء و اختصهم برحمته (برحمه منه). تفسیر الطبری ۲۲ / ۵؛ و الدرالمنثور ۵ / ۱۹۹.

قال الطبری انما یرید الله ان یذهب عنکم الرجس اهل البیت ، یقول : انما یرید الله لیذهب عنکم السوء و الفحشاء یا اهل بیت محمد، ویطهرکم من الذنس الذی یکون فی اهل معاصی الله . الطبری ۲۲ / ۵.

قال الزمخشری : و استعار للذنوب : الرجس و للتقوی : الطهر، لان عرض المقترف للمقبحات یتلوب بها و یتدنس کما یتدنس کما یتلوث بدنه بالارجاس . الکشاف ۳ / ۴۲۵، چاپ مصر ۱۹۵۳ م .

قال الرزی : فقوله تعالی : (لیذهب عنکم الرجس): ای یزیل عنکم الذنوب (و یطهرکم) ای یلبسکم خلع الکرامه : تتفسیر الکبیر ۲۵ / ۲۰۹.

قال البیضاوی : (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس) الذنب المدنس لعرضکم ... (ویطهرکم) من المعاصی (تطهیرا). و

استعاره الرجس للمعصیه و الترشیح للتنفیر عنها. تفسیر البیضاوی / ۵۵۷، چاپ م ۱۳۰۵ ه

قال المراغی : انما یریـد الله لیذهب عنکم السوء و الفحشاء یا اهل بیت الرسول ، و یطهرکم من دنس الفسق و الفجور الذی یعلق بارباب الذنوب و المعاصی . تفسیر المراغی ۲۲ / ۷ چاپ مصر

لغریون نیز در معانی رجس کلماتی دارند که تطهیر از آن به عصمت منتهی خواهد بود:

راغب اصـفهانی می گویـد: (رجس چیز پلیـد است . گفته می شـود: (رجس) مردی پلیـد، و (رجـال ارجـاس): مردانی پلیـد: خداوند می فرماید: (رجس من عمل الشـیطان): پلیدی است از عمل شـیطان . و پلیدی به چهار عقلانی ، و یا از نظر شرعی ، و یا از همه این جهات مثل مردار.

زیرا مردار هم از نظر شـرع پلید است ، و هم از نظر عقل و هم از نظر طبیعت انسانی .پلید از نظر شـرع چیزهائی هست مثل قمار و شـراب . برخی گفته اند که این ها از نظر عقل هم پلید محسوب می شوند...) مفردات القرآن ، ماده (رجس) ص ۱۸۷ چاپ تهران ۱۳۷۳ ه

ابن اثیر، لغوی مشهور در النهایه می نوسید: (الرجس : القذر. و قدیعبر به عن الحرام و الفعل القبیح) : رجس چیز پلید است ، و گاهی نیز گفته شده و مقصود از آن کار حرام و عمل قبیح است . النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۲ / ۲۰۰، چاپ مصر ۱۳۸۳ ه

علامه ابن منظور گفته است : (الرجس : القذر. و قد یعبر به عن الحرام و الفعل القبیح و العذاب و اللغنه و الکفر)

: رجس پلیـدی است . گاهی از حرام و کار قبیـح و عـذاب و لعنت و کفر به رجس تعبیر می گردد. لسان العرب المحیط، ماده (رجس) ۱ / ۱۱۲۸، چاپ یوسف خیاط و ندیم مرعشلی .

فیروزآبادی می گوید: (الرجس القذر و کل ما استقذز من العمل ، و العمل المودی الی العذاب ، و الشک و العقاب و الغضب) : رجس پلیـدی و هر عمـل بـد و آلوده و هر کـار که به عـذاب و شـک و جزای بـد و خشم منتهی شود می باشـد. القـاموس المحیـط، مـاده (رجس) ۲ / ۲۲۷، چـاپ مصـر. جـوهری نوشـته است : (الرجس القـذرء قـال الفراء فی قـوله تعـالی : (و یجعل الرجس علی الـذین لا ـیعقلون) انه العقاب و الغضب) . الصـحاح ، ماده (رجس) ۲ / ۹۳۰ چاپ مصر، تحقیق احمد عبدالغفور عطار.

عبدالقادر رازی نیز در مختار الصحاح بدون اندک تغییری همین معنی را برای رجس ذکر کرده است . مختار الصحاح /۲۳۴.

فیومی گفته است : (الرجس النتن ، و الرجس : القـذر. قـال الفـارابی : و کـل شـی یسـتقذر فهو رجس . و قال النقاش : الرجس النجس . و قال فی البارع : و ربما قالوا: الرجاسه و النجاسه ، ای جعلوهما بمعنی) . المصباح المنیر، ماده (رجس) ۱ / ۲۶۶.

ابن فارس می گوید: (الرجس القذر لانه لطخ و خلط) .

معجم مقائیس اللغه ۲ / ۴۹۰.

حبیش تفلیسـی : (بـدان که رجس در قرآن سه وجه می باشد. وجه نخستین رجس به معنای سـیکی و قمار و بت و تیر مقامری بود... و وجه دوم رجس

بمعنای کفر و نفاق بود... و مجه سیم رجس به معنای کردار بد بود.) وجوه قرآن / ۱۱۰ و ۱۱۱.

- ۲ -

در اینجا به بررسی چند نمونه از مهمترین اقدامات آنان یعنی کتمان و حذف الفاظ احادیثی که پیامبر در آنها صفت وصی را درباره امیرالمومنین علیه السلام به کار برده است اکتفا می نمائیم :

۱. طبری در تفسیر خود (۳۸۶) و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۳۸۷) کلمه وصی را از حدیث پیامبر در یوم الدار (فایکم یوازرنی هذا الامروان یکون اخی ووصی و خلیفتی فیکم) حذف کرده و به جای آن کلمه (و کذا و کذا) گذارده اند.

۲. محمد حسنین هیکل همین حدیث را به طور کامل در طبع اول از کتاب خود (حیاه محمد) ص ۱۰۴ آورده ، ولی در طبع دوم همان کتاب در سال ۱۳۵۴ ه ق ص ۱۳۹ حدیث را کاملا حذف کرده است . (۳۸۸)

۳. ابن هشام که سیره خود را از سیره ابن اسحاق اقتباس کرده است ، در مقدمه کتاب خود می گوید: (من بعضی از مطالب سیره ابن اسحاق را که مردم آن مطالب را ناخوش دارند نیاورده ام !!) از جمله آن مطالب ، همین حدیث یوم الدار است که در سیره ابن اسحاق آمده ، ولی ابن هشام آن را حذف نموده است . و به همین علت است که سیره ابن اسحاق متروک مانده ، حتی نسخه هایی از آن مفقود شده است ، ولی سیره ابن هشام به عنوان مشهورترین و مهمترین سیره وانمود گشته است .

پاورقی

۱ تا ۹۵

۱- رجوع شد به : (مختصر جمهره انساب العرب) ابن کلبی

(فتوکپی آن در مجمع علمی اسلامی موجود است) و انساب ابن حزم . برای شناسایی ساکن عرب نیز به (قبایل العرب) عمررضا کحاله مراجعه شود.

۲- (حنف) در لغت عرب در برابر (جنف) است که به معنای روگردانیدن از حق به سوی باطل می باشد. رجوع شود به مفردات راغب

۳- بلقاء بین شام و وادی القری - که نزدیک مدینه است - بوده است . رجوع شود به شرح (بلقاء) و (ماب) در معجم البلدان .

۴- رجوع شود به سیره ابن هشام ۱ / ۸۱، قصه عمرو لحی و عباده الاصنام .

۵- شرح حال زید در سیره ابن هشام ۱ / ۲۴۲ - ۲۷۴ به تفصیل آمده است .

۶- نسخه عکسی این کتاب در کتابخانه مجمع علمی اسلامیه موجود است .

۷- رجوع شود به شرح حال هشام بن ابی النصر در هدیه العارفین ۲ / ۵۰۹.

۸- نسب عمرو عاص در شرح ابی الحدید ۶ / ۲۸۳، شرح خطبه ۸۳ نهج البلاغه به تفضیل آمده است .

۹- رجوع شود به شرح نسب معاویه و زیاد در شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۳۳۶، و ۱۶ / ۱۸۷، و نیز داستان ذکوان بنده امیه که او را به فرزندی اختیار کرد و کنیه اش ابو عمرو شد، و (ولید عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو) نواده او است که برادر مادری عثمان بود (رجوع شود به اغانی ۱ / ۲۴)، و نیز داستان ولید در نقش عایشه در تاریخ اسلام ۱ / ۱۵۲.

۱۰- تاریخ یعقوبی ۱ / ۲۶۲ شعراء العرب .

۱۱- رجوع شود به داستان عبدالله بن ابی در بحث آینده در

مورد وضع طائف .

۱۲- رجوع شود به داستان نسب عمرو عاص در بحث فرهنگ عرب .

۱۳- رجوع شود به المحبر ص ۳۴۰. این گونه خانه در مکه و طائف وجود داشته است .

۱۴- در این بحث رجوع شود به تاریخ عرب قبل از اسلام در تاریخ یعقوبی و طبری و مروج الذهب و سیره ابن هشام .

۱۵- چهار یک گرفتن شیخ قبیله را مرباع می نامند. رجوع شود به شرح (ربع) در صحاح جوهری ، قاموس المحیط، تاج العروس و داستان آمدن عدی بن حاتم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در سیر۰ این هشام .

۱۶- در این بحث رجوع می شود به تاریخ عرب قبل از اسلام در تاریخ یعقوبی و طبری و مروج الذهب و سیره ابن هشام .

۱۷- تاریخ یعقوبی ۱/۲۵۸: حکام العرب .

۱۸- فتوح البلدان بلاذری بخش (امرالخط) ص ۵۸۰ و ۵۸۳.

۱۹- فتوح البلدان بلاذری ص ۵۸۰ و ۵۸۳.

۲۰- اغانی ۴/۱۷۹، ذکر در غزوه بدر از شرح حال حسام بن ثابت .

۲۱- رجوع شود به شرح طائف در معجم البلدان ۶/۱۰۱۶.

۲۲- رجوع شود به ذکر حوادث سال ۴۴ هجری در تاریخ ابن اثیر ۳/۲۲۳ ۲۲۵، استیعاب ۱/۵۴۸ ۵۵۵،و اصابه ۱/۵۶۳.

۲۳- تفسیر الدرالمنثور سیوطی ۵/۴۷.در همین صفحه روایتهای دیگری در شاءن نزول آیه روایت کرده است . لیکن ما روایتهائی را که در آنها داستان بالا نقل کرده صحیح دانستیم و به طور خلاصه در متن آوردیم .

۲۴- رجوع شود به ذکر خبر آمدن گروه ثقیف به مدینه در امتاع الاسماع مقریزی ص ۴۹۲.

۲۵- انساب الاشراف بلاذری ۱/۳۴۰.

۲۶- سیره ابن هشام ۲/ ۲۳۴ و ۲۳۵ و مغازی واقدی در ذکر

غزوه احد.

۲۷- سیره ابن هاشم ۲ / ۲۳۴ و ۱۴۷، و عیون الاءثر ۱ / ۱۹۷.

۲۸- رجوع شود به سیره ابن هاشم ۱ / ۱۱۱، و شرح حال قبیله فهر در کتاب انساب ابن حزم .

۲۹- رجوع شود به تاریخ یعقوبی ۱ / ۱۴۲ - ۲۵۲.

۳۰- تاریخ طبری چاپ اروپا ۳ / ۱۱۶۳.

۳۱- سیره ابن هشام (حدیث بنیان الکعبه) ۱/ ۲۰۴ - ۲۱۰.

۳۲- رجوع شود به جزء چهارم نقش ائمه .

۳۳- تاریخ طبری چاپ اروپا، ۳ / ۱۱۶۱.

۳۴- رجوع شود به تاریخ طبری ۱ / ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، و عیون الاثر ۱ / ۹۸ - ۱۰۰.

۳۵- رجوع شود به تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۳ و ۲۸.

۳۶- این آیه اشاده به این دستان است که می فرماید: (و انطلق الملاء منهم این امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشی یراد) (ص / ۶)

۳۷- سیره ابن اسحاق ص ۲۲۲.

۳۸- سیره بن اسحاق ص ۱۴۹.

۳۹- تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۱.

۴۰- سیره ابن اسحاق ص ۱۵۷، و سیره هشام ۱ / ۳۷۳.

۴۱- رجوع شود به سیره ابن هشام ۱ / ۲۸۶ - ۲۹۸

۴۲- تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۱، چاپ بیروت سال ۱۳۷۹

۴۳- لوی بن غالب جد اعلای قبیله قریش و فرزندانش کعب عا...Řمی باشند. قبیله های قریش نسبشان به همین کعب بن لوی می رسد که طرف خطاب شیخشان ابوطالب می باشند. رجوع شود به انساب ابن حزم شرح حال قبائل بنی لوی . در ضمن مصادر این قصیده در پاورقی ۹ ذکر شد.

۴۴- سیره ابن هشام ۱ / ۳۷۳ - ۳۷۶.

۴۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۵۴، چاپ مصر، در شرح خطبه قاصعه

(فصل فی القول فی اسلام ابی بکر و علی ...)

۴۶- همان مدرک ۱۴ / ۵۸.

۴۷- شرح نهج البلاغه ۱۴ / ۶۴، و عیون الاثر ۱ / ۱۲۷.

۴۸- تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۱ - ۳۲.

۴۹- سیره ابن هشام ۱ / ۴۰۰، و تاریخ طبری ۱ / ۱۱۹۶ - ۱۱۹۹.

۵۰- تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۵.

۵۱- تاریخ الاسلام ذهبی ۱ / ۱۳۸ (فصل ثم توفی ابوطالب).

۵۲- باب وفاه ابی طالب در سیره ابن اسحاق ص ۲۳۸، و سیره ابن هشام ۲ / ۹۵.

۵۳- تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۵.

۵۴- شایان ذکر است که درباره حضرت ابوطالب کتابهای بسیاری نوشته شده که برخی از آنها در کتاب الذریه ۲ / ۵۱۰ - ۵۱۴ ذدکر شده از آن جمله است : بغیه - الطالب ابی طالب و حسن خاتمه تالیف علامه سیوطی و اسنی المطالب فی نجاه الی طالب تالیف مفتی شافعی مکه سید احمد بن زینی دحلان . و از کتابهایی که اخیرا تجدید چاپ شده عبارتند از: ایمان ابی طالب تالیف شمس الدین ابی علی فخارین معدالموسوی (م - ۶۳۰) و ابوطالب مظلوم تاریخ تالیف علامه امینی که ترجمه قسمتی از الغدیر است .

۵۵- وجوع شود به خبر وفات ابوطالب در سیره ابن اسحاق ص ۲۳۶، و سیره ابن هشام و تاریخ یعقوبی .

۵۶- سیره ابن اسحاق ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

۵۷- بطور اختصار نقل شد از وقعه صفین نصربن مزاحم چاپ المدنی درمصر، ص ۹۴.

۵۸- رجوع شود به اخبار پس از وفات ابوطالب در سیره ابن اسحاق و ابن هشام و عیون الاثر.

۵۹- رجوع شود به تفسیر سوره مسد در تفاسیر و صحیح بخاری .

۶۰- سیره ابن هشام

۱ / ۳۷۲.

۶۱- سیره ابن هشام ۱ / ۳۷۶. و تفسیر سوره مسد در تفسیر سیوطی و دیگر تفسیرها.

۶۲- رجوع شود به سیره این هشام ۱ / ۳۷۸ - ۳۷۹.

۶۳- السیره النبویه ۲ / ۱۷.

۶۴- سیره ابن هشام ۲ / ۱۲۷.

۶۵- اشاره است به آیه کریمه : (اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا).

۶۶- مروج الذهب مسعودی باب ذکر هجرته .

۶۷- عیون الاثر ۱ / ۱۸۱.

۶۸- عیون الاثر ۱ / ۱۸۴، و مروج الذهب مسعودی باب ذکر هجرته ۲ / ۲۷۹.

۶۹- رجوع شود به عیون الاثر ۱ / ۲۰۰، باب ذکر المواخاه .

۷۰- - رجوع شود به عیون الاثر ۱ / ۱۹۷، باب ذکر الموادعه بین المسلمین و الیهود.

۷۱- مدارک این گفتار و مشورتهای پیامبر صلی الله علیه و آله با صحابه در این باره ، در مدرک بعدی خواهد آمد.

۷۲- روگردانیدن پیامبر از دو در صحیح مسلم ، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوه بدر، آمده است .

۷۳- رجوع شود به اخبار بدر و مغازی واقدی چاپ اکسفورد، ۱ / ۴۸ - ۴۹ و امتاع الاسماع مقریزی ۱ / ۷۴ - ۷۵.

۷۴- رجوع شود به سیره ابن هشام ۲ / ۲۶۷.

۷۵- رجوع شود به اخبار بدر در سیره این هشام . در این کتاب هفده بار نام علی در جمله قاتلین کفار قریش آمده .

۷۶- رجوع شود به سیره ابن هشام ۲ / ۳۵۶.

۷۷- رجوع شود به ماده (سیر) در معجم البلدان و سیره ابن هشام ۲ / ۲۸۱.

۷۸- رجوع شود به ماده (سیر) در معجم البلدان .

۷۹- همسر انصاری بودن آن زن را واقدی نقل کرده است .

۸۰- تاریخ واقعه از (التنبیه

و الاشراف) مسعودی نقل شد.

۸۱- رجوع شود به غزوه بنی قینقاع در مغازی واقدی ۱/۱۷۶ - ۱۸۰، و سیره ابن هشام ۲/۴۲۶ - ۴۲۸.

۸۲- کسی که خون زیاد از بدنش می رود، سخت تشنه می شود، و در گذشته کسانی را که جنگها مامور آبرسانی به مجروحین و پانسمان آنان تا حد میسور می کردند. نسیبه در جنگ احد این ماموریت را انجام می داده است ؛ و آنانکه شرکت نسیبه را در جنگ ، دلیل بر جواز شرکت زن در چنین اجتماعات می شمارند، می بایست توجه فرمایند:

اولا - این جنگ در یک میلی مدینه بر پا شده بود و مسافرتی در کار نبود.

ثانیا - نسیبه برای آب دادن به مجروحین در معرکه حاضر شده بود، و آگاه که حمله مشرکین را برای شهید کردن پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد، به دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام کرد، و دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر مسلمانی واجب است . لیکن این امر را نمی توان دلیل بر جواز شرکت زن در کارهای دیگر دانست

۸۳- غزوه حمراءالاسد در مغازی واقدی ۱ / ۳۳۴، و سیره ابن هشام ۳ / ۵۲ آمده است .

۸۴- رجوع شود به : ادیان آسمانی و مساله تحریف ص ۱۵ - ۲۰.

۸۵- رجوع شد به : نهج البلاغه ص ۳۰۰ - ۳۰۱ (خطبه قاصعه).

۸۶- تفصیل این روایت در تاریخ طبری چاپ اروپا ۵ / ۲۷۶۸ آمده است .

۸۷- اشاره است به آیه : (انمغ یرید الله لیذهب عنکم الرجس) (احزاب / ۳۳)

۸۸- تاریخ طبری چاپ اروپا

۵/۲۷۷۰ - ۲۷۷۱.

۸۹- تاریخ طبری چاپ اروپا ۵/۲۷۸۷.

۹۰- تفصیل آن را در اخبار سقیفه جزء یکم عبدالله بن سبا، معالم المدرستین ملاحظه فرمایید.

۹۱- رجوع شودبه : شرح خطبه ۶۶ از نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ مصر اخبار یوم السقیفه .

۹۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶ / ۱۲.

۹۳- رجوع شود به جلد دوم معالم المدرسین ، بحث (اجتهاد الخلیفین فی الخمس).

۹۴- شمه ای از این جریان را در بحث سیاست ابوبکر نسبت به حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می نماییم .

۹۵- رجوع شود به فصل (ما وقع فی خلافه) از شرح حال ابوبکر در تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۷۳.

۹۶ تا ۱۹۰

۹۶- سنن ابو داود ۳ / ۱۴۴ باب فی صفایا رسول الله ، حدیث ۲۹۷۳ و مسند احمد ۱ / ۴.

۹۷- معالم المدرسین چاپ اول ۲ / ۱۴۴.

۹۸- صحیح بخاری ۴ / ۱۱۰ باب (قول النبی لا نورث ما ترکنا صدقه) از کتاب فرائض - در همان صفحه از عایشه نیز در تایید پدرش حدیث روایت شده است - و کتاب الخمس ۲ / ۱۲۶؛ و صحیح مسلم ، کتاب الجهاد، حدیث شماده ۵۵؛ و سنن ابو داود ۳ / ۱۴۴؛ باب صفایا رسول الله صلی الله علیه و آله ، و مستند احمد ۲ / ۲۴۲ و ۲۷۶.

۹۹- تذکره الحفاظ ۱ / ۲ و ۳ در شرح حال ابوبکر.

۱۰۰- رجوع شود به معالم المدرسین ۲ / ۵۵ - ۵۸.

۱۰۱- تاریخ طبری چاپ اروپا ۴ / ۲۱۳۸.

۱۰۲- التنبیه و لاشراف مسعودی ؛ دول الاسلام ذهبی ، ص ۱۹.

۱۰۳- آزاد کرده قبیله نیز از همپیمانان قبیله به

حساب می آید.

۱۰۴- مسند احمد ۵ / ۴۱۱.

۱۰۵- مروج الذهب مسعودی ۲ / ۳۲۱.

۱۰۶- رجوع شود به : معالم المدرستین ۲ / ۳۵۲ - ۳۵۶.

۱۰۷- این جمله در موطا مالک ۲ / ۶۰ چاپ مصر در سال ۱۳۴۳ ه - چنین آمده است :

نویسنده از این جمله همان معنی را که در متن آمده ، استنباط می کند.

۱۰۸- رجوع شود به : معالم المدرستین ۲ / ۳۵۲ - ۳۵۶.

۱۰۹- رجوع شود به : مروج الذهب مسعودی ۲ / ۳۲۲

۱۱۰- رجوع شود به : شرح حال عمر در تاریخ الخلفائ سیوطی ص ۱۳۳.

۱۱۱- رجوع شود به : مروج الذهب مسعودی ۲ / ۳۲۲.

۱۱۲- تاریخ الخلفاءسیوطی ص ۱۴۳ - ۱۴۴.

۱۱۳- مروج الذهب مسعودی ۲ / ۳۲۲.

۱۱۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲ / ۲۱۴؛ فتوح البلدان ص ۵۴۹. بنگرید به ؛ معالم المدرسیتین ۲ / ۸۵ - ۸۷.

۱۱۵- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۴۴.

۱۱۶- تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۷ / ۴۵۳.

۱۱۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۱۱۸- منتخب کنز العمال ۴ / ۶۱.

۱۱۹- طبقات ابن سعد ۸ / ۲۰۸ - ۲۰۹.

۱۲۰- تفضیل این امر را در فصل (عایشه به حج می رود) از جلد اول نقش عایشه در تاریخ اسلام ، مطالعه فرمایید.

۱۲۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲ / ۲۱۴.

۱۲۲- رجوع شود به : صحیح بخاری ، کتاب الاستسقاء باب سوال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ۱ / ۱۲۴، و کتاب فضائل النبی ، باب مناقب العباس بن عبد المطلب ، ۲ / ۲۰۰ طبقات ابن سعد چاپ اروپا ۳ / ۲۳۳ و ۴ / ق ۱ / ۱۸.

۱۲۳- طبقات ابن سعد ۲ / ق

۲ / ۱۲۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۱۲۴- رجوع شود به : نقش عایشه در تاریخ اسلام ؛ و ماده عایشه در المعجم المفهوس الالفاظ النبوی ، و بحث عوامل تحریف در اجزاء گذشته همین کتاب .

۱۲۵- در بحثهای گذشته چگونگی این اجتهاد خلیفه و اقدامات او را در منع از نشر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان داشته ایم .

۱۲۶- در بحثهای گدشته اشاره ای به این مطلب نیز داشته ایم .

۱۲۷- در بحث موارد اجتهاد ابوبکر و عمر در جلد دوم معالم المدرستین ، تفضیل این داستان آمده است .

۱۲۸- رجوع شود به معالم المدرستین ۲ / ۴۴ - ۴۸، باب کتابه الحدیث ...، و بحث (نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع شد) در اجزاء گذشته همین کتاب .

۱۲۹- سنن دارمی ، باب من هاب الفتیا، ۱ / ۸۴ و ۸۵.

۱۳۰- سنن دارمی ، باب من هاب الفتیا ۱ / ۴۸ و ۸۵.

۱۳۱- سنن دارمی ۱ / ۸۵؛ جامع بیان العلم تالیف ابن عبدالبر ۲ / ۱۴۷؛ تذکره الحفاظ ذهبی ۱ / ۴ و ۵.

۱۳۲- رجوع شود به : نقش ائمه در احیاء دین ۶ / ۱۱۷. ۱۱۸

۱۳۳- رجوع شود به : معالم المدرسین ، بحث ؛ تطور مدلول الاجتهاد بمدرسه الخلفاء ۲ / ۶۱ - ۶۴.

۱۳۴- رجوع شود به بحث (موافقات عمر) در جزء پنجم این سلسله بحثها.

۱۳۵- صحیح مسلم ، کتاب الفضائل ، باب فضائل عمر، ۲۳ ح ؛ مسند احمد ۲ / ۳۳۹ و ۶ / ۵۵؛ مسند طیالسی ، ح ۲۳۴۸.

۱۳۶- رجوع شود به : احادیث فضائل عمر در شرح حال

عمر در تاریخ ذهبی و تاریخ ابن کثیر و تاریخ ابن عساکر و تاریخ الخلفاء سیوطی .

۱۳۷- حضرت زهرا علیه السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حال آنها را قبل از اسلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده است . رجوع شود به : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ۴ / ۷۹ – ۸۷؛ کتاب بلاغات النساء ص ۱۲ – ۱۵.

۱۳۸- رجوع شود به : معالم المدرستین ۲ / ۳۵۲ – ۳۵۶.

۱۳۹- تاریخ طبری چاپ اروپا ۵ / ۲۷۷۷ – ۱۷۸۱؛ انساب الاشراف ۵ / ۱۵ – ۱۸.

۱۴۰- تاریخ طبری چاپ اروپا ۵ / ۲۷۷۶ / ۲۷۷۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، در شرح خطبه شقشقیه ۱ / ۱۹۳.

۱۴۱- رجوع شود به : تاریخ طبری چاپ اروپا ۵ / ۲۷۹۴؛ تاریخ یعقوبی ۱ / ۱۶۲؛ انساب الاشراف بلاذری ۵ / ۱۹ – ۲۱؛ العقد الفرید ۳ / ۷۴ – ۷۶. و تفصیل آن را در فصل (الشوری و بیعه عثمان) از معالم المدرستین ، چاپ دوم ۱ / ۱۳۵۱ مطالعه فرمایید.

۱۴۲- انساب الاشراف بلاذری ۵ / ۲۱.

۱۴۳- تاریخ الخلفاء سیوطی ، چاپ مصر سال ۱۳۷۱ ه ، ص ۲۶.

۱۴۴- رجوع شود به بحث موارد اجتهاد عثمان در چاپ دوم معالم المدرستین ۱۵۲ – ۱۵۷.

۱۴۵- رجوع شود به فصل (در جبهه حق و حقیقت) از بحث (نقل حدیث پیامبر صل الله علیه و آله ممنوع می شود) از اجزا گذشته همین کتاب

۱۴۶- رجوع شود به فصل (در جبهه حق و حقیقت) از بحث (نقل

حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع می شود) از اجزاء گذشته همین کتاب .

۱۴۷- رجوع شود به بحث (عمار یاسر) از بخش عایشه در دوران حکومت عثمان ، از کتاب نقش عایشه در اسلام جلد اول .

۱۴۸- ر.ک (۱ / ۱۹۶ - ۱۹۸)

۱۴۹- شرح فرمایش آن حضرت این است که : عایشه و طلحه و زبیر و جمعی از انصار و مردم اهل مصر و کوفه در آن شریک بودند. پس از کشتن آنها لازم باشد، بایست با این هزار نفر جنگید.

۱۵۰- رجوع شود به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چ اول مصر ۲ / ۱۷۰ ۱۷۳.

۱۵۱- مروج الذهب ۲ / ۳۵۴.

۱۵۲- نهج البلاغه خطبه ۲۱۵.

۱۵۳- در کتب لغت عرب گفته اند: الحمراء العجم الشقره تغلب علیهم ، و ابن الامه .

۱۵۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۳۴؛ باب مناقب علی و ذکر طرف من اخباره فی عدله و زهده .

۱۵۵- اعلام زرکی ۱ / ۳۳۳.

۱۵۶- در آن زمان کسی را که دار می زدند، به چوبه دار می بستند تا بمیرد؛ و مانند دار زدن در عصر ما نبود که طناب به گردنش آویزان تا خفه شود.

۱۵۷- بحار الانوار ۴۲ / ۱۲۱ - ۱۳۳.

۱۵۸- بیان این امر پس از این - این شاء الله تعالی - می آید. تابعین دسته از راویان حدیث را می گویند که درک صحبت صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را کرده و از ایشان حدیث روایت نموده اند.

۱۵۹- تفضیل اجتهادات خلفا و صحابه را در جلد دوم معالم المدریتین بخوانید.

۱۶۰- بنگرید به : تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۳۳. ابن کثیر

نیز در تاریخ ۱۰ / ۸ اشاره ای به این امر دارد.

۱۶۱- رجوع شود به کتاب قواعد التحدیث ص ۴۶ - ۴۷، تالیف محمد جمال الدین القاسمی (م : ۱۳۳۲ ه) چاپ قاهره ، ۱۳۸۰ه ، تدریب الروای ص ۴۱، تالیف سوطی چاپ سال ۱۳۹۲ هجری ، و الحدیث الشریف ص ۴۳، تالیف محمد الصباغ چاپ دمشق ۱۳۹۷ ه

۱۶۲- مقصود مخالفت ابوحنیفه با سنت پیامبر که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده بود می باشد.

۱۶۳- رجوع شود به المحلی ابن حزم ۱۱ / ۲۵۱ - ۲۵۷.

۱۶۴- تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۹۶.

۱۶۵- تاریخ بغداد ۱۳ / ۴۰۸

۱۶۶- تاریخ بغداد ۱ / ۷۱.

۱۶۷- تاریخ بغداد ۱۳ / ۲۸۶؛ باب ذکر ما حکی عن ابی حنیفه من رایه فی الخروج علی السلطان .

۱۶۸- تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۸۶ و ۳۷۵.

۱۶۹- الملل و النحل شهرستانی ۱ / ۸۵: الفصل الثانی : الجبریه .

۱۷۰- الملل و النحل ۱ / ۴۳: الفصل الاول : المعتزله .

۱۷۱- انساب سمعانی ، ذیل (جهمی).

۱۷۲- کتاب جهم بن صفوان ص ۷۱، الفصل الثالث : نفی الصفات عن الله تعالی .

۱۷۳- رجوع شود به : الرد علی الجهمیه و الزنادقه ؛ تالیف احمد بن حنبل (م : ۲۴۱ ه) چاپ قاهره و الرد غلی الجهمیه ، تالیف عثمان بن سعید دارمی (م : ۲۸۰ ه) چاپ لندن سال ۱۹۶۰ م ؛ و جهم بن صفوان ، تالیف حامد العلی چاپ بغداد ۱۹۶۵ م . کتاب اخیر اثری است جامع در احوال جهم .

۱۷۴- رجوع شود به فرق الشیعه ، ورقه ۱۴۵.

۱۷۵- انساب سمعانی .

۱۷۶- رجوع شود به مناقب

ابی حنیفه ۱ / ۱۴۵ - ۱۴۸ تالیف موفق بن احمد مکی ، چاپ حیدر آباد سال ۱۳۲۱ ه . پ

۱۷۷- شرح حال مقاتل در فصل : اثر اندیشه های اهل کتاب ؛ در جزء دوازدهم همین کتاب ، می آید - ان شاءالله تعالی .

۱۷۸- تاریخ ابن کثیر ۹ / ۳۵۰؛ و تاریخ الاسلام ذهبی ۵ / ۵۶.

۱۷۹- طبقات المعتزله ص ۳۴، تالیف احمد بن یحیی بن المرتضی (م : ۸۴۰ ه) چاپ بیروت سال ۱۹۶۱ م .

۱۸۰- دائره المعارف اسلامی ، ماده (ترمذ).

۱۸۱- طبقات المعتزله ص ۳۴، و الرد علی الجهیمه ، تالیف احمد بن حنبل ص ۱۵.

۱۸۲- طبقات المعتزله ص ۳۲.

۱۸۳- رجوع شود به ذکر حوادث ۱۱۶ - ۱۲۸ هجری در تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا ۵ / ۱۳۶ - ۲۶۱. بعضی حوادث در ذکر حوادث سال ۱۱۶ - ۱۲۸ هجری در تاریخ طبری به تفضیل ذکر شده و در تاریخ ابن کثیر به اختصار آمده است .

۱۸۴- انساب سمعانی .

۱۸۵- رجوع شود به کتاب جهم بن صفوان ص ۱۶۱: الفصل السادس .

۱۸۶- از این پس در بحث از فرقه های مسلمانان ، مدارک قابل قبول در دسترس هست ؛ مانند نوشته های خود آن فرقه ها یا نوشته های دانشمندان مورد اعتماد معاصر با آن فرقه ها، مانند مسعودی و دیگران .

۱۸۷- شرح حال واصل در وفیات الاعیان ابن خلکان ۵ / ۶۰؛ و تاریخ الاسلام ذهبی ۵ / ۳۱۱، و مروج الذهب مسعودی ۴ / ۲۲ و ذیل (معتزله) در انساب سمعانی آمده است .

۱۸۸- شرح حال عمروبن عبید در تاریخ بغداد ۱۲ / ۱۶۶، و وفیات لاعیان

ابن خلکان ۳ / ۱۳۰، و در ذکر حوادث سال ۱۴۲ از تاریخ کثیر ۱۰ / ۱۰ آمده است .

۱۸۹- الفرق بین الفرق ص ۱۱۴؛ الفصل الثالث : مقالات القدریه و المعتزله .

۱۹۰- رجوع شود به شرح حال متوکل در تاریخ الخلفاء سیوطی و تاریخ طبری و ابن اثیر.

۱۹۱ تا ۲۵۷

۱۹۱- رجوع شود به شرح حال احمد بن حنبل در؛ تاریخ بغداد ۴ / ۴۱۲؛ و تاریخ ابن کثیر ۱۰ / ۳۲۵ - ۳۴۳.

۱۹۲- برای شناسایی اثر اختلافات فرقه ای در مکتب خلفا شایسته است خلاصه گفتار امام الائمه ابن خزیمه را در دفاع از ابوهریزه که در مستدرک حاکم ۳ / ۵۱۳ آمده است ، بیان کنیم . این خزیمه گوید:

(آنانکه درباره اخبار ابوهریره می گویند، یا از فرقه جهمیه می باشند که صفات خدا را تعطیل کرده اند و اخبار ابو هریزه را خلاف مذهب خود می یابند.

یا از خوارج می باشند که اطاعت خلیفه و حاکم را واجب نمی دانند و خروج را واجب می دانند.

یا از قدریه می باشند که می گویند افعال بشر را خداوند از ازل مقدر کرده و احادیث ابوهریزه را محالف با رای خود می یابند.

یا از فقهایی می باشند که اخبار ابوهریزه را مخالف نظر فقهی خود می دانند.

اینان اخبار ابوهریزه را رد می کنند.)

۱۹۳- دائره المعارف الاسلامیه ۲ / ۲۱۸.

۱۹۴- رجوع شود به شرح حال اشعری در وفیات لاعیان ۳ / ۳۹۸.

۱۹۵- با مراجعه با آثار اشعریها این امر واضح می شود.

۱۹۶- حکام ممالیک در مصر آن حکامی بودند که در اصل بنده بودند و سپس آزاد شده بودند.

۱۹۷- رجوع شود به خطط مقریزی ۶ /

۱۶۶ چاپ قاهره ، سال ۱۳۲۶ ه .

۱۹۸- الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه ص ۱۶۳، تالیف ابن حجر عسقلانی (م : ۸۵۲ ه) چاپ قاهره سال ۱۳۸۵ هجری .

۱۹۹- همان مدرک ص ۱۶۴.

۲۰۰- همان مدرک ص ۱۵۸.

۲۰۱- همان مدرک ص ۱۶۶.

۲۰۲- همان مدرک ص ۱۵۰ - ۱۷۰.

۲۰۳- رجوع شود به آثار ابن تیمیه مانند منهاج السنه و رسائل خطی ابن تیمیه مجمعه ۹۱ از نسخه های عکسی مجمع علمی اسلامی .

۲۰۴- رجوع شود به معالم المدرستین ۱ / ۶۲.

۲۰۵- رجوع شود به بحثهای گذشته که در دومین عامل تحریف بررسی نمودیم ، و همچنین به بحث (منشاالخلاف فی رسول الله صلی الله علیه وآله) در جلد اول معالم المدرستین چاپ دوم ص ۳۹.

۲۰۶- خطیب این حدیث را از صحیح بخاری نقل می کرد: لیکن مولف این حدیث را در مسند احمد ۵ / ۱۶۷ چنین دیده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

(... خداوند می فرماید: ای فرزند آدم ! چنانچه تو مرا بخوانی و از من خواهش کنی ، همانا من ترا می آمرزم با هر چه که در تو باشد! اگر چه مرا ملاقات کنی روز قیامت در حالی که به اندازه زمین گناه کرده باشی ، من هم تو را ملاقات می کنم با آمرزش به اندازه زمین ، اگر چه گناهانی داشته باشی که تا به آسمان رسیده باشد، به شرط آنکه شریکی برای من قائل نباشی و از من آمرزش بخواهی ، تو را می آمرزم و اهمیتی نمی دهم .)

و در صحیح بخاری ۱ / ۱۵۰ کتاب الجنائز باب فی

الجنائز، مختصر این حدیث آمده است

احادیث بسیار دیگری در این باره در کتب ایشان هست که بعضی از آنها را در جزء دوازدهم در بحث رویت بررسی خواهیم کرد – ان شاء الله تعالی .

۲۰۷- در انتها بحث : (الوصیه) در جلد اول معالم المدرستین ده نوع کتمان ذیل را به تفضیل شرح نموده ایم :

۱) حذف بخشی از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و تبدیل آن به جمله ای مبهم

۲) حذف همه خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن

۳) تاویل معنای روایت پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلاف حقیقت آن

۴) حذف بعضی از اقوال صحابه

۵) حذف تمام یک روایت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

۶) نهی از نوشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

۷) کوشش در تضعیف راویان و کتابهایی که به زیان دستگاه حاکمه می باشد.

۸) سوزانیدن کتابها و کتابخانه ها

۹) حذف بخشی از خبر در سیره صحابه و تحریف حقیقت

۱۰) ساختن روایتهای جعلی به جای روایتهای صحیح سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره صحیح صحابه

۲۰۸- اعلام الوردی ص ۲۷۲.

۲۰۹- بیعت در اسلام چند گونه است که یک مورد آن بیعت بر قیام برای امر به معروف و نهی منکر است . در اینجا همینگونه بیعت مورد سخن است .

۲۱۰- رجوع شود به معالم المدرستین ۲ / ۳۲۰ بحث : (کیف تداول الائمه علیه السلام کتب العلم) باب : (االامام علی بن الحسین علیه السلام خاصه).

۲۱۱- در اسلام فرق مومن و منافق در آن است که منافق با تظاهر به عمل کردن به ضروریات اسلام ، را قبول

می کند، در حالی که قلبا را نپذیرفته است .

۲۱۲- در آن زمان در ملاقاتهای رسـمی عمامه بر سر می گذاشـته اند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در ملاقاتهای رسمی و در نماز عید عمامه بر سر می گذاشت . رجوع شود به عبدالله بن سبا جلد دوم فصل : (جاء علی فی السحاب)

۲۱۳- بقر الحـدیث : اوضـحه و کشـفه . یعنی پرده از روی حـدیث بر داشـت . و بقر العلـم ؛ یعنی پرده از روی علم بر داشت و روشن کرد. و باقر العلم ؛ یعنی پرده از روی علم بر دارنده .

۲۱۴- رجوع شود به کتاب کافی کلینی ۱ / ۴۶۹، و بحار الانوار ۴۶ / ۲۲۵ - ۲۲۸.

۲۱۵- اسفراینی (م : ۴۲۹ ه) در کتاب : الفرق بین الفرق ، چاپ قاهره ، ص ۶۰ و تاریخ یعقوبی ۲ / ۶۱ در ذکر وفات حضرت باقر علیه السلام به طور مختصر آن را آورده است .

۲۱۶- کافی ۱ / ۳۱۰؛ و بحارالانوار ۴۷ / ۳.

۲۱۷- رجوع شود به شرح زندگانی هر یک از ائمه علیه السلام در مجلات بحار الانوار علامه مجلسی .

۲۱۸- فاصله بعضی از شهرها تا مدینه ، در آن زمان یک سال راه بود، یا بیشتر؛ لیکن همه ساله از آن شهرها برای حج به مدینه می رفتند.

۲۱۹- بحارالانوار ۴۷ / ۴، ح ۱۱، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۴۳۴.

۲۲۰- رجوع شود به : بحار ۴۸ / ۱۲ - ۲۸.

۲۲۱- ملل و نحل شهرستانی ، شرح الکیسانیه ۱ / ۱۴۷.

۲۲۲- الفرق بین الفرق ، عبدالقاهر اسفراینی (م : ۴۲۹ ه

) چاپ قاهره باب ذکر الکیسانیه ص ۳۸.

۲۲۳- مقالات الاسلامیین ، علی بن اسماعیل اشعری ص ۲۱.

۲۲۴- الفرق بین الفرق اسفراینی ص ۴۰؛ و ملل و نحل شهرستانی ، ۱ / ۱۴۷ و ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲۲۵- رجوع شود به داستان کشته شدن سعد بن عباده در آخر باب سقیفه عبدالله بن سبا جلد اول .

۲۲۶- الفرق بین الفرب ص ۴۶.

۲۲۷- رجوع شود به ذکر حوادث سال ۶۶ و ۶۷ در تاریخ ابن اثیر.

۲۲۸- رجوع شود به ذکر حوادث سال ۶۶ در تاریخ ابن اثیر.

۲۲۹- در اینجا نص عربی این کلام را از الفرق بین الفرق اسفراینی ص ۲۵۰-۲۵۱ می آوریم : (الغرابیه قوم زعموا ان الله عزوجل ارسل جبرئیل علیه السلام الی علی ، فغلط فی طریقه فذهب الی محمد، کان یشبهه و قالوا: کان اشبه به من الغراب بالغراب ، و الذباب بالذباب و زعموا ان علیا کان الرسول و اولاده بعده هم هم الرسل ، و هذه الفرقه تقول لاتباعها: العنوا صاحب الریش ! یعنون جبرئیل علیه السلام . و کفر هذه الفرقه اکثر من کفر الیهود الذین قالوا لرسول الله صلی الله علیه و آله : من یاتیک بالوحی من الله تعالی ؟ فقال : جبرئیل ، فقالوا: انا لانحب جبرئیل ، لانه ینزل بالعذاب و قالوا: لو اتاک بالوحی میکائیل الذی لاینزل الا بالرحمه ، لامنا بک . فالیهود - مع کفرهم بالنبی صلی الله علیه و آله و مع عداوتهم لجبرئیل علیه السلام - لایلعنون جبرئیل ، و انما یزعمون انه من ملائکه العذاب دون الرحمه . و الغرابیه من الرافضه یلعنون جبرئیل و محمدا علیه السلام و قد قال

الله تعالی : (من کان عـدوا الله و ملائکته و رسـله و جبرئیل و میکال فان الله عـدو للکافرین) (البقره / ۹۸) و فی هذا تحقیق اسم الکـافر لمبغض بعض الملاـئکه و لایجوز ادخال من سـما هم الله کافرین فی جمله فرق المسـلمین .) درباره این فرقه خیالی ، نیز رجـوع شـود به کتـاب التبصـیر فی الـدین و تمییز الفرقه النـاجیه من الفرق الهـالکین ص ۷۵، تـالیف ابوالمظفر محمـد بن طاهر اسفراینی (م : ۴۷۱ ه) چاپ قاهره سال ۱۳۷۴ ه

۲۳۰- مانند: طبقات الشافعیه تاج الدین سبکی (م : ۷۷۱ ه)؛ طبقات الحنابلخ تالیف ابویعلی محند بن حسین ؛ و طبقات المعتزله ، تالیف احمد بن یحیی .

۲۳۱- رجوع شود به : بحار لانوار مجلسـی ۴۶ / ۱۷۰ - ۱۸۸؛ و مقاتـل الطالبین چاپ قاهره سال ۱۳۶۸ ه ، ص ۱۲۷ - ۱۵۱. ابن اثیر نیز در تاریـخ خود الکامل در ذکر حوادث سال ۱۲۱ ه ، ظلمهایی را که بر یزیـد وارد شده است بیان کرده ، شـهادت او را در حوادث سال ۱۲۲ ه ذکر کرده است .

۲۳۲- رجوع شد به : مقاتل الطالبیین ص ۱۵۲ - ۱۵۸؛ و تاریخ ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۱۲۵ ه .

۲۳۳- رجوع شود به تاریخ ابن اثیر در ذکر شهادت زید و یحیی .

۲۳۴- این موضـوع را مولف در بر خوردهـا بحثهـای علمی خود بـا زیـدیه درک کرده است . و نیز رجوع شود به ملـل و محل شهرستانی ۱ / ۱۵۴: الزیدیه .

۲۳۵- افطح آن کس را گویند که سریا پای او بیش از حد متعارف پهن می باشند

۲۳۶- بحارالانوار ۴۷ /

۲۵۳ - ۲۵۲

۲۳۷- بحارالانوار ۴۷ / ۲۵۲ - ۲۵۳ و المقالات و الفرق تاءلیف سعدبن عبداللهاشعری (م : ۳۰۱ ه) چاپ تهران ، سال ۱۳۸۲ ه ۱۹۶۳ م

۲۳۸- المقالات و الفرق اشعری ص ۸۶، و ملل و نحل شهرستانی ۱/۱۶۷: الافطحیه

۲۳۹- رجوع شود به ملل و نحل شهرستانی ۱/۱۶۷

۲۴۰- درعصر ما غالبا شیعیان آنان راچنین نامگذاری کرده اند

۲۴۱- بحارالانوار ۴۷ / ۲۵۴، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۲۸.

۲۴۲- بحار الانوار ۴۷ / ۲۴۸ حدیث ۱۱ به نقل از کمال الدین صدوق ۱ / ۱۶۰ و تهذیب شیخ طوسی ۱ / ۲۸۹؛ و بحار الانوار ۴۷ / ۲۵۵، به نقل از مناقب ۱ / ۲۲۹.

۲۴۳- کمال الدین صدوق ۱ / ۱۶۰.

۲۴۴- بحارالانوار ۴۷/ ۲۴۲ به نقل از ارشاد شیخ مفید ص ۳۰۴.

۲۴۵- بحارالانوار ۴۷/ ۲۵۲ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۲۸؛ و نیز بحارالانوار ۴۷ / ۲۵۵، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۳۰.

۲۴۶- رجوع شود به تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۳۳۹ ه .

۲۴۷- یمامه از سرزمینهای نجد است ؛ همانجا که در سایق گفتیم وهابیها در قرن دوازدهم از آنجا به مسلمانان حمله کردند و گشتارها کردند.

۲۴۸- رجوع شود به : سیره ابن هشام ۴ / ۲۴۵، ۲۷۲؛ و تاریخ طبری چاپ اروپا، ص ۱۷۳۷؛ ۱۷۴۸ - ۱۷۴۹.

۲۴۹- رجوع شود به : تاریخ طبری ص ۱۹۴۳؛ و سیره ابن هشام ۲ / ۵.

۲۵۰- رجوع شود به مقدمه کتاب ملل و نحل شهرستانی .

۲۵۱- ملل و نحل شهرستانی ۱ / ۱۷۳ - ۱۸۱.

۲۵۲- نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۹۶.

۲۵۳- از اهل سنت مانند

سبط ابن الجوزی حنفی در تذکره خواص الامه و شهرستانی در ملل و نحل ۱ / ۱۷۳ شرح حال آنها را نوشته اند.

۲۵۴- رجوع شود به بحث : رای المدرستین فی تقییم الحدیث ، در جلد سوم معالم المدرستین .

۲۵۵- احزاب / ۳۳.

۲۵۶- شوری ۲۳.

۲۵۷- احزاب / ۵۶.

۲۵۸ تا ۳۱۳

۲۵۸- رجوع شود به مصادر ذیل : صحیح بخاری ، کتاب الانبیاء، باب یزفون النسلان فی المشی ، ۳ / ۱۵۹، و کتاب الدعوات ، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ، باب هل یصلی علی غیر النبی ۴ / ۷۲، و صحیح مسلم ، کتاب الصلاه ، باب الصلاه علی النبی صل الله علیه و آله بعد التشهد، حدیث ۶۵ و ۶۶ و ۶۹؛ ص ۳۰۵ - ۳۰۶؛ و سنن ابوداود، کتاب الصلاه ، باب الصلاه علی النبی صل الله علیه و آله بعد التشهد ۱ / ۲۵۷ - ۲۵۸؛ و سنن نسائی ؛ کتاب السهو، باب الامر بالصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ، ط. بیروت ۳ / ۴۵، و باب کیف الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ، ط بیروت ۳ / ۴۷ - ۴۹، و سنن ابن ماجه کتاب اقامه الصلاه ، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ۱ / ۲۹۲ - ۲۹۴ ح : ۹۰۳ - ۹۰۶؛ سنن ترمذی ، کتاب الوتر، باب ماجاء فی صفه الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ۱ / ۱۷۹ - ۱۸۰؛ و کتاب التفسیر، تفسیر سوره الاحزاب الایه ۵۶، ۱۲ / ۹۵، و سنن دارمی ، کتاب الصلاه ، باب الصلاه علی النبی صلی

الله علیه و آله ۱ / ۳۰۹ – ۳۱۰؛ و موطا مالك ، كتاب السفر، باب ماجاء، فی الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ۱ / ۱۷۹ – ۱۸۰؛ و مسند احمد ۱ / ۱۶۲، ۳ / ۴۷، ۴ / ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۴۲۴، ۲۷۴.

۲۵۹- سنت مجموعه ای گفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله است . لیکن در مکتب خلفاء کردار سه خلیفه اول مانند پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند و بعضی مانند امام مالکیه – مالك بن انس – کردار صحابه را نیز مانند کردار پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند و مدرک احکام اسلامی قرار می دهند. و در مکتب اهل البیت علیه السلام گفتار و کردار دوازده امام را که اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند، بیان می کنند سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند.

۲۶۰- این روایت در کتاب دیگر مولف (معالم المدرستین) آمده است . البته در کتاب حاضر نیز پس از ذکر مدارک مکتب اهل البیت علیه السلام در پاورقی مدارک روایات موید آنها را از مصادر مکتب خلفاء نیز – ان شاء الله – یاد آوری خواهیم شد.

۲۶۱- بصائر الدرجات ص ۱۹۷ ح ۴.

در تایید این حدیث سه روایت در مصادر مکتب خلفاء نقل شده است . رجوع شود به سنن نسائی ۱ / ۱۷۸ باب التنحنح فی الصلاه و سنن این ماجه کتاب الادب باب الاستئذان ، ح ۳۷۰۸ و مسند احمد ۱ / ۸۵ ح ۶۴۷، ج ۱ / ۱۰۷ ح ۸۴۵، و ۸۰ ح ۶۰۸، تاریخ بخاری

۴ / ۲ / ۱۲۱.

۲۶۲- کافی ۱ / ۶۲ - ۶۳، وسائل الشیعه (طبع قدیم) ۳ / ۳۹۴ ح ۱، مستدرک الوسائل ۱ / ۳۹۳، احتجاج طبرسی ص ۱۳۴، تحف العقول ص ۱۳۱ - ۱۳۲، وافی ۱ / ۶۳، مراه العقول ۱ / ۲۱۰.

۲۶۳- جابر بن عبدالله بن انصاری از اصحاب رسول خدا است که امام باقر علیه السلام را نیز درک کرده است . وفات جابر بعد از سال هفتادم هجرت در مدینه اتفاق افتاده است . تقریب التهذیب ۱ / ۱۲۲.

۲۶۴- صحیح ترمذی ، کتاب المناقب ، باب مناقب علی بن ابی طالب ، ج ۱۳ / ۱۷۳، و تاریخ بغداد ۷ / ۴۰۲.

همین مضمون از جابر بن عبدالله در تاریخ ابن عساکر ۲ / ۳۱۰ و ۳۱۱، و تاریخ ابن کثیر ۷ / ۳۵۶، و اسد الغابه ۴ / ۲۷ نیز نقل شده است . شبیه آن از جندب بن ناحیه (یا ناحیه بن جندب) در کنز العمال چاپ حیدر آباد - ۱۳۱۲ ه ۶ / ۳۹۹، و چاپ دوم ۱۲ / ۲۰۰ ح ۱۱۲۲، والریاض النضره ۲ / ۱۶۵ نیز روایت گشته است .

۲۶۵- از جمله موارد مشابه دیدارهایی است که حضرتش با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه داشته است ، و در تفاسیر در ذیل آیه نجوی (مجادله / ۱۲ و ۱۳) بدانها اشاره شده است و برای تحقیق مراجعه کنید به معالم المدرستین ۱ / ۳۲۲.

۲۶۶- امالی طوسی (چاپ نعمان ، نجف سال ۱۳۸۴ ه) ۲ / ۵۶ بصائر الدرجات ص ۱۶۷، ینابیع الموده قندوزی چاپ دار الخلاقه العثمانیه ۱۳۰۲ ه ص ۲۰.

۲۶۷-

تاریخ ابن عساکر (چاپ بیروت ۱۳۹۵ ه) ترجمه الامام علی علیه السلام ۲ / ۴۸۴، تاریخ ابن کثیر ۷ / ۳۵۹ کنز المعمال (چاپ اول) ۶ / ۳۹۲.

۲۶۸- این حدیث درمستدرک حاکم و تلخیص ذهبی ۳ / ۱۳۹ صحیح توصیف شده است

و نیز در مستدرک حاکم ۳ / ۱۴ - ۱۷ باب کان اقرب الناس عهدا برسول الله صلی الله علیه و آله واز شرح حال حضرت علی علیه السلام به جند روایت گشته است . و در مصنف ابن ابی شیبه ۶ / ۳۴۸، و مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۲، و کنز العمال چاپ دوم ۱۵ / ۱۲۸، باب فضائل علی بن ابی طالب ح ۳۷۴، و تذکره خواص الامه باب حدیث النجوی و الوصیه از فضائل احمد بن حنبل نقل شده است .

۲۶۹- طبقات ابن سعد، باب من قال توفی رسول الله فی حجر علی بن ابی طالب ط اروپا ۲ / ق ۲ / ۵۱.

۲۷۰- دو نفر به ابوبصیر معروف می باشند که یکی از آنها یحیی پسر ابوالقاسم ، مکنی به ابو محمد و از جمله اصحاب حضرت امام محمد باقر و امام جهفر صادق علیه السلام بوده و مطلقا به او ابوبصیر می گفتند. در اینجا مراد همین ابوبصیر است ، به کتاب قاموس الرجال مراجعه فرمایید.

۲۷۱- کافی ۱ / ۲۳۹، بصائر الدرجات ص ۱۵۱ - ۱۵۲ وافی ۲ / ۱۳۵ البته این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت از آن بر گزیده ایم . حدیثی دیگر نیز از ابوبصیر روایت شده که با حدیث مزبور در لفظ قدری اختلاف دارد. رجوع شود به بصائر الدرجات ص

۱۴۹ ح ۱۴، و ص ۱۵۴ ح ۷، و ص ۱۴۲ ح ۱، وافی ۲ / ۱۳۵.

۲۷۲- سلیم بن قیس ابوصادق الهلالی العامری از جمله اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده است که سایر ائمه تا حضرت سجاد علیه السلام را نیز درک کرده است قاموس الرجال ۴ / ۴۴۵.

۲۷۳- کافی ۱ / ۲۹۷ - ۲۹۸، وافی ۲ / ۷۹.

۲۷۴- ابوحمزه یا ابوالحسن ، حمران بن اعین شیبانی ، مردی تابعی و مورد قبول و اطمینان بوده است و از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده است . به قاموس الرجال (۴ / ۴۱۳) مراجعه نمایید.

۲۷۵- کافی ۱ / ۲۳۵ بصائر الدرجات ص ۱۷۷ و ۱۸۶ و ۱۸۸ و وافی ۲ / ۱۳۲.

۲۷۶- ابوحفص ، عمر بن کلبی کوفی از جمله اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بوده است ، معجم رجال الحدیث ۱۳ / ۱۲.

۲۷۷- کافی ۱ / ۱۳۶؛ بصائر الدرجات ص ۱۸۴ و ۱۷۷ وافی ۲ / ۱۳۳. پ

۲۷۸- ابوالقاسم ، فضیل بن یسار آزاد کرده بنی نهد از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام بوده است ، قاموس الرجال ۷ / ۳۴۳.

۲۷۹- کتاب العیبه شیخ طوسی (تبریز - ۱۳۲۳ ه) ص ۱۲۸، مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۱۷۲، بحارالانوار ۴۶ / ۱۸ ح ۳.

۲۸۰- ابوبکر حضرمی ، عبدالله بن محمد نام دارد و از امام صادق علیه السلام احادیث بسیاری روایت کرده است . قاموس الرجال ۱۶ / ۱۵.

۲۸۱- کافی ۱ / ۳۰۴، اعلام الوری ص ۱۵۲، بحارالانوار ۴۶ / ۱۹، مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۱۷۲.

۲۸۲- عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی

طالب علیه السلام که به او هاشمی می گفتند از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و احادیث بسیاری از آن حضرت روایت کرده است . قاموس الرجال ۷/۲۷۵-۲۷۶.

۲۸۳- کافی ۱/۳۰۵ ح ۲، اعلام الوری ص ۲۶۰، بصائر الدرجات ص ۴۴، بحار الانوار ۴۶/۲۲۹، وافی ۲/۸۳.

۲۸۴- کافی ۱/۳۰۵ ح ۱، وافی ۲/۸۲، بصائر الدرجات ص ۱۶۵، اعلام الوری ص ۲۶۰، بحار الانوار ۴۶/۲۲۹.

۲۸۵- زراره ابوالحسن و نام او عبدربه ، فرزند اعین آزاد کرده بنی شیبان کوفی بوده و از امام صادق علیه السلام روایت کرده است ، وی در سال ۱۵۰ هوفات نموده است . قاموس الرجال ۴/۱۵۴.

۲۸۶- بصائر الدرجات ص ۱۵۸ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۶.

۲۸۷- کتاب الغیبه نعمانی ص ۱۷۷، بحار الانوار ۴۸/۲۲ ح ۳۴.

۲۸۸- اصول کافی ۱/۳۱۱، ارشاد مفید ص ۲۸۵، غیبت شیخ ص ۲۸، و وافی ۲/۸۳، و نیز رجوع کنید به بصائر الدرجات ص ۱۶۴ ح ۷ تا ۹.

۲۸۹- ابان بن تغلب بن ریاح ، ابوسعید بکری از موالی بنی جریر است که از امامانی چون حضرت سجاد و حضرت باقر، و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ، او به کسانی که از روایت احادیث امام صادق علیه السلام به سرزنش برخاستند گفته است : چطور به خود اجازه می دهید مرا از روایت احادیث مردی سرزنش کنید که از او سوالی نکردم مگر اینکه در پاسخ فرمود: رسول خدا فرمود...

۲۹۰- کافی ۷/۴۰ ح ۱، من لایحضره الفقیه ۴/۱۵۱، معانی الاخبار ص ۲۱۷، تهذیب ۹/۲۱۱ ح ۸۳۵، وسائل الشیعه ۱۳/۴۵۰ ح ۱.

۲۹۱- خصال شیخ صدوق ص ۱۲۴، عقاب الاعمال شیخ صدوق ص ۲۶۱، وسائل الشیعه ۱۶/۱۱۹.

۲۹۲-

استبصار شیخ طوسی ۳ / ۶۴، وسائل الشیعه ۷ / ۱۸۴.

۲۹۳- رجوع کنید به معالم المدرستین ۲ / ۳۳۶ - ۳۳۹.

۲۹۴- ابوجعفر اوقص ، محمد بن مسلم بن ریاح طحان ، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و مولف کتاب اربعمائه مساله فی ابوب الحلال و الحرام ، بوده است ، و فاتش در سال ۱۵۰ هجری است . قاموس الرجال ۸ / ۳۷۸.

۲۹۵- می گویند نامش محمد بن عمر بن ادینه بوده که نام پدرش بر نام خودش پیشی گرفته است . وی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است . معجم رجال الحدیث ۱۳ / ۲۱.

۲۹۶- ابن بکیر، ابوعلی الله بن بکیر بن اعین شیبانی است ، از ثقات می باشد و از امام صادق علیه السلام روایت کرده است . قاموس الرجال ۵ / ۳۹۹.

۲۹۷- عبدالملك بن اعین ، ابوفراس شیبانی است که از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام روایت کرده است و در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است . قاموس الرجال ۶ / ۱۸۱.

۲۹۸- معتب آزاد کرده امام صادق علیه السلام است . منصور دوانیقی خلیفه عباسی فرمان داد تا او را هزار تازیانه بزنند که بر اثر درگذشت . قاموس الرجال ۹ / ۴۷.

۲۹۹- برای ملاحظه روایات مربوط مراجعه کنید به معالم المدرستین ۲ / ۳۳۹ - ۳۴۳.

۳۰۰- عذافر بن عیس خزاعی صیرفی است که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است . قاموس الرجال ۶ / ۲۹۵.

۳۰۱- حکم بن عتیبه کوفی است که از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده است . حکم به

سال ۱۱۳ یا ۱۱۴ یا ۱۱۵ در سن شصت و چند سالگی در گذشت . اصحاب صحاح در مکتب خلفت احادیث او را آورده اند. قاموس الرجال ۳ / ۳۷۵، و تهذیب ۱ / ۲۹۲.

۳۰۲- سلمه بن کهیل ، ابویحیی حضرمی کوفی است ، امام باقر و امام صادق علیه السلام را درک کرده است . قاموس الرجال ۴ / ۴۳۹.

۳۰۳- ابوالمقدام ، ثابت بن هرمز آهنگر پارسی است . امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را درک کرده است ، و او و سلمه از بتریه ، بودند که مردم را به ولایت علی علیه السلام دعوت کرده است ، در حالی که امامت ابوبکر و عمر را نیز قبول داشتند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را دشمن می داشتند، اینها معتقد به خروج با اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و در راه امر به معروف و نهی از منکر هم می کردند هر کدام از اولاد علی علیه السلام را که بر حاکم زمان می شوریدند و خروج می کرد، امام می دانستند. قاموس ۲ / ۲۸۷ - ۲۸۹.

۳۰۴- رجال نجاشی ص ۲۷۹.

۳۰۵- معالم المدرستین ۲ / ۳۴۴.

۳۰۶- هشام بن سالم ، ابومحمد جوالیقی کوفی است . از امام صادق روایت کرده و کتابی نیز تالیف کرده است . قاموس الرجال ۹ / ۳۵۷.

۳۰۷- حماد بن عثمان فرازی از امام صادق و کاظم و رضا علیه السلام روایت کرده است قاموس الرجال ۳ / ۳۷۹.

۳۰۸- کافی ۱ / ۵۳، ارشاد مفید ص ۲۵۷.

۳۰۹- امالی مفید ص ۲۶.

۳۱۰- حفض بن بختری بغدادی ، در اصل

کوفه ، از جمله اشخاصی است که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و دارای کتابی نیز می باشد. قاموس الرجال ۳ / ۳۵۵.

۳۱۱- وسائل الشیعه ۳ / ۳۸۰ ص ۸۶.

۳۱۲- شرح حال ابوهریره در سیر اعلام النبلاء ۲ / ۴۳۶ و تاریخ ابن کثیر ۸ / ۱۰۹ آمده است و الفاظ این حدیث مطابق نقل ابن کثیر می باشد. رجوع شود به تفسیر ابن کثیر ۳ / ۱۰۴ - ۱۰۵.

۳۱۳- نهایه اللغه ماده خلف .

۳۱۴ تا ۳۸۸

۳۱۴- مفردات راغب ، ماده خلف .

۳۱۵- معانی الاخبار ص ۳۷۴ و ۳۷۵، و عیون الاخبار، چاپ نجف ۲ / ۳۶ و من لا یحضره الفقید علی اکبر غفاری ۴ /۴۲۰ و بحارلانوار ۲ / ۱۵۲ ح ۷.

و از مصادر مکتب خلفا مراجعه شود به : المحدث الفاصل (رامهرمزی)، باب فضل الناقل عن رسول الله صلی الله علیه و آله ، ص ۱۶۳، و قواعد التحدیث (قاسمی) باب فضل راوی الحدیث چاپ دوم ، ص ۴۸ و شرف اصحاب الحدیث (خطیب بغدادی) باب کون اصحاب الحدیث خلفاء الرسول صلی الله علیه و آله ۳۰، جامع بیان العلم (ابن عبدالبر) ۱ / ۵۵، و اخبار اصبهان (ابونعیم) ۱ ۸۱، و الفتح الکبیر (سیوطی) به نقل از ابو سعید، ۱۰ / ۲۳۳، و کنز العمال (متقی هندی) کتاب العلم ، باب آداب العلم ، فصل روایه الحدیث و آداب الکتابه ، به نقل از امیرالمومنین علی علیه السلام و ابن عباس ، چاپ دوم ، ۱۰ / ۱۲۸ و ۱۳۳، ح ۱۰۸۶ و ۱۱۲۷، و ۱ / ۱۸۱، ح ۱۴۰۷، و الالماع

(قاضی عیاض) باب شرف علم الحدیث و شرف اهله ، ص ۱۱.

۳۱۶- آنچه که در علم اصول فقه حقیقت شرعی نام می گیرد.

۳۱۷- یا داود انا جعلناك خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق .

۳۱۸- ... انی جاعل فی الارض خلیفه .

۳۱۹- در جلد اول معالم المدرستین (اثر دیگر مولف) باب مصطلحات بحث الامامه و الخلاقه بحث مشر و حتری پیرامون اصطلاح خلیفه آمده است .

۳۲۰- (و اما انعقاد الامامه بعد من قبله ، فهو مما انعقد الاجماع علی جوازه ووقع الاتفاق علی صحته ، الامرین عمل المسلمون بهما و لم یتناکروهما: احدهما: ان ابابکر (رض)، عهد بها الی عمر (رض) فاثبت المسلمون امامته بعهده) .

ماوردی / ۱۰ چاپ سوم ، مصر ۱۳۹۳ ه ابویعلی حنبلی / ۲۵ چاپ دوم مصر ۱۳۸۶ ه و نیز مراجعه کنید به قاضی روزبهان : سلوك الملوك ، دستور حکومت اسلامی / ۴۴ و ۵۵، چاپ حیدرآباد کن ۱۳۸۶ ه.

۳۲۱- (اقل من تنعقد به منهم لامامه ، خمسه یجتمعون علی عقدها، او یعقدها احدهم برضا الاربعه). ماوردی / ۷ و ابویعلی / ۲۳ اصل انتخاب مردم را یاد می کند، اما اقوال مختلف را ذکر نمی نماید. و نیز نگاه کنید به سلوك الملوك / ۴۳ و ۴۴.

۳۲۲- ماوردی / ۷ برای اطلاع بیشتر در مورد سقیفه و حوادث آن نگاه کنید به : عبدالله بن سبا ۱ / ۷۸ - ۱۳۹ چاپ چهارم ، تهران .

۳۲۳- ماوردی : الاحکام السلطانیه و الولایات الدینیه / ۷.

۳۲۴- طبقات الکبری ج ۲ ق ۲ / ۳۸ و مسعودی ۲ / ۲۰۰، و لامامه و السیاسه

۱ / ۴.

۳۲۵- همه این اقوال را در ماوردی : الاحکام السلطانیه / ۷، چاپ مصر ۱۳۹۳ ه بینید.

۳۲۶- (و من غلب علیهم بالسیف حتی صار خلیفه و سمی امیرالمومنین ، فلا یحل لاحد یومن بالله و الیوم الاخران یبیت و لایراه اماما، براکان او جائرا) . ابو یعلی / ۲۳.

۳۲۷- سلوك الملوك ، دستور حکومت اسلامی / ۴۷، چاپ حیدر آباد کن .

۳۲۸- ماوردی / ۱۵.

۳۲۹- صحیح مسلم ۶ / ۲۰ - ۲۲، باب الامر بلزوم الجماعه ، چ محمد علی صبیح بمیدان الازهر قاهره .

۳۳۰- مسلم ، باب الامر بلزوم الجماعه ۶ / ۶۰ - ۲۲، ج مصر ۱۳۳۴ ه

۳۳۱- مسلم ، باب الامر بلزوم الجماعه ۶ / ۶۰ - ۲۲، ج مصر ۱۳۳۴ ه

۳۳۲- شرح نوری بر مسلم ، باب الامر بلریم الجماعه ۱۲ / ۲۲۹، و نیز مراجعه کنید به : سنن بیهقی ۸ / ۱۵۸. ۱۵۹؛ و منتخب کنز العمال علی عامش المسند ۲ / ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و بعد؛ و مسند احمد ۲ / ۹۳ و ۳۰۶ و ۳۸۱ و ۴۸۸، ۳ / ۱۱۴ و ۴ ۱۲۶، ۲۰۲، و ابو داود ۴ / ۲۴۲ و ۲۴۱، ح ۴۷۵۸ و ۴۷۶۲، وتر مذی ۴/ ۴۸۸، ح ۲۱۹۹.

۳۳۳- نساء / ۵۹.

۳۳۴- بقره / ۱۲۴.

۳۳۵- بقره / ۱۲۴.

۳۳۶- و من یتعد حدود الله فقد نفسه طلاق / ۱.

۳۳۷- انبیاء / ۷۳.

۳۳۸- سجده / ۲۴.

۳۳۹- احزاب / ۳۳ برای اطلاع از نظر مفسرین و لغویون ، و تحقیق بیشتر درباره این آیه به پیوست شماره ۱ مراجعه کنید.

۳۴۰- این افراد همان چهارده معصوم می باشند که عبارتند از: پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله ، دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و دوازده امام علیه السلام .

۳۴۱- به رساله حدیث کساء اثر مولف مراجعه کنید.

۳۴۲- نجم / ۳ و ۴.

۳۴۳- مسلم ج ۷ / ۱۲۲، و ۱۲۳ چاپ مصر ۱۳۳۴ ه

۳۴۴- المستدرک ۳ / ۱۰۹، ۱۴۸. برای دستیابی به بقیه مدارک رجوع کنید به : المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی .

۳۴۵- ترمزی ۵ / ۶۶۲، ح ۳۷۸۶.

۳۴۶- حجر / ۱۷ و احقاف / ۱۲.

۳۴۷- مسلم ۶ / ۲ - ۴، کتاب الاماره ، باب الناس تبع لقریش ، و بخاری ۹ / ۸۱، کتاب الاحکام ، باب الاستخلاف ، ترمذی ۲ / ۴۵، چاپ هند، ۴ / ۵۰۱، ح ۲۲۲۵، چاپ مصر؛ و ابوداود ۴ / ۱۰۶، ۱۰۷ چ محمد محیی الدین عبدالحمید؛ و مسند احمد ۵ / ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳۴۸- (ان الائمه من قریش ، غرسوا فی هذا البطن من هاشم ، لاتصلح علی سواهم و لاتصلح الولاه من غیرهم) خطبه ۱۴۴، ص ۲۰۱، تحقیق صبحی صالح .

۳۴۹- مسند احمد ۱/۳۹۸ و ۴۰۶. و مستدرک الصحیحین ۴/۵۰۱ و کنزالعمال ۳/۲۶ و ۲۷، و منتخب الکنز ۵/۳۱۲ در هامش المسند، و الصواعق المحرقه /۲۰ چاپ دوم ۱۳۸۵ هو مجمع الزوائد ۵/۱۹۰ و الجامع الصغیر ۱/۷۵، و تاریخ الخلفاء /۱۰ چاپ پاکستان .

۳۵۰- شرح سنن ترمذی ۹ / ۶۹ - ۶۸.

۳۵۱- شرح نووی بر مسلم ۱۲ / ۲۰۱، و هتح الباری

فی شرح صحیح البخاری ۱۶ / ۳۳۹ و ۳۴۱.

۳۵۲- این مرد در چهل خطبه نماز جمعه صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرستاد و خود به خاندان آن حضرت می گفت : من چهل سال است که بغض و دشمنی را در دل می پرورانم . مروج الذهب ۳ / ۷۹ و ۸۰.

۳۵۳- الصواعق المحرقه / ۱۹ چاپ مصر + تاریخ الخلفاء / ۱۶، چاپ پاکستان .

۳۵۴- فتح الباری ۱۶ / و ۳۴۱؛ و نوری : شرح مسلم ۱۲ / ۲۰۳ - ۲۰۲؛ و تاریخ الخلفاء / ۱۲.

۳۵۵- ابن کثیر البدایه و النهایه ۶ / ۲۴۹.

۳۵۶- فتح الباری ۱۶ / ۳۴۱.

۳۵۷- البدایه و النهایه ۶/ ۲۵۰ چاپ افست بیروت .

۳۵۸- طبق نقل مسلم ۶ / ۴ چاپ مصر ۱۳۳۴ ه یعنی همیشه دین بر پا خواهد ماند تا دوازده تن خلیفه باشند و در واقع کلمه دین که در متن روایت است تغییر معنی داده شده و به حکومت و زمامداری تفسیر گشته است .

۳۵۹- فتح الباری ۱۶ / ۳۴۰.

۳۶۰- مراجعه کنید به : فتح الباری ۱۶ / ۳۴۰.

۳۶۱- فتح الباری فی شرح البخاری ۱۶ / ۳۴۱، چاپ اول مصر.

۳۶۲- الصواعق المرحقه / ۲۱ چاپ دوم مصر.

۳۶۳- فتح الباری ۱۶ / ۳۳۸ و ۳۳۹؛ وشرح نووی ۱۲ / ۲۰۲.

۳۶۴- کنز العامل ۱۳/۲۷. احادیث ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶

۳۶۵- کنز العامل ۱۳/۲۷. احادیث ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶

۳۶۶- کنز العامل ۱۳/۲۷. احادیث ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶

۳۶۷- صحیح مسلم ۶ / ۲۷، ح ۱۶۲.

۳۶۸- مسلم ۶ / ۴؛ کنز العمال ۱۳ / ۲۷، ح ۱۶۲.

۳۶۹- شعراء / ۲۱۴.

۳۷۰- این اولین باری است که پیامبر

دعوت را از خانه خویش که در آن خود آن حضرت و علی و خدیجه زندگی می کردند. بیرون برده است . تا این روز در سال سوم بعد از بعثت اسلام در خانه پیامبر صل الله علیه و آله بوده وتنها مسلمانان روی زمین افراد این خانه بوده اند.

۳۷۱- معقول است که در چنین هنگامی که پیش از سخن گفتن پیامبر صل الله علیه و آله کسی او را تکذیب کرده است ، و اثر کلام راخنثی نموده ، وی نباید چیزی بگوید. و لذاست که می بینیم همان حضرت در برابر سخن عمر نیز که گفت : (ان الرجل لیهجر): این مرد هذیان می گوید، سکوت می کند.

۳۷۲- همچنانکه هارون وزیر موسی بود. قرآن کریم : (واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری) طه / ۲۹ - ۳۲. (ولقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا) فرقان / ۳۵.

۳۷۳- طبری : تاریخ الرسل و الملوک ۲/۳۱۹، ۳۲۱، چاپ دارالمعارف مصر ۱۹۶۸ میلادی و تفسیر طبری ۱۹/۷۵ - ۷۴؛ و ابن اثیر: الکامل فی التاریخ ۲/۴۲ -۴۱، چاپ دارالکتاب العربی .

۳۷۴- مقصود از پیامبری در اینجا رسالت می باشد که با نبوت در معنی تفاوت دارد.

ممکن است یک نبی در تمام عمر خود فقط مامور ابلاغ یک پیام باشد و هیچگونه وظیفه دیگری را دارا نباشد؛ ولی صاحب مقام رسالت به نص قرآن کریم (نساء / ۶۴) مامور تبلیغ شریعت الهی و مفترض الطاعه می باشد، لذا حکمرانی جامعه نیز از شوون اوست .

۳۷۵- مسند احمد ۵ / ۳۵۶: خصائص نسائی / ۲۴، مجمع

الزوائد ۹ / ۱۲۷: و کنزالعمال ۱۲ / ۲۰۷. ۲۱۲.

۳۷۶- مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۸.

۳۷۷- مسند طیالسی ۱۱ / ۳۶۰، در عبارت دیگری : انک ولی المومنین بعدی .

۳۷۸- اسد الغابه ۵ / ۹۴؛ و مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۹.

۳۷۹- مائده / ۵۵.

۳۸۰- رجوع شود به شرح حال سلمان در: الاستیعاب و اسدالغابه ، و الاصابه .

۳۸۱- احزاب / ۳۷.

۳۸۲- بریده بن عبداللّه اسلمی ، کنیه اش ابوعبداللّه است . وی پس از غزوه احد به مدینه هجرت نمود و سایر غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد و در زمان بنای شهر بصره به آنجا هجرت نمود. سپس در غزوه خراسان شرکت نمود و در مرو وفات یافت . اسدالغابه ۱/۱۷۵.

۳۸۳- اسناد دو حدیث سلمان و بریده و احادیث دیگر در مورد وصایت امام علی علیه السلام به همراه اشعار و احتجاجاتی که در این باره در طول چند قرن شده است . در جزء اول معالم المدرستین (اثر مؤ لف) آمده است .

۳۸۴- رجوع شود به بحثهای گذشته مانند احادیث غنا و موسیقی و حیاء و شرم عثمان و موافقات عمر.

۳۸۵- نمونه هایی برجسته از این موارد را می توانید در پیوست شماره ۲ ملاحظه فرمائید.

۳۸۶- ج ۱۹ / ۷۲ - ۷۵.

۳۸۷- ج ۳ / ۴۰.

۳۸۸- به نقل از الغدیر نوشته مرحوم امینی چاپ تهران ۱۳۷۲ ه‍ ۲ / ۲۸۸ - ۲۸۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹